

زند و هومن یسن

صادق هدایت

تهران - ۱۳۸۳

فهرست

۷	پیش‌گفتار
۳۱	بخش ۱. زند و هومن یسن
۷۸	درایش اهریمن با دیوان
۸۳	بخش ۲. زندنی و هومن یسن
۱۲۰	درایش نی اهریمن نو دیوان
۱۲۳	بخش ۳. یادگار جاماسپ
۱۳۸	زرائشت‌نامه

کتابی که: «زند و هومن یسن» یا معمولاً «بهمن یشت» خوانده می شود، شامل یک رشته حوادثی است راجع به آینده ملت و دین ایران که اورمزد وقوع آنها را به زرتشت پیشگویی می کند.

این پیش آمدها، هرکدام در دوره مشخصی اتفاق می افتند، دوره ماقبل آخر که هنگام تاخت و تاز «دیوان ژولیده موی از تخمه خشم» و اهریمن نژادان چرمین کمر است، قسمت عمده متن کتاب را تشکیل می دهد. درین دوره، زنگیان و آوارگان و فرومایگان سرزمین ایران را فرا گرفته، همه چیز را می سوزانند و می آلاینند و تباه می کنند، تا آنجا که روستای بزرگ به شهر و شهر بزرگ به ده و ده بزرگ به دودمانی مبدل می شود و از آن دودمان بزرگ چیزی جز مشت استخوان بازنمی ماند.

این تغییرات قهقراپی نه تنها بر مردمان، بلکه بر جانوران و رستی ها و عناصر طبیعت نیز طاری می گردد. در زمین و آسمان نشانی هایی نظیر باره ای از نشانی هایی که در تورات و انجیل نیز آمده است پیدا می آید. — در خورشید لکهای ظاهر می شود، شیوع جنایات، بایری زمین، فساد

این پیشگویی نتیجه منطقی است که از اصول تعالیم زرتشت ناشی می‌شود. در دین زرتشت عمر دنیا به دوازده‌هزار سال تخمین زده شده است^۱، مطابق دوازده اختر و هر اختری هزار سال فرمانروایی می‌کند. سه‌هزار سال اول را دنیا به حالت مینوی در خاموشی و آرامش می‌گذرانیده و پیوسته نیمروز (ظهر) بوده است. در بندهشن بزرگ (زند آگاهی) ترجمه بهرام گورانکلسریا (در دوم ص ۳۴) راجع به پیدایش روشنان (ثوابت و مطلق ستارگان) می‌نویسد: «۱۷- تا آمدن ایبگت^۲ ماه و خورشید و ایشان ستارگان ایستاده بودند و نمی‌رفتند و با او بزرگی زمانه را می‌گذرانیدند و همواره نیمروز بود. پس از آمدن ایبگت، به روش ایستادند و تا فرجام از آن روش نایستند.»

با پدید آمدن اهریمن، حرکت نیز در دنیا پدید آمد و شب ایجاد شد و اهریمن به تباه کردن آفریدگار اورمزد پرداخت و روح خبیث با مخلوقات اورمزد بنای ضدیت را گذاشت. ولی با این قید و شرط که قدرت او از نه‌هزار سال تجاوز نکند^۳ سر نه‌هزار سال اورمزد با اهریمن مشغول پیکار

جسمانی و روحانی مردم از علامات این دوره است. افسار دیو خشم گسیخته می‌شود و به همه چیز لطمه وارد می‌آورد. احکام و سنن دین دیگر مراعات نمی‌شود بادهای گرم و سرد می‌وزد ولی باران نمی‌بارد. این احوال همواره سخت‌تر و تاریک‌تر می‌شود و اهریمن پیروزمندی خود را به آواز بلند اعلام می‌دارد - اما ناگهان در امید باز می‌شود و کتاب بالحن خوشبین‌تری به پایان می‌رسد.

سی سال پیش از پایان هزاره زرتشت، دختر جوانی در دریاچه فرزندان (هامون؟) به آب‌تنی می‌پردازد و از فروغ نطفه زرتشت، که در آنجا به دست ۹۹،۹۹۹ فروهر اشو نگهداری شده آبستن می‌شود. بدینسان «هوشیدر» به دنیا می‌آید^۱. او پس از مشورت با اورمزد، نژاد دیوان و اهریمنان را به کمک بهرام ورجاوند که شاهزاده‌ای از تخمه کیانیان بوده، ریشه کن می‌سازد و دوباره ایران را به آئین روزگار پیشینیان می‌آراید. از علامات ظهور او اینست که خورشید سه روز از حرکت بازمی‌ایستد. آنگاه هنگام هزاره «هوشیدر ماه» و «سوشیانس» فرامی‌رسد. این پیغمبران نیز مانند هوشیدر، هر یک به طرزی معجزه‌آسا تولد می‌شوند.

در طی هزاره هوشیدر ماه، فن پزشکی ترقی شایانی می‌کند و مردمان آسان نمی‌میرند و نیز کرساسپ را برای کشتن آزی‌دهاک از خواب دیرین خود بیدار می‌کنند.

باری هزاره سوشیانس فرامی‌رسد. او که خاتم انبیاء و پیغمبر آخرالزمان است، دست به کار اصلاح امور می‌زند و زمینه رستاخیز را فراهم می‌سازد.

1. W. Jackson, Zoroastrian Studies, . N. Y. 1928, P. 111 - 115.

۲. یعنی مبداء شری که نسبت آن با مبداء خیر نه از قبیل نسبت میان هستی و نیستی و با علت و معلول بلکه مانند نسبت میان دو امر متضاد است که در یکدیگر متبادلاً تأثیر می‌بخشند و به تعبیر دیگر مبداء شری که با مبداء خیر به اصطلاح پاره‌ای از حکمای غرب دارای نسبت اقطاب Polartie می‌باشد.

۳. بندهشن در نخستین: «۱۸- و اورمزد به گنامینو گفت: زمانی را تعیین کن! تا این‌که پیکار برای نه‌هزار سال باشد. چه او می‌دانست در این زمان گنامینو ناتوان خواهد شد. (۱۹) پس گنامینوی نابین و نادان این پیمان را پذیرفت... (۲۰) اورمزد این نیز بخرد همه آگاهی می‌دانست که در این نه‌هزار سال، سه‌هزار سال همه به کام اورمزد است، سه‌هزار ←

وجود داشته و در اوستا اسم این پهلوانان آمده است^۱. و نیز در کتاب نهم دینکرد و بندهشن بزرگ و زرتشت نامه و جاماسپ نامه و کتاب های دیگر با کمابیش تغییراتی به شرح اغلب این وقایع بر می خوریم.

اما در این که متن کنونی همان نسخه اصلی «وهومن یسن» بوده باشد؛ جای تردید است. زیرا در این کتاب از متن وهومن یسن و کتاب های دیگر نقل قول می شود، در این صورت احتمال می رود خلاصه شرح اصلی باشد. در چنین خلاصه ای ناچار باید تکه هایی از کتاب اصلی و نیز قسمت هایی از اوستا وجود داشته باشد. و ظن غالب بر این است که بسیاری از ماخذ آن از اوستا و شارحین مختلف گرفته شده باشد.

چون در این کتاب به دقت نظر شود، دیده خواهد شد که مندرجات آن منتخبات و یا دستچینی از نسکهای گوناگونی است که بعدها در آن تصرفات زیادی شده و هر تفسیرکننده ای این متن را به سلیقه و با وقایع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده است^۲. به حدی که در ربط مطالب اولی و وحدت اصلی کتاب خلل هایی وارد آمده است. این آشفتگی در نسخ پازند و فارسی بهمن یشت به مراتب بیشتر دیده می شود.

و اما راجع به تاریخ این کتاب، چیزی که محقق است نسخه کپنهاگ در حدود ۵۵۰ سال قبل نوشته شده و از آنجا که افتاده و اشتباهات

۱. محتمل است که زند وهومن یسن مأخوذ از هفتمین فرگردستورنسک باشد که خلاصه آن در هشتمین فصل دینکرد ۹ وجود دارد. به موجب دینکرد هشتم (۱۵ - ۱۲/۷) همین موضوع در قسمت دوم سپند نسک یعنی سومین نسک اوستای بزرگ مطرح شده است. بعید نیست که نویسنده زند وهومن یسن از هر دو منبع استفاده کرده باشد.
۲. مانند پیشگویی شاه نعمت الله که در هر زمانی با تغییرات کم و بیش چاپ می شود و شهرت عامیانه پیدا کرده است.

می شود و این دو بنیشت (دو بن داده = دو بنیاد) اصلی، یعنی اورمزد منبع روشنایی بی پایان و دانای به همه چیز و اهریمن منشاء تاریکی بی پایان و دارای دانش محدود، تا قبل از ظهور سوشیانس (نجات دهنده دنیا) در کشمکش خواهند بود تا سرانجام این زد و خورد به شکست اهریمن پایان می پذیرد^۱.

تا زمانی که این پیکار به پایان نرسیده است، اورمزد نمی تواند در اشیاء و امور چنانکه باید تصرف کند و سرنوشت را یکسره تغییر دهد. ولی با خرد همه آگاهی (دانش مطلق) که دارد، از آینده و گذشته آگاه است و در این صورت قادر به پیشگویی می باشد.

در ادبیات دینی زرتشتی چنین پیشگویی هایی از زمان بسیار قدیم

سال اختلاط (گه زش) به کام اورمزد و اهریمن هر دو باشد و در سه هزار سال فرجامین گنابنوی از پای درآمده و از زبان او به آفریدگان جلوگیری می شود.

۱. یشت ۱۳ دیده شود. در مینو خرد (در هفتم ص ۴۳ چاپ ارود تهوموس انکلسریا) می نویسد: ۷- مینوی خرد پاسخ کرد (۸) که: اورمزد آفریدگار این دام و دهش و امشاسپندان و مینو خرد را از روشنایی خویش و با آفرین زمان بیکران بیافرید. (۹) زیرا که زمان بیکران، بی پایان، بی مرگ، بی درد و گرسنگی ناپذیر و نشنگی ناپذیر و بی ضد است که تا همیشه و تا ابد هیچ کس نمی تواند آن را از انجام کار خود بازدارد. (۱۰) و اهریمن حیث دیوان و نابکاران و نیز جادوان را از مغایرت غیرطبیعی خود به وجود آورد، (۱۱) و پیمان نه هزار زمستان را در زمان بیکران یا اورمزد یشت. (۱۲) و تا پایان آن هیچکس تغییر دادن و دیگرگونه کردن آن نتواند. (۱۳) و چون نه هزار سال به پایان رسد، اهریمن ناتوان شود. (۱۴) و سروش اشوخشتم را بزند. (۱۵) و مهر و زمان بیکران و مینوی دادگری که هیچ کس را نفریبد و سرنوشت و عنایت الهی (بغویخت) همگی دام و دهش اهریمن را تا آخر و نیز دیو آرا بزنند. (۱۶) و همگی دام و دهش اورمزد بی ضد، دوباره چنانکه در آغاز از جانب او آفریده شده بودند بشوند. نیز مجمل التواریخ چاپ تهران، ص ۲۲ دیده شود.

زیادی در آن دیده می‌شود، بدیهی است که نسخه اصلی نبوده و از روی نسخه خطی قدیمی تری رونویس شده و هر رونویس‌کننده‌ای کم‌وبیش در آن دخل و تصرف کرده است.^۱ راجع به پیشگویی‌ها نیز رونویس‌کنندگان همین آزادی را به خود اجازه داده‌اند. این مطلب از مقابله چهار دوره ستودگر در زند و هومن یسن با پیشگویی همین دوره در دینکرد که با یکدیگر متفاوت هستند آشکار می‌گردد.

نکته جالب توجه اینست که گردآورنده این دستچین از پادشاهان ساسانی بعد از خسرو اول (انوشه‌روان) اسمی به میان نمی‌آورد. در اینصورت نباید اشاره به حمله عرب و مغول بکند، فقط به‌طور اتفاق اشاره به اعراب می‌نماید.

از مطالب بالا چنین نتیجه می‌شود که اصل زند یا شرح و هومن یسن در اواخر دوره پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوستا ترجمه شده است. زیرا از پادشاهان بعد ساسانی اسمی نمی‌برد. گویا مستحبات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب به توسط نویسنده‌ای گردآوری شده که شرح تاخت و تاز و غارتگری آنها را به‌طور مبهمی با هجوم سرکردگان تورانی مخلوط می‌کند. احتمال می‌رود که گردآورنده در زمان چنگیزخان می‌زیسته، در این صورت نسخه فعلی باید ۱۵۰ سال با نسخه اصلی

۱. بهرامین بزدو شاعر زرتشت‌نامه، مدعی است که کتاب خود را از روی نسخه پهلوی به شعر درآورده است. این کتاب در حدود ۶۶۰ سال قبل (۱۲۷۸ میلادی) نوشته شده و از آنجا که پس از شرح و حال و معجزات زرتشت ناگهان به پیشگویی می‌پردازد به‌نظر می‌آید که نسخه بهمن یسن را ضمیمه می‌کند. دارمستر تاریخ تالیف زند و هومن یسن را بین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهاردهم یا کمی قبل از آن قرار می‌دهد.

اختلاف زمان داشته باشد. اما به‌نظر نمی‌آید که از نسخه اصلی رونویس شده باشد، چون برای پروراندن دوره «آهن آلوده» زمان فرمانروایی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل تری به‌دست استنساخ‌کننده داده است. قسمت‌های زند و هومن یسن که از اوستا گرفته شده، از منابع خیلی قدیمی‌تر بوده که مربوط به زمان اولین پادشاهان ساسانی می‌شود و بی‌شک با مستحبات کنونی فرق داشته است.

باری نظریات بالا از اشتباه در سنوات، مخصوصاً از اشتباهات تاریخی راجع به دوره فرمانروایی مهاجمین و تولد هوشیدر تأیید می‌شود. — زرتشتیان انتظار ظهور هوشیدر را در آخرین دوره سه حواری خود دارند. ولی مانند یهودیان مفسرین و شارحین پیوسته ظهور این وقایع را به تعویق می‌اندازند و هنوز چشم به‌راه هستند. اما از روی سنواتی که در زند و هومن یسن آورده شده، چندین بار است که این هزاره‌ها به‌سررفته است. چنان‌که قبلاً اشاره شد، در عقاید زرتشتیان در باب خلقت عالم، مدت وجود عالم به دوازده دوره مستسوی تقسیم شده. در اوستا و در کتاب‌های پهلوی مدت هریک از این دوره‌ها هزار سال است. جای تردید است که در اعتقادات اولیه زرتشتی این تقسیم‌بندی وجود داشته باشد. هریک از این دوره‌ها در زیر تأثیر یک ستاره می‌باشد که ظاهراً نماینده ایزد است. از این شالده ساختمان اولیه دنیای مزدیسنا در اوستا نشانی‌هایی باقی است^۱ و به این وسیله می‌توان آن را دوباره برقرار کرد.

۱. احتمال قوی می‌رود که در این تقسیم‌بندی ادوار خلقت، سعی نموده‌اند واحد زمان فلکی را براساس حرکت رجعی اعتدالین قرار بدهند. تقریباً در ۲۶۰۰۰ سال نقطه اعتدال —

۲- هجوم نژاد دیوان و لطماتی که می‌رسانند، زمانی به وقوع می‌پیوسته که هزاره زرتشت خاتمه یافته بوده. هوشیدر به دنیا می‌آید و چون سی سال از عمرش می‌گذرد، بهرام ورجاوند متولد می‌شود و او نیز در سی سالگی لشکرکشی کرده مهاجمین را ریشه کن می‌نماید. - چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۹۰ - ۵۷۰ هجری میلادی در دوره پادشاهی آشفتنه هرمزد چهارم یسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده‌اند و رشادت‌های سردار سرشناس ایرانی، بهرام چوبین در مد نظرشان بوده است. این مستسخ انتظار پایان فرمانروایی دیوان را فقط برای یک قرن داشته است.

۳- در جای دیگر ذکر می‌شود (در نهم - ۹) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ متولد خواهد شد: یعنی ۸۰۰ سال پس از هزاره زرتشت و یا در هشتصدمین سال هزاره خودش. در این صورت دوره فرمانروایی دیوان هشتصد سال به تأخیر می‌افتد و پشتون که آراینده دین می‌باشد، در پایان هزاره ظهور نمی‌کند. جزییات مزبور را باید یکی از رونویس‌کنندگان این مجموعه افزوده باشد. اما مدت‌هاست که از هزاره زرتشت می‌گذرد و اتفاقات پیش‌بینی شده رخ نداده است.

اشکال دیگری که باید حل شود، اختلاف نظر فاحش مورخین سر تاریخ زردشت می‌باشد که به‌طور مختلف از ۳۸۹ تا ۸۶۰ سال قبل از میلاد حدس زده‌اند و هرکدام دلایلی می‌آورند^۱ طبق محاسبه تقریبی وست تاریخ ظهور هوشیدر زرتشت با ۶۶۰ قبل از میلاد تطبیق می‌کند. از

به عقیده دکتر وست West این مدت تاریخی که باعث انتظار زرتشتیان در زمان گذشته شده از سه عقیده مختلف ناشی می‌شود:

۱- در متن کتاب ذکر می‌شود که پیکار بزرگ باید در پایان هزاره زرتشت اتفاق بیفتد. در این کشمکش دیوان و اهریمنان نابود خواهند شد، از این قرار هیچ‌گونه شرارت و بدی در هزاره جدید که دوره هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروایی دیوان پیش از خاتمه هزاره زرتشت خواهد بود. - چنین عقیده‌ای را نویسنده متن اصلی اوستایی اظهار داشته است که فقط دوره کوتاهی برای فرمانروایی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزاره زرتشت نابود بشوند. و در آن زمان به وقوع این پیش‌آمد و ظهور هوشیدر که بایستی دوباره دین را آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است.

→
ریعی سرتاسر محیط فلک مثل را می‌بیناید. در صورتیکه این حرکت رجعی دائمی و یکتواخت بوده باشد، انحای محیط فلک مثل طبق معادله مخصوصی تغییر می‌پذیرد که محاسبه آن درست معلوم نیست. مدت رجعت نقطه اعتدال ربیعی تخمیناً ۲۶۰۰۰ سال می‌باشد و ممکن است به علت‌های سماوی تغییر بنماید. در این صورت محتمل است که منجمین باستان برای رجعت نقطه اعتدال ربیعی ۲۴۰۰۰ سال قرض کرده باشند که به دوازده دوره که هرکدام دو هزار سال است تقسیم می‌گردد و در این مدت نقطه اعتدال ربیعی ۳۰ درجه از خط سیر خورشید را می‌بیناید. کشف حرکت قهته‌رایی اعتدالین را به منجم یونانی هیپارخوس Hipparque اهل نیکه Nicce که ۱۲۸ سال قبل از میلاد می‌زیسته نسبت می‌دهند. ولی احتمال قوی می‌رود که این حرکت ظاهری قهته‌رایی نقطه اعتدال ربیعی در زمان‌های خیلی پیشین به‌توسط منجمین مصری و کلدانی و ایرانی کشف شده باشد که استادان علوم یونانیان به‌شمار می‌روند، ولیکن در متن زند و هومن یسن تصریح شده و می‌نویسد: «دهمین صد سال» به‌علاوه چندین دوره را نام می‌برد که اختلاف این دوره‌ها به هزار سال نمی‌رسد.

1. W. Jackson, Zoroastrian Studies, p. 17 - 18.

اهریمن نژادان به‌خوبی نشان می‌دهد. همان شورشی که بعدها به انواع گوناگون تجلی کرد و در نتیجه نویسندگان، شعرا و سرداران و فرقه‌های گوناگون مذهبی در ایران به‌وجود آورد. زند و هومن یسن نیز تکه‌ای از ادبیات آشفته و مضطرب آن زمان را در بر دارد.

به نظر می‌آید که افسانه‌پرستی یکی از احتیاجات اصلی روح آدمی است. چه در زندگی انفرادی و چه در زندگی اجتماعی افسانه مقام مهمی را حائز می‌باشد. در زمان‌های پیشین این احتیاج از طرف پیشوایان دین و یا افسانه‌سرایان تأمین و برآورده می‌شده، امروزه به‌خصوص علمای و هنرپیشگان و نویسندگان این وسیله را در دست گرفته و به‌دلخواه خود و یا به‌موجب مقتضیات روز آنرا به کار می‌برند.

گذشته از احکام و شرایع دینی قوه تصور و تخیل ملی و اعتقادات عامیانه در اساس آن تأثیر انکارناپذیری دارد. انسان عموماً نظر به گذشته و آینده دارد، از زمان حال که شامل درد و رنج است گریزان می‌باشد و در بهبود این دردها، همواره چشم امید و انتظار به آینده است. مجموع آرزوهای توده را زمانی خیال پرستان و گاهی شعرا و هنگامی روحانیون یا اشخاص متعصب مذهبی با کلام خودشان به‌صورت کلی درآورده و بدین وسیله شالده آینده را می‌ریزند. یعنی سرنویشت بشر و یا قسمتی از آن را راهنمایی می‌کنند. باید اقرار کرد که این شالده اغلب به‌دست اشخاص فکور و آزاد فکر ریخته نمی‌شود. چه بسا اتفاق می‌افتد متعصبین افکار و آرزوهای توده را با منافع خود توافق داده مطابق افکار مذهبی خود می‌پروراند. از این لحاظ پی بردن به سرچشمه و تحولاتی که این

اینقرار ظهور سال ۳۴۱ و ظهور هوشیدر ماه سال ۱۳۴۱ و ظهور سوشیانس ۲۳۴۱ میلادی اتفاق می‌افتد. به‌موجب این محاسبه رستاخیز در تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد.^۱ مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گورانکلسریا شفاهاً اظهار داشتند تاریخ ظهور زرتشت را می‌شود به ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد تخمین زد.^۲ اما در این صورت با داستان‌های دینی زرتشت که دوره عالم را به دوازده‌هزار سال تقسیم کرده است نیز متباین می‌باشد.

به هر حال سنوات هزاره‌هایی که در این کتاب آمده هیچ‌کدام با حقیقت تاریخی وفق نمی‌دهد و یا دوره‌ها مطابق قانون دیگری محاسبه می‌شده است. فقط چیزی که مهم است، قسمت عمده این کتاب شورش ایرانیانی را که پایبند به دین زرتشت بوده‌اند در زیر تسلط بیگانگان و

۱. دلیل دیگری که برای قدمت زمان زرتشت می‌توان آورد همانا زبان اوستا است که به‌مراتب کهنه‌تر از هزار سال قبل از میلاد به‌نظر می‌رسد. سرودهای قسمت‌های کهنه اوستا هم‌زمان سرودهای وِدا Védas می‌باشد و به زبانی نوشته شده که بسیار نزدیک به سانسکریت وِداها است:

E. Brunouf, Journal Asiatique, 4e Serie, t. IV, 493 et Suiv, V, 120.

به علاوه نباید فراموش کرد که اختلاف فاحشی در تاریخ هخامنشی و اشکانی و ساسانی رخ داده است. به‌قول پرونی و مسعودی اردشیر پایکان برای انصراف عامه از نزدیک شدن پیمان هزاره زرتشت تاریخ را معشوش کرد و مدت پادشاهی مقدونیان و اشکانیان را برخلاف حقیقت کوتاه‌تر از آنچه که بود وانمود کرد.

۲. در حدود ۷۱ سال و نیم نقطه اعتدالین یک درجه سیر قهقرویی می‌کند، به طوری که تقریباً در ۲۱۵۰ سال اعتدالین در برج سابق می‌افتد. به‌موجب استاد پهلوی که در دست است. در زمان زرتشت نقطه اعتدالین در برج ثور بوده و کیسه نوروز از زمستان شروع می‌شده و اکنون در برج حمل می‌باشد و کیسه از ۱۳ آوریل شروع می‌شود، پس از محاسبه دقیق نجومی به‌دست می‌آید که از زمان زرتشت تا میلاد ۸۶۰۰ سال می‌گذرد.

خاص و مهمی را برای پیغمبران آخر زمان حفظ کرده، و هر ملتی با رنگ و بو و طبق روحیه خود این عقیده را اقتباس و با احتیاجات خود وفق داده^۱ و در نتیجه راه امیدی برای پیغمبران آینده باز گذاشته است.

در این‌که اصل زند و هومن یسن خیلی مختصرتر و مانند ادبیات اوستایی افسانه‌آمیز بوده و مخصوصاً قسمت شکوه و ناله راجع به دوره «آهن آلوده» در آن وجود نداشته شکی نیست زیرا در موقع اقتدار و تسلط دین زرتشت نسبت به آینده آن آنقدر اظهار بدبینی نمی‌شده^۲. طبیعی است که قسمت عمده این ادبیات در زمان پایمال شدن دین زرتشت

۱. در پیشگویی زرتشتی میدان کارزار ایران خواهد بود. تمام توجه اورمزد به ایران است که در خوانبوس، مرکز هفت کشور واقع شده و پیوسته تکرار می‌کند: (ایرانی که من آفریدم!) تمام توجه فوای مادی و معنوی به ایران می‌باشد که چشم و چراغ عالم است و به موجب افسانه زیرکانه‌ای این اصلاح به دست پسران زرتشت انجام خواهد گرفت. در کتاب ارمیاء نبی باب هفتم خداوند اسرائیل می‌گوید: «۲۰- بنابراین خداوند یهود چنین می‌گوید: اینک چشم و غضب من بر این مکان بر انسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و فروخته شده خاموش نخواهد گردید...» در ترجمه فارسی بحارالانوار مجلسی (ص ۲۴۳) می‌نویسد: «به من وحی فرمود که یا محمد به درستی که قصاص من در خصوص بندگانم پیش از آنکه ایشان را خلق کنم جاری شده و قصاص من گذرنده است تا این‌که با آن قضا هلاک بکنم هر که را که می‌خواهم و هدایت بکنم هر که را که می‌خواهم.»

۲. مسیحیان نیز بک رشته پیشگویی‌هایی که علامات وحشت دوره آخر زمان را شرح می‌دهد زیر عنوان: Les terrens de L'An Mile دارند که می‌بایستی در هزارمین سال بعد از عیسی اتفاق افتاده باشد. پیشگویی مهم دیگری که راجع به آخر دنیا و آینده بشر شده کتاب I Ging ای گینگ- چینی است که ر. ویلهلم ترجمه نموده است:

R. Wilhelm, Das Buch der Wandlungen:

علاوه بر Oracles و رومی پیشگوییان قدیم و جدید مانند: شودنیرک Swedenborg و نستراداموس، فلاماریون، ولز H. G. Wells، کایزولینگ H. Keyserling، اشپنگر و غیره هر کدام به طرز خاصی پیشگویی‌هایی راجع به آینده بشر نموده‌اند.

عقیده در ادوار گوناگون پیموده بسیار جالب توجه خواهد بود که موضوع کتاب جداگانه است. اعتقاد به وجود یک قائم که در آخر دنیا باید به نحوی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آن‌که پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایه ایمان را مستحکم بسازد در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است^۱ به طوری که در حقیقت می‌توان ثابت کرد که اصل و سرچشمه آن کجا است.

با اشاره به بعضی اسناد و مدارک که در مذاهب دیگر راجع به این موضوع وجود دارد قضاوت را به خواننده واگذار می‌کنم. به مناسبت شباهت تام جزئیات این وقایع در نزد ملل گوناگون، ممکن است مطالعه آن از لحاظ فلکلر و تحقیق درباره داستان‌های باستانی قابل توجه باشد. — زیرا این عقیده یکی از آرزوهای مبهم و دیرین بشر است و عجیب نخواهد بود اگر می‌بینیم در هر زمان انسان امیدوار به آینده بهتری بوده است. انسان نه تنها می‌خواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی به خود بدهد، بلکه مایل است منشاء کارهای معجز آسا و خارق عادت نیز واقع شده، آراء و عقاید و تعصب‌های خود را به وسیله دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و به دیگران مدلل و ثابت بکند. عامل عمده این عقیده ایمان است. به همین مناسبت این پیشگویی در اغلب ادیان مقام

۱. علاوه بر کتاب معمول جنوخ Hénoc (باب ۴۶ - ۶۲) در اوراق پاپیروس مصری نیز موضوع اعتقاد به وجود مسیح صریحاً ذکر شده است. کتاب‌های زیر دیده شود: Ipuir Writings. Gardener, Wisdom lit. of the Egypt, Chester Beatty, Le Codex de papyrus.

به دست اعراب افزوده شده است و ضمناً اشارات سر بسته ای از حمله مغول در بر دارد. لیکن جنگ دو قوه متضاد خیر و شر و پیروزی روشنایی و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا مربوط به اساس دین زرتشت است. و به همین مناسبت، اعتقاد به دو اصل متضاد دست آویز مخالفین و اسباب تمسخر و حمله سایر مذاهب به دین زرتشتی گردیده است. وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوه شر و بدی را ریشه کن کند و بر آن فایق گردد نتیجه منطقی است که از این اعتقاد ناشی می شود.

از این گذشته در دین زرتشت عوامل بسیاری وجود دارد که وقوع این پیش آمدها را پیش بینی می نماید. از جمله پهلوانان بی مرگی که در این انتظار می باشند، مانند کرماسپ پهلوان خفته که مقدر است در آخر زمان بیدار شده ضحاک را بکشد. هم چنین بازمانده نطفه زرتشت در دریاچه کیانسیه یا فرزندان که به توسط ۹۹،۹۹۹ فروهر اشو نگهداری می شود تا به موقع خود پرورش یافته و منجیان آخر زمان به وجود بیایند.

مطلبی که این معجزات را تأیید می کند، اعتقاد مذهب زرتشتی به تقدیر می باشد. از آنجا که دین زرتشتی بر اساس نجوم قرار گرفته و مربوط به خلقت عالم می شود، روش عالم به موجب تأثیر ستارگان و سیارگان قبلاً مقدر و معین شده است. تغییر در روش عالم متصور نیست، اما اورمزد دارای علم مطلق (خرد هرویسپ آگاهی) است، از آینده نیز آگاه و قادر به پیشگویی می باشد. لیکن در وقایع آینده نمی تواند دخالت بکند، چنان که از باب سوم همین کتاب برمی آید: زرتشت از اورمزد تقاضای زندگی جاودان می کند و اورمزد به پاسخ می گوید: «چون مقدر

است که تو به دست توربراتروش کشته بشوی، لذا اگر تری مرگ بکنم، طبعاً توربراتروش کشته تو نیز بی مرگ می شود و این برخلاف مدار روزگار و تقدیر است.» یا به عبارت دیگر: تغییر سرنوشت ممکن نیست! سپس اورمزد خرد هرویسپ آگاهی خود را به زرتشت انتقال می دهد و او آینده را در آن می بیند و متقاعد می شود. - از این قرار به موجب شرایط بالا، پیشگویی سرنوشت مردمان برای زرتشت ممکن است و تغییراتی که باید در آخر زمان به دست اشخاصی که وظیفه هر یک قبلاً تعیین و پیش بینی شده رخ بدهد، به خودی خود امری منطقی و قابل قبول به نظر می رسد. لذا چنان که ملاحظه می شود، پیش بینی برای وقوع چنین پیش آمدهایی در دین زرتشت شده است، به طوری که در وحدت فکر اساسی پیشگویی خللی وارد نمی آورد.

البته امید آنقدر گرانمایی مانند پیشگویی «زند و هومن یسن» استعداد زیادی برای مسافرت داشته است و اقوام دیگر هرکدام طبق احتیاجات خود از آن استفاده کرده اند. لیکن چیزی که قابل توجه است، وحدت فکریست که این پیشگویی در دین زرتشت نشان می دهد و در سایر ادیان وجود ندارد. اشاراتی که سایر مذاهب به این موضوع می کنند ناشیانه و اشتباه آلود است. در تورات و انجیل علاوه بر آشفتگی مطالب عدم ارتباط در جملات نیز مشهود می باشد. و اغلب با تعلیمات و اصول این مذاهب تناقض فاحشی نشان می دهد، به طوری که ثابت می شود که این

۱. منطقی است به زبان پهلوی که: سخت سندیوخن نشاید، (مرگ آمدن درنگ را نشاید) و نیز و
 ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ دد ۱۱۹۸۱۵ بد ۱۱۹۸۱۶ .. نیز رجوع شود به:

ملائکه آسمان جز پدر من و بس.^۱ این جمله شامل تمام مشخصات وقایع پس از مرگ فکر سامی است: یعنی چشم به راه یک‌رشته پیش آمده‌های فاجعه‌انگیز می‌باشند که به‌طور حتم به وقوع می‌پیوندند. اما دنباله آن تعیین نشده است. در تعقیب این پیش آمده‌ها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که به حساب هر کسی رسیدگی می‌شود. روی هم رفته یک‌نوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری می‌باشد که فوق‌العاده علاقمند است و شدیداً حس می‌کند که وظیفه‌ای را عهده‌دار می‌باشد.

وقایع راجع به معاد و آخرت ایرانی چیز دیگری است. محتمل است که زرتشت داد گرفته باشد، اما در دین زرتشت این درام صورت دیگری به خود می‌گیرد. شاید تاریخ مذاهب فکر یک درام فرجامین را که مطلقاً مادی و مربوط به تکوین عالم می‌شود و به‌موجب یک نوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان می‌پذیرد و بی‌آن که مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق می‌افتد مدیون مذهب زرتشت است. سرانجام این درام را به‌طور محقق تماشا کننده بی‌طرف می‌تواند پیش‌بینی بکند و روز رستاخیز در آن با طریقه علمی دقیق پیش‌بینی شده است. و کسی که وظایف دینی خود را به‌طور رضایت‌بخش انجام داده می‌تواند بدون بیم و هراس، آزادانه در درامی که فاقد مزایای زیباپرستی نیست شرکت بکند.^۲

افسانه مهاجرتی است. زیرا استخراج‌کننده آنرا درست نفهمیده و مسخ کرده به نحوی که فاقد ربطی منطقی می‌باشد. از این قبیل است پیشگویی مکاشفه یوحنا رسول (باب بیستم ۲ - ۳) که پیمان اهریمن و اورمزد را به یاد می‌آورد در صورتی که متن این کتاب‌ها خیلی بهتر از کتاب‌های زرتشتی نگاهداری شده است. از این موضوع چنین به دست می‌آید که نه تنها بعضی از مذاهب که معتقد به ظهور قائم می‌باشند، این فکر را از دین زرتشت گرفته‌اند. بلکه به‌طور مستقیم از تعلیمات آن ملهم گردیده و حتی برخی از آنها در اثر این پیشگویی به‌وجود آمده‌اند.^۱

به عقیده نیبرگ نکته قابل توجه آنست که هرچند در کلیه مذاهب در باب منشاء شر توضیحاتی داده شده است، ولی فقط فکر ایرانی است که توانسته برای شر نیز اثبات یا حالت و موجودیتی بنماید و ضدیت خیر و شر را به‌وسیله ثنویت دقیق و قطعی منطقی کند. مذهبی وجود ندارد که نکوشیده باشد تا ساختمان دنیا و تشکیلات زندگی انسانی را تفسیر بکند. فقط مذاهب بزرگی که ایرانیان به‌وجود آوردند به درام کنونی که در نتیجه آفرینش به‌وجود آمده نتیجه منطقی می‌دهد، فقط آنها مسئله معاد را به‌صورت دقیق حل می‌کنند. مثلاً در انجیل متی (باب بیست و چهارم ۳۶ - ۳۷) می‌گوید: «اما از آن روز و ساعت هیچ‌کس اطلاع ندارد حتی

۱. در حاشیه حلیه‌المتقین مجلسی ۱۳۱۶ ص ۵۰ می‌نویسد: «...بدان که وقتی برای ظهور آن حضرت معین نشده و بی‌خبر ظاهر می‌شود و به حدیث حضرت صادق (ع) هر که تعبیر وقت نماید خود را در علم غیب پا خداوند شریک کرده.»

2. H. S. Nyberg, Journal Asiatique, t, cexix, 1931, pp. 30 - 31.

1. L. Gordon Rylands, Did Jesus erer live? 1935.

راجع به موضوع مسیح و پیدایش این فکر در ایران به کتاب‌های زیر مراجعه شود:

1. H. Mills, Our Own Religion in Ancient Persia. Soderblom. La Vie future. p. 255 - 260.

انتظار نجات‌دهنده‌ای را دارند که خواهد آمد و همه دنیا را باز اصلاح خواهد نمود. معه‌ذا در بعضی جزئیات با یکدیگر فرق دارند. مثلاً یهودیان و عیسویان چشم به راه رجعت مسیح می‌باشند در صورتی که در اسلام ظهور می‌کند، یعنی امامی که غایب است به موقع ظاهر می‌شود و دنیا را پس از آن که پر از ظلم و جور شده پراز عدل و داد می‌نماید. یهودیان و عیسویان نجات‌دهنده را مسیح می‌نامند، که برگزیده شده (کتاب اشعیا باب شصت و یکم - ۱) در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات‌دهنده قوای بدی ظاهر می‌شوند. نزد یهود هجوم یا جوج و مأجوج، نزد عیسویان اژدها یا جانور یوحنایی Apocalypse و پیغمبر کذاب، نزد زرتشتیان مار ضحاک (که همان Antechriste عیسویان و دجال^۲ مسلمانان است)، نزد هر سه ملت نجات‌دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود: نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است. و مسلمانان مانند عیسویان

جای تعجب است که دکتر وست برخلاف معمول با نظر سطحی «زند و هومن یسن» را تحت مطالعه قرار داده و کوشیده است تا نشان دهد این کتاب مجعول و از سایر مذاهب اقتباس شده است. اما نباید فراموش کرد که متن وست اشتباه آلود می‌باشد، به اضافه گویا مترجم تا اندازه‌ای تعصب به خرج داده است. برای اثبات این مدعا نکات استادی از سایر کتب مذهبی که ضمن حواشی این کتاب بدان‌ها اشاره خواهد شد، خود به خود اغلب ایرادات را برطرف خواهد کرد. مثلاً علامات و اتفاقاتی که در زند و هومن یسن ذکر شده و دکتر وست گمان نموده مربوط به اتفاقات زمان مغول و سلجوقیان است در تورا و انجیل و روایات قبل از تاخت و تاز ترکان نیز وجود دارد. یا از جمله لغت «کرسائی» اوستایی که دکتر وست «کلیسا» حدس زده است. (در سوم - ۲۶).

هرچند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملاً برای تاریخ مذاهب روشن نشده است^۱، اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود و مانی و اسلام

۱. تأثیر عقاید زرتشتی در مذهب یهود به خوبی مشاهده می‌شود. «جای تردید است که یهود خدای قسری یکی از قبایل گمنام سامی محتملاً خدای بزرگ جهان دوره بعد از هجرت یهود به شمار نمی‌رفت مگر تحت تأثیر آموزمزد که قرن‌ها پیش از اشعیا نبی خداوند بزرگ جهان بود.»

A. E. Krappé, La Genèse des Mythet, p 246.

۲. یهودیان با ایرانیان پس از سقوط بابل توسط سیروس (۵۳۸ قبل از میلاد) تماس پیدا کردند. قسمتهای تورا که پیش از اسارت قوم یهود تنظیم شده به کلی از اثر فلسفه نوبت فاقد می‌باشد، شیطان محققاً در نوشته‌های بعد از هجرت ظهور می‌نماید. ابتداء مرده و به عنوان نهست‌زنده است (زکریا نبی - ۳) بعد به عنوان دشمن بزرگ بشریت و کسی که مرگ را در دنیا فرستاد معرفی می‌شود. بالاخره در انجیل نه تنها نام شیطان در هر صفحه آمده است، بلکه طبقه‌بندی برای دیوان قابل می‌گردد که به فرمان پیشوای خود می‌باشند.

→

یعنی خود ضد با اهریمن نتیجه روشن است. همان کتاب صفحه ۶۵ - ۶۶. و نیز رجوع شود به کتاب‌های زیر:

J. Scheichowitz, Die Altpersische Religion und des Judentum, Giessen, 1920.
Böckl, Die Verwandtschaft der Jüdisch - Christlichen mit der Persischen Eschatologie, Göttingen, 1902.

I. Margoliouth On Manichaeism and Manichaeism, 1915.

۲. به نظر می‌آید لغت دجال تحریفی از دروج بهلوی است که به معنی ضد انسانی و نام دیو ماده‌ای است که فریفته و دروغگو می‌باشد. گویا خر دجال نیز بک‌نوع تحریف «خر سه‌پا» از افسانه‌های اساطیری زرتشتی است. (بندهش بزرگ و روایات هرمزد یار فرامرز، بهمنی ۱۹۳۲ ص ۹۷).

←

در «شاهو هرگان» ترجمه مولر Müller نام «خرد شهر ایزد» آمده است که در آخر زمان باید ظهور بکند. جا کسن معتقد است که بی‌شک عیسی به این لقب نامیده شده. در قطعات پهلوی لنینگراد اشاراتی به «آمدشینه ییشو زندگر» و در جای دیگر «مردان پوسر» شده است.

وقایعی که مصادف با ظهور می‌شود، عبارتست از علامات شگفت‌انگیزی که در آسمان پدید می‌آید و دال بر آمدن «خرد شهر ایزد» می‌باشد و دانش را پیش از تکمیل فرشگرد به دنیا می‌آورد. فرشتگانی از شرق و غرب به فرمان او فرستاده می‌شوند و به همه اهل دنیا پیام می‌فرستند. اما اشخاص شرور او را انکار می‌کنند و کاذب می‌شمارند. از طرف دیگر پنج تن از نگهبانان پیروزگر آسمان‌ها و زمین‌ها با پرهیزکاران و دیوان فروتن به پرستش او سر فرود می‌آورند.

درباره اعتقاد ایرانیان به قائم، دو کتاب مهم یکی به قلم دارمستر و دیگر ادگار بلوشه^۱ وجود دارد که شامل نکات قابل توجهی در خصوص تحولات این عقیده در اسلام و در ایران می‌باشد که در اینجا از موضوع ما خارج است. دو دانشمند نامبرده کوشیده‌اند پیشگویی‌های قبل و بعد از اسلام ایران را راجع به ظهور قائم با یکدیگر مقایسه نمایند و به‌خصوص «تایخ تاریخی بعد از اسلام را که ناشی از این عقیده شده مورد مطالعه قرار دهند».

معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسازد و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند. ولیکن اسلام همه این وظیفه را به عهده عیسی نمی‌گذارد و کارگشایی به دست امام غایب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است^۱.

گرچه مانی معتقد به رستاخیز جسمانی نیست^۲، ولیکن در مبحث قیامت (روز داوری) عقیده‌مند است زمانی می‌رسد که شر از دنیا برمی‌خیزد و تاریکی از روشنایی مجزا می‌شود و دنیا به حالت اول خود برمی‌گردد. مطالب بالا از اعتقاد به «سه زمان» ناشی می‌شود که بی‌شک به عقیده زرتشتیان نمی‌باشد.

(۱) - دوره نخست، زمانی که روشنایی و تاریکی کاملاً از یکدیگر جدا بوده‌اند، (۲) دوره میانه، زمانی که در اثر تهاجم قوای تاریکی به روشنایی با هم مخلوط می‌شوند و (۳) دوره فرجامین، زمانی که روشنایی و تاریکی دوباره کاملاً از هم جدا می‌گردند و تا جاودان همین‌طور می‌مانند^۳.

در قطعه شماره ۹ (اسناد تورفان - کلکسیون لنینگراد) پرسش‌هایی راجع به آخر زمان و علامات آن می‌شود. گرچه اسناد مزبور خیلی بعد از مانی نوشته شده، ولی چنین به دست می‌آید پیروان او معتقد بوده‌اند که مانی در آخر زمان ظهور خواهد کرد. تکه‌هایی از کتاب «شاهو هرگان» مانی وجود دارد، در آنها اشاره به ظهور مانی نمی‌شود ولی از قرآینی چنین برمی‌آید که انتظار ظهور عیسی را دارند.

1. J. Darmesteter, Le Mehéï depuis les Origines de l'Islam Jusqu' à nos Jours, Blochet, le Messianisme dans L. Heterodoxie Musulmane?

۲. «...عقیده عقاید اسلامی که همانند عقاید زرتشتی است رجوع شود».

Gray, Zoroastrian Elements in Muhammadan Theology; Goldziher, Islamismus in Persis - me.

۱. بنا بر عقیده اسمعیلیان قبل از ظهور قائم سه امام مستور خواهند آمد. این سه امام مستور نمونه‌ای از سه پسر زرتشت می‌باشند.

۲. مردان فرخ، گزارش گمان‌شکن: چاپ تهران ۱۹۴۳، ص ۲۷.

3. W. Jackson, A sketch of the Manichaean Doctrine Concerning the Future Life.

ادگار بلوشه، در کتاب خود سرچشمه اعتقاد به وجود قائم را تراوش فکر ایرانی دانسته است (ص ۱۲۶) می‌نگارد: «تشیع ایرانی که در سرتاسر اسلام، از حدود چین گرفته تا سواحل دوردستی که امواج اقیانوس اطلس روی آن خرد می‌شود. تولید انقلابات بیشمار کرده است، از عکس‌العمل اعتقاد ایرانی به ظهور قائم برضد روحیه سامی به وجود آمده که اساس آن برانداختن اعتقاد به وجود قائم بوده است.»

از کتاب «زند و هومن یسن» نسخ متعددی به پازند و فارسی وجود دارد، ولی چنین به نظر می‌رسد که نسخه پهلوی نسبتاً از نسخه‌های بالا اصیل‌تر مانده است. در سنه ۱۸۸۰ میلادی دانشمند پهلوی دان، دکتر وست برای اولین بار بهمن یشت را از پهلوی به انگلیسی ترجمه کرده است.^۱ ولی متن کنونی براساس صحیح‌ترین متن پهلوی است که آقای بهرام گورانکلسریا با تصحیحات لازم در سنه ۱۹۱۹ میلادی در بمبئی به طبع رسانیده است.^۲ در آخر آن نیز قطعه‌ای پهلوی راجع به «درایش اهریمن به دیوان» وجود دارد که عیناً نقل می‌شود و نیز قسمتی از «جاماسپ‌نامه» و «زرتشت‌نامه» که نسبت مستقیم با پیشگویی‌های زند و هومن یسن دارد که در دنباله کتاب افزوده می‌گردد.

این کتاب حتی المقدور به‌طور تحت لفظی ترجمه و به فارسی ساده گردانیده شده است. لغات مشکل و توضیحاتی که مربوط به متن پهلوی است در پاورقی داده می‌شود و اسنادی که راجع به موضوع کتاب است در حواشی نقل می‌گردد. جملاتی که در قلاب | گذاشته شده ظاهراً

تفسیر یا توضیحاتی است که شارحین به متن اصلی افزوده‌اند و قسمت‌هایی که در هلالین () گذاشته شده علامت نسخه بدل و یا جملاتی است که اضافه شده است. هر جا ستاره در متن گذاشته شده به حواشی مراجعه شود.

گرچه به واسطه نقص الفبای فارسی بهتر این بود که متن، با الفبای صدادار لاتین چاپ می‌شد، ولی از آنجا که وسایل طبع فراهم نبوده، با الفبای فارسی معمولی اضافه گردید و کسانی که مایل باشند مطالعه دقیق بنمایند باید به نسخه اصل مراجعه کنند. در خانمه سپاسگزاری خود را به دانشمند فرزانه آقای بهرام گورانکلسریا که از هرگونه کمک و راهنمایی در ترجمه این متن به اینجانب فروگذار نکردند تقدیم می‌نمایم.

ص. هدهدایت

۱. نه تنها حروف الفبای کنونی که از عربی گرفته شده برای ضبط متن‌های پهلوی و یا لغات فرس قدیم ناقص است، بلکه لهجه‌ها و زبان‌های بومی ایرانی را نیز نمی‌توان با این حروف ضبط کرد. حتی برای فارسی معمولی نیز شایسته نمی‌باشد. مثلاً یک نفر چک یا فرانسوی می‌تواند فارسی را به حروف زبان خود بنویسد و اگر آن را به همزبان خود بدهد که فارسی نداند آن شخص قادر است متن فارسی را بی‌غلط بخواند. ولیکن اگر زبان چک یا فرانسه را به حروف فارسی بنویسند و به یک نفر فارسی‌زبان بدهند که زاین زبان‌ها بااطلاع باشد، غیرممکن است که بتواند آن را بی‌غلط بخواند. فارسی معمولی را نیز نمی‌توان با تلفظ کامل و دقیق با حروف کنونی نوشت و به همین علت فارسی نوشته و زبانی دو زین جداگانه شده است. مثلاً «رفتم و بهش گفتم» را نباید معرب و به شکل ساختگی: «رفتم و به او گفتم» نوشت. موضوع تغییر خط احتیاج ضروری و حیاتی است و هیچ ربطی با تقریب یا فرنگی‌آمایی و یا تقلید ندارد. غرور ملی را نیز جریحه‌دار نمی‌کند. بر خطوط قدیم فارسی نیز مانند: میخی، پهلوی و اوستایی اختراع صد در صد ایرانی بوده، چنانکه حروف فارسی کنونی اختراع ایرانی نمی‌باشد و به تناسب موقع با احتیاجات خود داده‌اند. امروزه هم بی‌آن که لازم باشد اختراع تازه‌ای در خط فارسی بکنند، باید حروف فارسی به‌صورت الفبای لاتینی بسیار ساده و با حروف صدادار باشد تا بتوان نام مشخصات زبان را با آن ضبط کرد.

1. S. B. E. Vol 5. Pahlavi Texts, (Part 1) E. W. West, P 189 - 235. Oxford, 1880.

2. B. T. Anklesaria, Zand - I Vohuman Yasa, Bombay, 1919.

(۰) «به خشنودی دادار اورمزد به افزونی، افزونی دار، درخشنده فرمند و امشاسپندان^۱! آفرین ویژه^۲ بر دین بهی مزدیستان^۳ آتدرستی و دیر زیوشی^۴ و آبادانی او را باد که این برایش نوشته می شود!»^۵

در نخستین

(۱) چنان که از ستودگر^۶ پیداست: زرتشت از اورمزد انوشگی^۷ خواست. (۲) پس اورمزد خرد هر ویسپ آگاه^۸ را به زرتشت نمود.

۱. فرشتگان مقرب اورمزد که مقدس و بی مرگ می باشند و عده آنها هفت است.

۲. خالص - بی آرایش.

۳. مقصود زرتشتیان پرستنده اورمزد هستند که به دینان نیز می گویند، مقابل آن دیویستان

یعنی دیویپرستان می باشند. ۴. طول عمر.

۵. این قسمت از طرف استنساخ کننده برای کسی که دستور رونویس کتاب را داده اضافه شده است.

۶. به موجب دینکرد این کتاب اولین مجموعه ادبیات مزدیستان بوده است. در روایات دومین کتاب محسوب می شود.

۷. بی مرگی - زندگی جاودان در فارسی جدید لغات نوشدارو (انوش دارو) و نوشبروران (انوشه روان) از ترکیبات انوش یا انوش می باشد.

۸. آگاه و محیط به همه چیز Omniscient.

(۳) او بن^۱ درختی بدان بیدید، که چهار شاخه بدان بود: یکی زرین، یکی سیمین، یکی پولادین و یکی از آهن آلوده^۲. (۴) پس او پنداشت که (این را) به خواب دید. (۵) چون زرتشت از خواب بیدار شد، گفت که: «خدای مینویان^۳ و گیتیان^۴ به من نمود که بن درختی دیدم که چهار شاخه بدان بود.»

(۶) اورمزد به سپیتامان^۵ زرتشت گفت که: «آن درخت یک بن که تو دیدی، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم. (۷) آن چهار شاخه، چهار هنگامی است که می‌رسد. (۸) آن زرین، آن است که من و تو گفتگوی^۶ دینی کنیم، و گشتاسپ شاه^۷ دین بپذیرد، و کالبد دیوان بشکند، و دیوان از آشکاری به دور شده در روش نهانی^۸ باشند. (۹) آن سیمین، خداوندی

۱. ته - بدنه - پایه - تنه.

۲. گومیخت = اختلاط دو ناجنس - ناپیوسته - ضد لغت آمیخته که اختلاط دو همچنس می‌باشد - ریم آهن.

۳. لاهوت. در کتاب‌های فلسفی و عرفانی دوره اسلامی به تعبیرهای: عالم معنوی - عالم امر - علم غیب (جهان بود) - عالم ملکوت و غیره یاد شده است.

۴. ناسوت یا عالم خلق - عالم شهادت (جهان نمود) - عالم مادی و غیره در کتاب‌های بعد از اسلام ترجمه شده است.

۵. به موجب بندهشن (در می و دوم = ۱) نام نهمین پدوبزرگ زرتشت است.

۶. در متن همبره آمده (هم‌پرسی) مشورت - گفتگو، Interview.

۷. در زمان سلطنت گشتاسپ، زرتشت به دربار او رفته و اوستایی که روی ۱۲ هزار پوست گاو به خط طلائی نوشته شده بود عرضه داشت. گشتاسپ به دین زرتشت گروید و آتشکده‌هایی بنا نهاد. این اتفاق در می‌امین سال سلطنت گشتاسپ رخ می‌دهد و چهارمین هزاره آغاز می‌گردد.

۸. یعنی مخفی شدن به صورت آدمی یا جانوران. دارمستر در زند اوستا جلد اول ص ۹۰ یادداشت می‌کند: «به شکل مخصیص دیوان و نه آدمیان، و این شکلی است که از بدی

شاه اردشیر کی^۱ است. (۱۰) و آن پولادین، خداوندی انوشه‌روان خسرو پسر کواد^۲. (۱۱) و آن از آهن آلوده^۳ «هنگام» فرمانروایی بیدادانه دیوان ژولیده‌موی از تخمه خشم است^۴، چون دهمین صد سال^۵ تو به سر رود، ای سپیتامان زرتشت!»

در دوم

(۱) به زند و هومن یسن^۵، خرداد یسن و آشتاد یسن پیداست، که یکبار گجسته^۶ مزدک پسر بامداد، دشمن دین پیدا آمد^۷، تا مردمان را دشمن

دوران ناگزیر به خود می‌گیرند. سپس از شرح بهلوی نقل می‌کند: «آنهايي که قادر به نامرئی کردن کالبد خود می‌باشند. او (زرتشت) کالبدشان را شکست، آنهايي که نمی‌توانستند نامرئی شوند خودشان را شکست (نابود کرد). شکستن کالبد عبارت از این است که از این لحظه به بعد که شکل دیوان را بپذیرفتند نمی‌توانند آزار برسانند، چنان‌که کنون که به شکل جانوران و آدمیان می‌باشند نمی‌توانند زیان برسانند. در کارنامه اردشیر بابکان در نخستین - ۶ نهران روشی در مورد ساسان به کار رفته است.

۱. اردشیر دراز دست هخامنشی. ۲. خسرو اول (انوشیروان) پسر قباد.

۳. در اینجا خشم اسم معنی نیست بلکه مفهوم دیو خشم Asmodée را دارد، در جاماسپ‌نامه دیوان ژولیده‌موی اعراب را معرفی می‌کنند: «۲۸... از آن قراز ایشان خود «خود افتنند و یکدیگر را نباد کنند. پس تا زبان ژولیده‌موی از تخمه خشم بیابند، به اندک (در و زاور (قدرت) ایرانشهر را سیصد و هشتاد و دو سال و نه ماه و هفت روز و چهار زمان فراز گیرند». جاماسپ‌نامه چاپ رم ۱۹۳۹ در پانزدهم.

۴. در متن دهمین صد زمستان آمده است.

۵. شکی نیست که زند به معنی ترجمه از پهنوی است. این مطلب قبلی توجه می‌باشد زیرا نداد و اشتادیش وجود دارد، ولی در آنها اشاره به مزدک نمی‌شود.

۶. ملعون ضد خجسته است و در موارد اهریمن و اسکندر و افراسیاب و انالیش استعمال شده است.

۷. در بندهشن بزرگ (چاپ انکلسریا در ۳۴ - ۲۷ ص ۲۱۵) می‌نویسد: «در پادشاهی

گوکپشاه، یوست فریبان^۲ و چهارمیان پسر گشتاسپ^۳، [او همان پشوتن درخشان است.]^۴ «مرا انوشه کنی، اگر مرا چون ایشان انوشه کنی، مردمان به دین تو بهتر بگردند، (چون می‌اندیشند) که آن پیشوای دین چون دین بهی ویژه^۵ مزدیسنان از اورمزد بپذیرفت انوشه باشد» و نیز آن مردمان به دین تو بهتر گردند.

(۳) اورمزد بدو گفت^۶: «ای سپتامان زرتشت! اگر ترا انوشه کنم، پس تو براتر و ش کرب^۷ انوشه باشد؛ و چون تو براتر و ش کرب انوشه باشد،

→

در باجه: و روگشا می‌باشد و از تخمه آن همه گیاهها رویده‌اند. نام دیگر آن: جویده بیش یعنی رانده دردها (بندعش دیده شود).

۱. اگر یرت پسر پشتگ برادر افراسیاب که گوید شاه نیز نامیده می‌شود. در مینو خرد بیان جانور اساطیری معرفی شده: (۳۱) گوپشاه به ایران و بیج اندر کشور خوانبیرس می‌باشد، (۳۲) و از پای تا نیم - تن گاو و از نیم تن تا بر مردم، (۳۳) و همواره به کنار دریا نشیند، (۳۴) و بزش یردان همی کند و زوهر (آب مقدس) به دریا همی ریزد، (۳۵) از ریختن آن زوهر، خرفستر بی‌شمار اندر دریا بمیرند. (۳۶) چه اگر او آن یزش فراوان نکند و آن زوهر به دریا نریزد و آن خرفستر بی‌شمار را تبه نسازد: پس هرگاه که باران بارد خرفستر نیز مانند باران بارد: دینو خرد در شصت و یکم ص ۱۶۷.

۲. شاید هانوش پسر گورو باشد (دینکرد). نیز رجوع شود به آبان پشت ۸۱ و فروردین پشت ۱۲۰.

۳. پشوتن پسر گشتاسپ می‌باشد و این چهار تن از اورمزد زندگی ابدی یافته‌اند. ولی به موجب روایات دیگر پهلوی به این عده افزوده می‌شود. در اسلام نیز خواجه خضر و ایاس و غیره که آب زندگی نوشیده‌اند زندگی جاودانی یافته‌اند و ملقب به رجال الغیب می‌باشند.

۴. قسمت‌هایی که در فلاط گذاشته شده توضیحات شارحین است.

۵. در اینجا به معنی مقدس است.

۶. در متن پهلوی اغلب ضمیر قبل از فاعل واقع شده. مانند (او زرتشت گفت) و این طرز سیاق اوستایی است. چنین به دست می‌آید که این متن یا تقلید از اوستا شده و یا از متن اوستای کهنه ترجمه شده که اصل متن آن از بین رفته است.

۷. در فارسی به اشکال براتر و ش - برتروش و پوران تروش آمده است. نام یکی از

دین یزدان کند. (۲) آن انوشه روان خسرو پسر کواد، خسرو پسر ماوینداد، نوشاپوهر پسر داد اورمزد، دستور آذرباذگان، آذر فرنیغ راستگو و آذرباذ، آذر مهر، و بخت آفرید^۲ را به پیش خواست. (۳) او از ایشان پیمان خواست^۳، که: «این یسنها را نهان مدارید؛ و جز به بستگان خود زند میاموزید.»^۴ * (۴) ایشان به خسرو پیمان کردند.

درسوم

(۱) به زند و هومن یسن پیداست که زرتشت دیگر بار از اورمزد انوشگی خواست. (۲) او گفت: [او زرتشت می‌باشد]: دادارا میان آفریدگان تو من پرهیزکارتر و کارگرترم، اگر چون درخت: جویده بیش^۵،

→

کواد، مزدک بامدادان به پیدایی آمده، داد (آیین) مزدکی نهاد، کواد را بفریفت و شینته کرد، فرمود: زن و فرزند و خواسته به همه و همگی باید داشت. و دین مزدیسنان را از کار بازداشت، تا انوشه روان خسرو پسر کواد فراوان آمد، (به سن بلوغ رسید) و مزدک را بگشت و دین مزدیسنان بیاراست و آن خوبان «زنها» که همواره به ایرانشهر تاخت و تاز می‌کردند سرکوبید و راند و ایرانشهر را بی‌بیم کرد.

۱. خسرو پسر قباد می‌باشد.

۲. داد هر مزد و آذر فرنیغ نام مفسرین است. آذرباذ و بخت آفرید در ادبیات دینی پهلوی سرشناس می‌باشند. در هفتم بند ۶ همین کتاب نام داد اورمزد آمده است.

۳. در متن فارسی از این پیمان ذکری نمی‌شود، اما می‌نویسد که خسرو پیمایی به مزدک فرستاد و از او درخواست کرد تا به پسرش هاین که از طرف انجمن موبدان از او می‌شود پاسخ بدهد و در صورتی که نتواند از عهده جواب برآید کشته شود. مزدک بپذیرفت از او ده مسئله دینی سؤال شد. مزدک به یکی از آنها نتوانست جواب بدهد و شاه فرمان به کشتن او داد.

۴. مع مشابهی به زرتشت راجع به متن اوستا شده است. رجوع شود به خرداد یسن.

۵. از جمله بالا چنین به دست می‌آید که متن فعلی تفسیر اصلی نمی‌باشد بلکه خلاصه آن است. نسخ خطی بازند از این فصل شروع می‌شود.

۶. یا: ون بی هروسپ تخمک (درخت همگی تخمها) نام درخت افسانه‌ای است که در

←

رستاخیز و تن پسین^۱ کردن نشاید.»

(۴) زرتشت را در اندیشه^۲ دشوار نسود. (۵) اورمزد به خرد هرویپ آگاه دانست، که سپتامان زرتشت اشو^۳ چه اندیشید. (۶) او دست زرتشت را فراز گرفت؛ او اورمزد مینویی افزونی، دادار اشوی جهان استومندان^۴، خرد هرویپ آگاه را پسان آب^۵ بر دست زرتشت کرد، او گفت: ([او اورمزد] که: «فراز خور.»

(۷) و زرتشت آن را فراز خورد، از آن خرد هرویپ آگاه به زرتشت اندر آمیخت. * (۸) هفت شبانه روز، زرتشت در خرد اورمزد بود.^۶ (۹) پس زرتشت مردمان و گوسپندان را به هفت کشور زمین بدید،

برادران خانواده کرب از نسل خواهر منوچهر می باشد که جادوگر بوده و به موجب اسناد پارسیان زرتشت به دست توریرتروش کشته می شود اورمزد به زرتشت می گوید: اگر تو بی مرگ شوی کشته تو (که البته زرتشت نمی دانسته) او هم بی مرگ خواهد شد و در این صورت معاد جسمانی غیرممکن خواهد بود. (کتاب هفتم دینکرد دیده شود). بهرام بزدو می گوید: پرتروش آن مهتر جاودان یکی جادویی ساخت اندرونهان

(۳۷۳)

۱. تن اخروی - یعنی بدنی که در روز قیامت مردگان را به آن می آریند. یعنی معاد جسمانی.
۲. در متن منشا به معنی نظر - تصور آمده است mind - idée - conception.
۳. مقدس - برهیزگار - بی آلابش.

۴. اصطقات - عناصر - ارکان. کلمه استومند: چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو مطابق می باشد با آنچه به زبان یونانی است خونپخون خوانده شده و در کتب فلسفی عربی به صورت اسطس نقل گردیده است. ریشه تقریبی استومندان به عربی همان «ارکان» می باشد که به جای عناصر به کار رفته است. ریشه لغت استومند از «است» آمده که به معنی استخوان است (لاتین Os یونانی Osteon) در کلمات هسته، ستون - استوانه - استودان و استخوان باقی مانده است. شاید اس و اساس عربی نیز با ریشه است فارسی یکی باشد.

۵. در متن به آبکریه آمده یعنی به شکل آب - به شکل مایع.

۶. بازاده و رازنامه - در سوم - ۲ مقایسه شود.

([که هر یک را چند تا موی به پشت و سر به کجا دارند. -]) (۱۰) او دار و درخت بدید، ([که چگونه باشد،]) که ارواران^۱ چند ریشه به سپندارمذ^۲ زمین دارند^۳ ([که چگونه رسته اند یا به یکدیگر آمیخته می باشند.])

(۱۱) در هفتمین شبانه روز، او خرد هرویپ آگاه را از زرتشت بازستانید. (۱۲) زرتشت پنداشت که: (این را) به خواب خوشی که اورمزد داد دیدم و از خواب بیدار نشده ام. (۱۳) او هر دو دست را برد و به تن خویش مالید (و اندیشید) که: «دیر زمانی است خواب هستم و از این خواب خوشی که اورمزد داد بیدار نشده ام.»

(۱۴) اورمزد به سپتامان زرتشت گفت که: «به خواب خوشی که

اورمزد داد چه دیدی؟» *

(۱۵) زرتشت گفت که: ای اورمزد مینویی افزونی! دادار جهان استومندان! مرد کامروایی^۴ با بسی خواسته دیدم، که به تن بدنام روان گرسنه و نزار و به دوزخ بود؛ خوش آیندم ننمود. (۱۶) درویشی بی چیز و بیچاره دیدم، که روانش فریه و به بهشت بود، مرا خوش آیند نمود.^۵ (۱۷) مرد توانگری بی فرزند دیدم، مرا برازنده ننمود. (۱۸) مرد

۱. Irvan یعنی رستنی ها و مجموع نباتات. در متاسکریت به معنی کشتزار است در لاتینی Atru و به فرانسه Athre می باشد.

۲. ترشقه ماده ای که موکن زمین است و یکی از امشاسندان مقدس و بی مرگ می باشد.

۳. با یادگار جاماسب چاپ رم ۱۹۳۹ در نخستین ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ مقایسه شود.

۴. در اینجا شاید به معنی فریه و یا تن پرور است.

۵. این عقیده خیلی دور از اصول دین زرتشت است. زیرا یک نفر زرتشتی نه به وسیله است و نه گذشت از نعمت های دنیا به بهشت می رود، بلکه برعکس به وسیله زندگی و انجام وظایف آلابش و برخورداری از نعمت های دنیا که به سود آفرینش نیک باشد به بهشت خواهد رفت.

شاپور شاه^۱ باشد، که جهان را که من اورمزد آفریدم آراید و رستگاری به سامان^۲ جهان روا کند و بهی پدیدار بشود، و آذرباد پیروزبخت، پیراستار دین راست، با روی آماده شده^۳ برای این دین با جداراهان پیکار نماید، و باز آن را به راستی آورد^۴.

(۲۶) «آن برنجین، خداوندی و لاش شاه^۵ اشکالی است، که جداراهانی که باشند از جهان ببرد، و آن اکوان پسر گرسپاک^۶

۱. پسر اردشیر است. به نظر می آید که رونویس کننده زمان ساسانی برای خوش آمد پادشاه وقت این صورت را به عمد دراز نموده و ضمناً جزئیات دیگری به آن افزوده است.
۲. پایان - حد.
۳. در متن فارسی روی گذاشته آمده است.

۴. اشاره به آذرباد مهر اسپند، نخست وزیر و موبد موبدان شاپور دوم که برای رفع اختلاف مذهبی سوگند یاد نمود. در روایات داراب هرمزدار جلد اول ص ۵ می نویسد: «موبدان موبد آذربادمهر سفند گفت: اگر شما را به راستی و درستی دین پاک و نیک مزدینا شکی است من سوگند یاد می کنم کسانی که اندک تردیدی داشتند گفتند که: چگونه سوگند می خوری: آذرباد گفت: آن چنان که نه من روی بگدازید و من در نزد شما سر و تن می شویم. آنگاه روی گذاشته به روی سینه من بریزید. اگر سوختم شما راست می گویند و اگر نسوختم من راست کردارم و شما باید که دست از کج روی بدارید و به دین مزدینا پایدار مانید. پس گمراهان این شرط را پذیرفتند. آذرباد در بیش هفتاد هزار مرد، سر و تن شست و نه من روی گذاشته بر سینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید. پس از همه شیهه برخاست و به دین پاک بی گمان شده اعتراف نمودند.»

۵. و لاش پادشاه اشکاتی که اوستا و زند را جمع آوری نموده و به دین زرتشت رونق داد. به موجب ترتیب زمان، دوره برنجین باید قبل از دوره روینین ذکر شده باشد، در متن فارسی و بازند این ملاحظه شده است.

۶. نام یکی از دشمنان دین مزدستان است (کرساتی Keresati اوستایی)، نیرو سنگ کلیسای خوانده و کلیسا حدس زده دارمستر اکوان را نیز اسکندر تصور کرده است. گمان می کند مقصود عیسویان و مخصوصاً دشمن منفور ایران اسکندر است که از جانب روم (عیسویان) به ایران آمده. ولی این تعبیر خیلی دوری است و کرسپاک همان کرساتی اوستایی می باشد. در سروش هادوخت (در نخستین - ۶) لغت کرسه و در یستا (در نهم - ۲۴) به لغت: کرساتی مراجعه شود. در متن فارسی نیز کلیسا و کلیسه می نویسد.

شکسته ای با فرزند بسیار دیدم مرا برازنده نمود^۱.» (۱۹) درختی دیدم که هفت شاخه بدان بود: یکی زرین، یکی سیمین، یکی روئین، یکی برنجین، یکی ارزیزین^۲، یکی پولادین و یکی از آهن آلوده.^۳

(۲۰) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! این را از پیش گویم:»
(۲۱) درخت یک بن که تو دیدی، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم.
(۲۲) آن هفت شاخه که تو دیدی، آن هفت هنگامی است که خواهد رسید.

(۲۳) «و آن زرین خداوندی گشتاسپ شاه^۴ است که من و تو درباره دین با هم گفتگو کنیم، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبد دیوان بشکند، و دیوان از آشکاری به دور شده در نهران روشی^۵ بمانند و اهریمن، دیوان و زاد و رودشان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند، و پرهیز آب و آتش و رستی ها و سپندارمذ زمین پیدا بشود.

(۲۴) «آن سیمین، خداوندی اردشیر کسی است، که بهمن پسر سپندداد خوانده شود^۶ که دیوان را از مردمان جدا کند، همه جهان را بپیراید و دین را روا کند.

(۲۵) «آن روئین، خداوندی اردشیر^۷ آراینده و پیراینده جهان و آن

۱. در دین زرتشت داشتن فرزندان بسیار از جمله اعمال پسندیده است.

۲. قلعی.
۳. آهن گسیخته = ریم آهن - جدن.

۴. اولین پادشاهی که به دین زرتشت گروید و از او پشتیبانی کرد. در نخستین بند ۸ دیده شود.
۵. در نخستین بند ۸ یادداشت دیده شود.

۶. اردشیر دوازده دست ملقب به هومن، پسر سپندداد است (بهمن پسر اسفندیار در شاهنامه).

۷. اردشیر پاپکان اولین پادشاه ساسانی است. در آفرین را یتوین گفته می شود: «هم زور فروهر اردشیر پاپکان باد، با همه فروهر آراستاران و پیراستاران و وینارناران دین خدایی باد»

دروند^۱، از جدا دینان راه تباه کند و از جهان نایب و ناپیدا شود.

(۲۷) «آن ارزیزین، خداوندی بهرام گور شاه^۲ است، که مینوی رامش^۳ را بینا و آشکار کند و اهریمن با جاودان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند.

(۲۸) «آن پولادین، خداوندی خسرو پسر کوادشاه^۴ است. که گجسته مزدک پسر بامداد^۵، دشمن دین را که با جداراهان باشند، از این دین بازدارد.

(۲۹) «آن از آهن آلوده، فرمانروایی بیدادانه دیوان ژولیده موی^۶ از تخمه خشم^۷ باشد، ای سپتامان زرتشت! هزاره تو به سر آید، چون دهمین صد سال تو به پایان رسد، ای سپتامان زرتشت!»

در چهارم

(۱) زرتشت گفت که: «ای دادار جهان استومندان مینویی افزونی! نشانه دهمین صد سال چه باشد؟»

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپتامان زرتشت، نشانه هزاره تو که به سر رسد روشن کنم:

(۳) «در آن پست‌ترین هنگام، یکصد گونه و یک هزار گونه و ده هزار گونه، دیوان ژولیده موی از تخمه خشم، برسند. (۴) آن بد تخمان از کسته^۱ خوراسان^۲ به ایرانشهر بریزند» افراشته درفش باشند، و زین سیاه دارند^۳ و موی ژولیده بر پشت دارند؛ و از نژاد پست‌ترین بندگان و دروگران^۴ «زویش»^۵ و بیشتر مزدور باشند.»

(۵) «ای سپتامان زرتشت! آن تخمه و زاد و رود خشم را بن پیدا نیست. (۶) آنان به یاری جادو به ده‌های ایران که سن اورمزد آفریدم بریزند. (۷) آنگاه بس چیزها را سوزند و آلایند، و خانه از خانه‌داران، ده از دهگانان، آبادی و بزرگی و دهگانی و راستی در دین و پیمان و زنهار و سادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژه مزدیسنان، و

۱. بدکردار - کافر - دیومش Damnē.

۲. پادشاه ساسانی که به واسطه شکنجه دشمنان دین ر جلوه‌گیری از مذاهب بیگانه محبوب اهل دین شد.

۳. طرب معنوی. معروف است که بهرام گور تمایل مخصوصی به شعر و موسیقی و طرب داشته است و به قول فردوسی و حمزه از هندوستان قبیله‌های لوری را به ایران دعوت کرد.

۴. خسرو اول (نوشه روان) پسر قباد.

۵. از مشخصات این دوره نیز مانند دوره قبل، شکنجه مرگدان می‌باشد. عقاید مزدک که بر اساس یک نوع سوسیالیسم افراطی بود و از دین زرتشت سرچشمه می‌گرفت، در زمان قباد طرف توجه عامه گردید و خسرو اول پسر قباد مزدک را کشت و پیروان او را با قساوت عجیبی قتل عام کرد و به این جهت ملقب به «عادل» شد؛ به سلطنت قباد و مزدک تألیف کربستمن مراجعه شود.

۶. مری بریشان و سربرهته در نزد ایرانیان قدیم ناپسندیده بوده است.

۷. مقصود دیو خشم می‌باشد. در متن فارسی هاشم می‌نویسد گویا نعمد مترجم زرتشتی را می‌دساند وگرنه این لغت هیچ ربطی با هاشم ندارد.

۱. نخل، Oxmē (فرانسۀ قدیم). شاید خطه مغرب همین کلمه باشد.

۲. مشرق و یا خراسان اما در هر صورت خیلی بعید است که این دیوان اعراب بوده باشد. از سمت مغرب آمدند؛ مگر این که یک نفر ساکن کرمان چنین تصویری را بکشد. گویا سود ترک‌ها می‌باشند که از جانب ترکستان به ایران حمله کردند وگرنه هیچ‌یک از مساصات آنها به جز دوره فرمانروایی طولانی ایشان را نمی‌توان با اعراب منایسه کرد.

۳. احتمال می‌رود اشاره به اعراب باشد.

۴. چون خرم‌دینان خروج کردند، از ناحیت اصفهان در رنده و کابله و قومی از باطنیان با ایشان پیوستند. سیاست‌نامه چاپ تهران ص ۱۷۴.

۵. نام خانواده‌ای که دشمن زرتشت بوده است.

آتش بهرام^۱ که به داد برپا شده است (همه) به نیستی رسد؛ و زنگیان^۲ و آوارگان پیدا آیند. (۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند.

(۹) «ای سپیتمان زرتشت! این ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم، به زبان جویی و بیدادی (فرمانروایی بیدادانه) برکنند. (۱۰) آن دیوان ژولیده‌موی فریفتار باشند؛ (چون آنچه که گویند نکنند).» «و بدترین دین دارند.» (چون آنچه که نگویند کنند) (۱۱) ایشان را پایداری در گفتار و پیمان^۳ و راستی و آیین نیست؛ و زنهار ندارند، و به گفته خود استوار نباشند. (۱۲) و این ده‌های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آز و فرمانروایی بیدادانه برکنند.

(۱۳) «اندر آن هنگام، ای سپیتمان زرتشت! همه مردم فریفتار باشند.» (بدخواه یکدیگر باشند؛) و مهرورزی بزرگ^۴ دیگرگونه باشد. (۱۴) و آزر^۵ و دل بستگی و روان دوستی از جهان بشود؛ (۱۵) مهر پدر از پسر، و برادر از برادر برود؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند، (۱۶) و خواهرش مادر از دختر جدا و دیگرگونه باشد.

(۱۶) «ای سپیتمان زرتشت! چون دهمین صد سال تو سر برود،

۱. آتش مقدس که مظهر جسمانی سه آذر بزرگ: فرنیغ و گئشپ و برزین مهر باشد و حامی همه آذرهای زمینی است. (در هفتم بند ۲۴ یادداشت دیده شود).
 ۲. گویا اشاره به اعراب باشد.
 ۳. در متن فارسی دست و پیمان نوشته شده است. به بهلولی پشت به معنی قول شرف و وعده و اطمینان دادن می‌باشد.
 ۴. دوستی بزرگ (به طعنه می‌گوید).

خورشید راست‌تر و نهفته‌تر، و سال و ماه و روز کوتاه‌تر باشد. (۱۷) و سپندارمذ زمین تنگ‌تر و راه‌ها دشوارتر باشد. (۱۸) و میوه تخم ندهد؛ و دانه‌ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید؛ و آن‌که بیفزاید سپید^۱ نباشد. (۱۹) و رستی‌ها و دار و درخت بکاهد، اگر کسی یکصد می‌ستاند، نود بکاهد و ده بیفزاید، و آن‌که بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد. (۲۰) و مردم کوتاه‌تر زاینند و هنر و نیروی ایشان کم باشد؛ و فریفتارتر و بیدادتر باشند، و سپاس و آزر^۲ نان و نمک ندارند، ایشان در بند پرسشی (از یکدیگر) نباشند.

(۲۱) «در آن بدترین هنگام، یک مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را.» (۲۲) مزد ایشان به کار کم و کار و کربه^۳ از دست ایشان کم رود، و همه گونه جدا کیشان بدخواه ایشان باشند.

(۲۳) «و در همه جهان، مرده را چال کنند^۴ و مرده را بگسترانند. (۲۴) و نهان کردن مرده و شستن مرده، و سوزاندن و بردن مرده به آب^۵ و آتش و خوردن مردار^۶ را به داد گیرند و نپرهیزند.^۷

۱. رسیده.

۲. کار نواب. تکالیف مذهبی را انجام دادن. کاریغ = وظیفه نسبت به خدا را به جا آوردن.

۳. در دین زرتشت دفن اموات از گناهان پوشش‌ناپذیر است. و بیدوداد (۱ - ۱۳ - ۴۵)

۴. همچنین ۱۲ (۳۸) ۶ - ۵۱ (۱۰۵) ۷ - ۵۱ (۱۰۵) و غیره. صد در فصل ۳۳ می‌نویسند: ۲

۵. در دین به پیداست که نسا در زیر زمین نهان کنند، اسفندارمذ امشاسفند هسی لژد،

نان سخت است که کسی را مار یا گزدم در جامه خواب بود و زمین را نیز همچنان است،

نه نسا در زیر زمین کنی چنین چون آشکار کنی از آن رنج برهاند.

۶. غسل میت. ۵. خوردن گوشت مانده و حرام شده.

۷. در مقدمه بندهشن ص ۴۲ دکتر وست از در ۳۹ بندهشن بزرگ که اشاره به آمدن

برشوم^۱ شوید چون پای از مگاک^۲ بیرون نهد به مردار رود. * (۳۰) یا چون به نسا کده^۳ آیین «درون»^۴ بجا آورد، بی آن که به رسم^۵ فراز بگستوانند سزاوار باشد^۶. (۳۱) یا به آن پست‌ترین هنگام، شایسته باشد که دو مرد^۷ یزش^۸ بکنند، تا این دین به نیستی و نزاری نرسد؛ چون از صد، از هزار و از ده هزار، یکی باشد که به این دین گروید، و نیز آن که بگروید کنار دین را انجام ندهد. * (چون) آتش بهرام^۹ به نیستی و نزاری رسد، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان نیز چنان که باید هیزم و بوی خوش ندهند^{۱۰}. (۳۲) یا چون مردی برای انجام آیین دین آماده شد^{۱۱}، هر چند نیرنگستان^{۱۲}

۱. تطهیر - مراسم وضوی بزرگ که شبه برای کسی که به مرده آلوده شده است. (وید یوداد نهم ۳۶ - ۱۳ دیده شود)
۲. در لغت اوستایی مغ به فتح اول به معنی چانه‌ای بوده که دور از شهر برای مراسم تطهیر می‌کنده‌اند. بعد اطلاق به سنگی شده که بر برشومگاه می‌گذارند و جای نشیمن است. مگاک از همین لغت آمده فردوسی می‌گوید:
مغی زرف پهناش کوتاه بود بر او برگدشتن دل آگاه بود
۳. بازار مرگ، جایگاه مخصوصی است که مرده را قبل از بردن به دخمه در آنجا می‌گذارند.
۴. نان مقدس - مراسم درون تقریباً همان مراسم مذهبی عیسوی Office eucharistique می‌باشد که به افتخار امشاسپندان انجام می‌گیرد و در جشن‌های گاهنبار اجباری است درون فطیر کوچک گردی است به اندازه کف دست، عدد آنها مطابق مراسم چهار و یا شش می‌باشد.
۵. شاخه‌های باریک پی کرده بود به دوازی یکد و حب که از درخت گز و هوم... و بنا درخت نار بیروند... هرگاه خواهند نسکی از نسک‌های زند بخوانند یا عبادت کنند، یا بدان بشویند یا خوردنی بخورند چند عدد به رسم به دست بگیرند... فرهنگ جهانگیری.
۶. در متن به معنی جایز و احواط می‌باشد.
۷. برای انجام مراسم یزش معمولاً هشت نفر لازم است.
۸. آیین پرستش و خواندن دعا. ۹. در چهارم بناه. ۱۰. یعنی مقدار هیزم و بوی خوش که به موجب قانون شرع مقرر گردیده است.
۱۱. مقدمات وضو و غیره را بجا آورد.
۱۲. نام کتابی که حاوی مراسم مختلف مذهبی بوده است.

(۲۵) «گمان کنند که کار و کربة بزرگ انجام دهند و راه دروندی^۱ و دوزخ سپرند؛ و از اوارونی^۲ و فرومایگی و گمراهی خشم و آرز به دوزخ روند.

(۲۶) «اندر آن هنگام سخت، ای سپیتامان زرتشت! [هنگام فرمانروایی خشم سخت نیزه^۳ و دیوان زولیده‌موی از تخمه خشم،] «آن پست‌ترین بندگان»^۴ به خداوندی ده‌های ایران فراز روند.

(۲۷) «و بهدینان که کستی^۵ به میان دارند، پس از آن پادایوی^۶ داشتن نتوانند. (۲۸) چه، به آن پست‌ترین هنگام، مردار و پلیدی^۷ چنان بسیار باشد که هرکس گام بنهد، به مردار رود. (۲۹) یا چون خویشتن را به

۱. اعراب می‌کنند می‌نویسد که: ابرانشهر به دست نازبان افتاد و دین بد آنها وایج شد. بسیاری از عادات پیشیان برانداخته گردید، دین مزدستان به نزاری رسید شستن مرده و دفن مرده و خوردن مرده را به داد گرفتند. از بدو خلقت مصیبتی به این بزرگی رخ نداده بود. زیرا از کردار بد، از خواهش و عادات بیگانه، کردار دشمن‌منشانه، قوانین بد و دین بد ایشان، ویرانی و حرص و ناسازی‌های دیگر استوار گردید.
۱. دروغ‌پرستی و این عنوان به مردمان غیر زرتشتی نیز اطلاق می‌شود. دیومشی Damnation کفر و الحاد. ۲. ردیلت ضد فرارونی «فضیلت».
۳. لقب اوستایی دیو خشم می‌باشد.
۴. شاید اشاره به میکتکین باشد که از نژاد بردگان بوده است.
۵. کمربند زرتشتیان (گجسته ابلیش چاپ نهران ص ۱۱ دیده شود)
۶. وضو - باکی داشتن - شستن دست و پای خود به آب روان پیش از کستی بستن: (صد در به در پنجاهام و هفتاد و چهارم رجوع شود)؛ ۱۰ - این که چون بامداد که از خواب برخیزند نخست چیزی بر دست باید افکندن یعنی دستشو ۲ - پس به آب پاک دست شستن چنان که دست از ساعت تا سر دست سه بار شستن و ووی از پس گوش تا زیر زنج تا میان سر شسته باشد و پای تا ساق سه بار شویند... «پادایاب».
۷. در متن هیجر آمده که به معنی فضلات بدن مانند: ناخن، موی و دندان باشد. آخال - بیخال - آشغال.

ندانند، چون با منش نیک آتش افروزد سزاوار است.^۱

(۳۳) «خواست و آرم^۲، همه به جدا کیشان و جدا راهان رسد. (۳۴) و کر به گران^۳ نیک از دودمان آزاد مردان^۴ و مغ مردان^۵ بی پوشش (گشاده) و سر و پا برهنه بروند.^۶ (۳۵) خردان دختر آزادگان و بزرگان و مغ مردان به زنی گیرند. (۳۶) آزادگان و بزرگان و مغ مردان به شکستگی و بندگی رسند، و «زویش»^۷ و خردان به بزرگی و فرمانروایی رسند.* و آوارگان و خردان به پیشگاهی^۸ و فرمانروایی رسند.* (۳۷) گفتار دینداران و مهره (۴) و گزارش دادوران^۹ راست، گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند؛ گفتار خردان و نارو زندگان و بدکاران و فسوسگران^{۱۱} و دادستان دروغ^{۱۲} را راست و باور دارند. (۳۸) و بدان سوگند دروغ خورند^{۱۳}، و به زور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا بر من

۱. احوط است.

۲. حرمت - عزت.

۳. نوایکاران.

۴. آزادگان.

۵. دشمنان دین - روحانیون.

۶. ایرانیان قدیم سر و پا برهنه رفتن را نکوهیده می دانسته اند. در کتاب صد در بندهش می نویسد: «۱۵۰ چون به یک پای کفش روند به هر یک گام فرمانی گناه باشد. در شایست نشایست چاپ و ست در چهارم: (۱۰) هرگاه سه گام بی پوشش بردارند فرمانی گناه و چون چهار گام بردارند تنبوهری گناه باشد.» ۷. در چهارم بند - ۴.

۸. پیشگاه پادشاه و صاحب تخت و مسند را هم گفته اند؛ برهان قاطع.

۹. مهر؛ ۱۰. قانونگذاران - اهل شرح.

۱۱. به معنی دلنک، فسوس به معنی بازیچه و ریشخند و استهزاء نیز آمده است فردوسی:

رخش بر مه و خور فسوسد همی پری خاک راهش بیوسد همی

۱۲. کسانی که فتوای ناحق دهند.

۱۳. گویا اصطلاح «سوگند خوردن» از اینجا آمده که در قدیم ظرف آبی را با مراسم مخصوصی تهیه می کردند و پس از خواندن ادعیه و ذکر نام همه قوای آسمانی و شهادت راسخی، آن آب را می نوشیده اند.

اورمزد گویند.

(۳۹) «آنان که به هیربدان^۱ و هاوشتان^۲ نامبردارند بدخواه یکدیگر باشند و خرده گیری کنند^۳ و بد یکدیگر را نگرند؛ بر ایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند. (۴۰) و از گناهانی که مردمان کنند، از پنج گناه سه گناه هیربدان و هاوشتان کنند و نیکان را دشمن باشند» (که بدگویی کنند و بد یکدیگر گویند؛ [«ویزشی»^۴ که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند.

(۴۱) «و اندر آن دهمین صد سال که هزاره تو به سر خواهد رسید، ای سپتامان زرتشت! همه مردم آزیست و ناسزا دین باشند. (۴۲) و ابر کامکار و باد تندرو، به هنگام و زمان خویش باران نشایند کرد.^۵ (۴۳) ابر سهمگین همه آسمان را چون شب تار کند. (۴۴) باد گرم و باد سرد بیاید و برو تخمه دانه ها را ببرد. (۴۵) باران نیز به هنگام خویش نیارد و بیشتر خرفستر^۶ بیارد تا آب. (۴۶) و آب رودخانه ها و جویباران بکاهد و آن را افزایش نباشد.» (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوچکتر زاینند، و بی هنرتر آیند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگتر (باشد) و شیر (ایشان) بفرزاید و چربی کم دارند. (۴۸) و گاو ورزا را نیرو کم و اسب تندرو را هنر کم و تکاوری کمتر باشد. (۴۹) «و به آن هنگام سخت، ای سپتامان

۱. بشوایان دین. ۲. پیروان دین - اصحاب - مآبه.

۳. جویبی کنند. ۴. مراسم عبادت.

۵. از جمله دستوری که درباره چیدن ناخن و موی سر داده شده (وید پیواد ۱۷ دیده

۶. یکی از نتایج بی مبالایی در آن عقب افتادن باران است.

۷. «اتوران زیانکار اهریمنی.

زرتشت! مردمی که کستی به میان دارند^۱، از بدخواهی فرمانروایی
بیدادانه، بسیاری دادستان دروغ، به تنگ آمده زندگی ایشان بایسته
نبوده و مرگ را آرزو کنند. * (۵۰) و جوانان و خردسالان بیسناک باشند
و ایشان را هوای بازی و رامش از دل برنیايد.

(۵۱) «و جشن و نهاده^۲ پیشینان و اوسفرید^۳ یزدان و یشت^۴ و یزش^۵
و گاهنبار^۶ و فروردیکان^۷ جای جای کنند و آن نیز که کنند بدان بیگمان
باور ندارند. (۵۲) و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و اشوداد^۸
ندهند و آن نیز که دهند باز بخشند^۹»

(۵۳) «و آن مردم بهدین^{۱۰} نیز که این دین بهی مزدستان بستایند، به راه
و روش و به جامه ایشان (دشمنان) فرا روند؛ و ایشان به آن دین خویش
نگروند. (۵۴) و آزادگان و بزرگان و دهگانان^{۱۱} نیک، از ده و جای
خویش، از بن جای و دودمان خویش به دربه‌دری شوند، و از خردان و

ناچیزان، چیز به نیاز خواهند، و به درویشی^۱ و آوارگی رسند. (۵۵) از ده
نفر، نه نفر این مردم به سوی باختر^۲ تپاه شوند.

(۵۶) «در خداوندی بدایشان، همه چیز به نیستی و آوارگی و سبکی و
آلودگی رسد. (۵۷) سپندارمذ^۳ زمین دهان بازگشاید و هر گوهر و
ایوختست^۴ پدیدار شود چون: زر و سیم و روی و ارزیر^۵ و سرب. * (۵۸)
و خداوندی و پادشاهی به بندگان اتیران^۶ رسد، چون حیوانات^۷،
ترک، اتور^۸ و توید^۹ چون اودرک^{۱۰}، و کوهیاران و چینان و کابلیان
و سغدیان و ارومیان^{۱۱} و حیوان سپید سرخپوش به ده‌های ایران من

۱. دیوزکی - فقر.

۲. شمال (وبدیوداد ۱۹ - ۱): «از نواحی شمال انگره منوی بر مرگ دیو دیوان بیرون
دوید... در فارسی جدید باختر عموماً و گاهی نیز به معنی مشرق آمده است...»

Bartholomae ZDMG, Xlii, 154

Justi, Beitrage 1,13; Horn, Grundrissd. n. p. 35 No. 149

دیده می‌شود.

۳. در سوم بند - ۱۰.

۴. ایوختست = گوهرکان - فلزات. ۵. قلع.

۶. غیر ایرانی.

۷. این لغت همین به معنی لشکر نیز خوانده می‌شود اما در اینجا باید حیوان به معنی هونها
باشد. (یادگار زربیران دیده شود).

۸. غیر تورانی؟ دکتر بیلی Dr. Bailey در BSOS, I.c. هیاطله حدس زده است.

۹. دکتر بیلی تبتی گمان کرده است.

۱۰. او در؟ دکتر بیلی این لغت را «تدر» خوانده در صورتی که سیاق کلمه پهنوی با لغت
فرق دارد و جمله را از این به بعد این طور ترجمه می‌کند: «که بین اهالی کوه‌نشین و چینی و
کابلی و سغدی و... می‌باشد» (یادگار جاماسب چاپ رم ۱۹۳۹ ص ۱۱۵ دیده شود).
ممکن است این لغت خودرک خوانده شود. در این صورت دارمستر حدس می‌زند نام
یکی از قبایل خزر باشد. بهرام پزدو (شعر ۱۴۰۱) می‌گوید:

ز ترکان و بیکند و ختلان و چین برآیند سباهی به ایران زمین

۱۱. مقصود بیزانس است که شامل یونان نیز می‌شود.

۱. مقصود بهدیتان یعنی زرتشتیان می‌باشد.

۲. وضع - رسم.

۳. گیتی خرید - دعایی که به دل شخص برات بشود و بخواند.

۴. «یشت نام نسکیست از حمله بیست و یک نسک زند و این نسک را به جهت ارواح
مردگان خوانند و در گاهنبارها قرائت کنند. فرهنگ جهانگیری.

۵. عبادت و پرستش.

۶. جشن‌های ششگانه سال برهان قاطع به لغت گاهنبارها مراجعه شود.

۷. نام جشنی که فارسیان در پنج روز آخر سال گیرند و آن را خمسة مسترفه گویند
(برهان قاطع و نیز کتاب‌التفهیم چاپ تهران ص ۲۵۶ لغت پروردگان دیده شود).

۸. صدقه.

۹. به طعنه می‌گوید که آنچه را می‌دهند باز می‌بخشند.

۱۱. دهقان به معنی بزرگزاده.

۱۰. زرتشتی.

فرمانروا باشند، فرمان و کامة^۱ ایشان به جهان روا باشد.

(۵۹) «پادشاهی از ایشان چرمین کمران^۲ و تازیان^۳ و ارومیان به ایشان رسد. (۶۰) آنان چنان فرمانروایی بدکنند که مرد اشوی^۴ نیک و مگسی را کشتن به چشم ایشان هر دو یکی باشد. (۶۱) و پاسداری^۵ (؟) و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دستکرد^۶ و کاریز^۷ و رود و جویبار بهدینان ایران، به این بیگانگان رسد؛ و سپاه و مرز و درفش به ایشان رسد؛ و به کام خشم به فرمانروایی جهان روند. (۶۲) و چشم (آزمند)شان از خواسته پر نشود، و خواسته جهان گرد کنند، و زیر زمین نهان کنند. (۶۳) و بسا نابکاریها چون غلامبارگی و نزدیکی با زنان بی‌نماز کنند، و هواپرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند.»

(۶۴) «و در آن هنگام سخت، شب روشن‌تر و سال و ماه و روز سه یک بکاهد، و سپندارمذ زمین برآید^۸ و آفت و مرگ و نیازمندی به جهان سخت‌تر باشد.

(۶۵) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت: «این را از پیش گویم.^۱ (۶۶) این گنامینوی دروند^۲ آنگاه که باید تباه شود، ستکارتر و بدفرمان‌تر باشد.»

(۶۷) پس اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «به هیریدان و هاوشتان^۳ این بخوان و از برکن، به زند و یازند گزارش بیاموز که به جهان فراز گویند:» (| تا به کسانی که از صدمین سال آگاه نیستند بگویند؛ |) «که ایشان باید به امید تن پسین^۴ و رستگاری روان خویش، رنج و زیان و دشمنی این جدادینان دیوپرستان را بر خود هموار کرده بردباری کنند.

(۶۸) «ای سپیتامان زرتشت! به تو نیز گویم: کسی که به آن هنگام تن خواهد، رستگاری روان نتواند؛ چه، تن فربه و روان گرسنه و نزار به دوزخ خواهد بود؛ کسی که روان خواهد، تنش گرسنه و نزار، به گیتی شکسته و درویش است و روانش فربه به بهشت.»^۵

در پنجم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد مینویی افزونی! دادار اشوی جهان استومندان!» (| اورمزد اشو در خواندن و دیگری برای ستایش اوست، باشد که دادار اشو گویند. |)^۶ «دادار! آیا در آن هنگام

۱. خواهش و آرزو.

۲. دوال گشتیان. فردوسی.

۳. به کشتی گرفتن نهادند. سر گرفتند هر دو دوال کمر.

۴. در فارسی جدید دوالیا مانده است.

۵. در اینجا برای اولین بار اسم اعراب ذکر می‌شود (در ششم - ۱۰). لغت تازی را سارکوارت (شهرستان‌های ایران‌شهر ص ۵۸) از لغت ساختن به معنی تاخت و تار و غارتگری مشتق می‌داند و معتقد است که هیچ ربطی نه با قبیله ملی و نه با لغت تاجیک دارد که از تات می‌آید و ترکان ایرانیان را به این لفظ می‌خوانند.

۶. پرهیزگار - مقدس.

۷. درست معنی آن معلوم نیست، دکتر وست امنیت ترجمه کرده است.

۸. دسترنج.

۹. فئات.

۱۰. باد کند؟ برخیزد؟

۱. در سوم - ۲۰ دیده شود.

۲. ضد اشو، عموماً در مورد دیوان و مرئدان استعمال می‌شود. زرتشت بهرام گفته:

درو از ما به بهدین خردمند که دروست از ره و آیین دورند.

۳. هاوشت - طلبه - صحابه - شاگرد دینی.

۴. تن اخروی - معاد جسمانی (در سوم بند - ۳).

۵. در سوم بند ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ دیده شود.

۶. از تفسیر چنین برمی‌آید که نویسنده از متن اوستایی ترجمه کرده است.

سخت، پرهیزکاران و دیندارانی هستند که کستی به میان داشته باشند و آیین دین را با شاخه برسم^۱ به جای آورند و دین «خویتودس»^۲ به دودمان ایشان روا باشد؟»

(۲) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت، کستی به میان دارد و آیین دینه برسم به جا آورد، گرچه مانند خداوندی گستاخپ شاه نباشد. (۳) کسی که در آن هنگام سخت «ایتها آذیمیده»^۳ و «اشم و هو»^۴ بگوید و یاد کند، مانند کسی است که در خداوندی گستاخپ شاه «دوازده هومیست»^۵ را به زوهر^۶ انجام می داده است. (۴) و کسی که آیین پرستش را به جا بیاورد و سرود

۱. شاخه‌های گز که به دست گیرند (برسم برای زدن و شکستن اهریمن و دیران است.) در چهارم بند - ۳۰ دیده شود.
۲. خویشی دادن - پیوند خویشی - Communion. اغلب اروپاییان این لغت را از زبان بین خویشان نزدیک ترجمه کرده‌اند.
۳. دعای زرتشتیان که پیش از خوراک می‌خوانند و اهورامزدا را به عنوان آفریدگار آفرینش نیکو پرستش می‌کنند. (بستا، ویدیو داد ۳۷).
۴. اشاره به دعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر می‌خوانند و مرکب ازین دوازده کلمه اوستایی می‌باشد. اشم و هو و هیشم اشی، اوشتا استی، اوشتا اهمایی، هیت اشایی و هیتایی اشم. «راستی بهترین نیکی است (وهم مایه) سعادت است. سعادت از برای کسی است که راست و خواستار بهترین راستی است.» (اشا و هیتا نام اشاسپند است.)
۵. دوازده هوماست دعایی است که در ۲۶۴ روز به افتخار ۲۲ فرشته می‌خوانند و هر فرشته به نوبت خود ۱۲ روز بی دری پرستش می‌شود. (ترجمه بهمن یشت وست ص ۲۱۳ یادداشت ۴ دیده شود.)
۶. زانو برای اوستایی (آب زور) دکتر وست ترجمه صحیح آب مقدس می‌کند ولی در زمان قدیم زوهر به معنی پیه و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگ یک نفر زرتشتی به آتش بهرام تقدیم می‌شده است. (گجسته ابالیس جاب چاچا بمبئی ۱۹۳۶ ص ۸۶).

گاتها^۱ را بخواند، مانند این است که او در خداوند گد. تاسپ شاه آیین واج^۲ و سرود گاتها را برگزارد باشد.

(۵) «شوترین (مرد) آن باشد که به دین مزدیستان باشد، دین «خویتودس»^۳ به دودمان او رود.»

(۶) اورمزد گفت: ای سپیتامان زرتشت! در این ده هزار سالی که من اورمزد دادم، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند. (۷) چه، در خداوندی بد آزادی دهاک^۴ و افراسیاب تورانی، مردم در آن هنگام سخت بهتر می‌زیستند و بیشتر می‌زیستند، و ایشان را رنج دشمنی از اهریمن و دیوان کمتر بود. (۸) چه در آن خداوندی بدایشان، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود، چونان که هزاره تو سر برود، ای «سپیتامان» زرتشت! (۹) چه همه ده‌های ایران به سم اسب ایشان کتده شود؟ درفش ایشان تا به پدشخوارگر^۵ برسد؛ با فرمانروایی ستمگرانه جایگاه دین را از آنجا ببرند، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید.^۵

(۱۰) «ای سپیتامان زرتشت! این را از پیش گویم.»

(۱۱) از هستان^۶ در پرستش آن کس آیدون برتر باشد، (که پزش^۷

۱. در پنج روز آخر ماه پنج گاتها را بخواند.
۲. واژ - واژ - باز - باج - خاموشی بود که معان در وقت بدن شستن و خوردنی خوردن بعد از زمره اختیار کنند. واج گرفتن - دعایی که زرتشتیان قبل و بعد از خوراک زمره می‌کنند. این لغت از ریشه واج - واج اوستایی به معنی سخن گفتن است.
۳. در پنجم - ۱.
۴. ضحاک.
۵. پش خوره - گر = کوهی که بدان فره است. نام نواحی کوهستانی جنوب بحر خزر که شامل گیلان و تبرستان می‌شود. (بندهشن در دوازدهم - ۲ - ۱۷).
۶. موجودات.
۷. پرستش.

اورمزد بیشتر کند.] اورمزد از اشویی به همه چیز آگاه است ([اورمزد که از اشویی آگاه است، مزد و پاداش کار نیک و کربه را هر آنچه هست بدهد؛] و من ([انجمنان]) نر و ماده را می پرستم، ([امشاسپندان که نیز نر و یا نیز ماده باشند بهتر هستند.])^۱

در ششم

(۱) پرسید زرتشت از اورمزد که: ای اورمزد مینویی افزونی! دادار اشوی جهان استومندان! این دین بهی مزدیسان را از چه رو باز پیرایند؟ و با چه افزار^۲ این دیو زولیده موی از نژاد خشم^۳ را بکشند؟ (۲) دادار! به من مرگ بده، و نوادگان مرا مرگ بده، ([که در آن هنگام سخت زیست نکنند؛]) «به ایشان زندگی اشویی بده،» ([که دروندی^۴ و راه دوزخ را نپویند.])

(۳) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! پس از نشانه سیاه^۵,

۱. این قسمت از دعای ینگه‌ها نام اوستا ترجمه شده که از این قرار می‌باشد: ینگه‌ها تام انت، یسه پیتی و نگهوه،

مزد او، هرووونتا، نشات، هچا،

پارنگه‌ها تسجاتا و سچایز مئده.

«هورنمزد! آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است، به‌حسب راستی، این چنین مردان و این چنین زنان را ما می‌ستاییم.»

۲. وسیله - آلت. ۳. در نخستین بند - ۱۱.

۴. دیومنشی.

۵. شاید مفصود درفش سیاه است که علامت عباسیان می‌باشد. در افسانه‌های اساطیری به‌موجب فردوسی علامت تورانیان می‌باشد و درفش افراسیاب سیاه است درفش کیخسرو بنفش است، درفش پشوتن نیز سیاه می‌باشد.

فرمانروایی از این خشم تخمگان^۱ به شیداسپان کرسیاک^۲، دروج^۳ درده^۴ سلمان^۵ رسد،» ([ماهونداد^۶ گفت که: ارومیان باشند؛ و روشن^۷ گفت که: سرخ کلاه^۸ و سرخ زین و سرخ درفش باشند؛ و اینها نشانه ایشان باشند.]) (۴) «ای سپیتامان زرتشت! چون بیایند، خورشید نشان سهمناکی بنمایند و ماه از رنگ بگردد، و در جهان سهمناکی و تیرگی و تاریکی باشد؛ به آسمان نشان‌های گوناگون پیدا آید،* و زمین لرزه بسیار باشد؛ و باد سخت‌تر آید و به جهان نیاز و تنگی و دشواری بیشتر پدیدار آید؛ و ستاره^۹ تیر^{۱۰} و اورمزد^{۱۱} بدترین پادشاهی را نشان دهند.

(۵) «دروج شیداسپان کرسیاک^{۱۱}، یکصدگونه و یکهزارگونه و ده‌هزار گونه باشند. درفش سرخ دارند و پیشرفت ایشان بسیار، به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بنازند، تاکنار اروند،»^{۱۲} ([کسانی باشند که رود

۱. در نسخه پازند «ترکان چرمین کمر» افزوده می‌شود، یعنی اهالی ترکستان.

۲. وست گمان می‌کند در اینجا نیز اشاره به عیسویان شده است. (در سوم بند - ۲۶ یادداشت دیده شود).

۳. ضد اشویی، دیو ماده است که فریبده و دروغگو می‌باشد.

۴. ایالت.

۵. Sairima اوستایی (بند هشتن در بیستم - ۱۲) سرزمین سمنم پسر فریدون. این لغت دیلمان نیز خوانده می‌شود که نام محلی در همان حوالی است.

۶. نام یکی از شارحین است (در دوم بند - ۲ دیده شود).

۷. روشن پسر آذر فرنیغ فرخزاد است که در زمان مأمون می‌زیست (گزارش گمان‌شکن چاپ تهران ص ۱۴).

۸. قریش که ترکان سرخ کلاه می‌باشند و در زمان صفویه اسم آنها مشهور شد. ولی تاریخ تحریر این کتاب خیلی پیشتر از این زمان است.

۹. عطارد که ستاره نحس است. ۱۰. مشتری.

۱۱. در سوم بند - ۲۶.

۱۲. رود دجله است و ارننگ محتمل است که رود ارس باشد. فردوسی گوید:

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو آروند را دجله خوان

(۹) «و دیگر چون تو، ای سپیتامان زرتشت، دین پذیری و با من گفتگو کنی، هنگامی که گشتاسپ شاه و ارجاسپ^۱ خشم زاده، به کارزار دین، در سپیدر زور^۲ با هم ستیزه کنند» * ([کسانی گویند در پارس باشد.])

(۱۰) «و سه دیگر، چون هزاره تو به سر آید، ای سپیتامان زرتشت! چون آن ترکان و تازیان و ارومیان هر سه به یکجا رسند» * ([گویند که در دشت نهانند^۳ باشد؛] «همه مردمان ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، از جایگاه خویش به پذیرش آوارگر برسند.» ([گویند آذرگشنسپ در دریاچه ژرف چیچست گرم آب که از دیوان دور باشد^۴، بدانید که

اورمزد توانایی ایشان را گرفت و به زمین افتادند. اما خودش زنده ماند چون مقدر بود که ساوش از نسل او به وجود بیاید.

۱. در کتاب یادگار زریران جنگ زریر برادر گشتاسپ پادشاه کیانی با ارجاسپ پادشاه خوبان شرح داده شده است. این جنگ به فتح گشتاسپ و رونق دین زرتشت پایان می‌پذیرد.
۲. پوستی Justi اور و ساره را دنا ت بیاض در کوهستان قائن و بیرجند حدس می‌زند. جاکسن جنگل سید را بین نیشابور و مشهد قرار می‌دهد. به موجب بندهشن جنگ قطعی در کوهستان کومش (گرگان) روی می‌دهد. در هنگامی که سپاهیان ایران نزدیک بوده ستواری بشوند، کوه میان دشت شکافته و کوه جدیدی احداث می‌گردد که به (مدن فریاد) می‌فریادرس سلبت گردید. (نیرونگستان چاپ تهران ۱۳۱۲ ص ۱۱۹ - ۱۲۲ داستان - بهرمان) در پشت پانزدهم ۳۱ - ۳۳ راجع به کیخسرو و سپیدر زور اشاره شده است و در جاماسپ‌نامه پهلوی از جنگ گشتاسپ با اکوان سید در سپیدر زور گفتگو می‌شود که در اخیه پذیرش‌زگر اتفاق می‌افتد.

۳. آیا اشاره به جنگ معروف فتح الفتوح بین ایرانیان و اعراب شده و یک نفر مفسر بعد از اسلام اضافه کرده است؟

۴. دریاچه ارومیه به اوستایی caēcasta در سند هشن در بست و دم - ۲: دریاچه چیچست در آذربایجان است آب آن گرم و رائحه دردها می‌باشد. در کتاب‌های پهلوی

فراش گویند) «تا دوان پایتخت آشورستان» ([این دوران با داوری سخت^۱ پایتخت آشورستان است که مردم آشور بدانجا باشند و در آنجا نشیمن گزیده‌اند، کسانی آن را پناهگاه دیوان گویند.])

(۶) ایدون ایشان از خشم تخمگان صد گونه و هزار گونه و ده هزار گونه بکشند، و درفش، نشان و سپاه بیشمار ایشان دیوان ژولیده‌موی بازگردند^۲؛ و سپاه پیشانی فراخ^۳ ترک و کلمیر^۴ دشمن به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم برسند» ([بدانید که افزاشته درفش باشند، چه درفش را افزاشته گیرند، بدانید که گروه بیشماری چون موی بر یال اسپ^۵ به ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم. بمانند؛] «ترکان چرمین کمر و شیداسپ کرسپاک ارومایی^۶ با هم فرارند» (۷) ای سپیتامان زرتشت! جنگ بزرگ و کارزار ایشان با یکدیگر سه بار و به سه جای باشد.

(۸) یکی در خداوندی کیکاوس، آنگاه که او به یاری دیوان با امشاسپندان بود^۷.

۱. سخت امار یا سخت همار لقب پایتخت آشور است.

۲. معلوم نیست به کجا برمی‌گردند و کدام دسته هستند.

۳. از مشخصات قیافه مغول (در هفتم - ۱۱).

۴. در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری به نام کلمیر وجود دارد.

۵. دو اردو و روزنامه (۵۴) این اصطلاح را برای روح اشخاص شور آورده که در دوزخ مانند یال سپ بغل هم واقع شده‌اند اما یکدیگر را نمی‌بینند و احساس تنهایی می‌کنند.

۶. در اینجا نسبت شیداسپ ذکر می‌شود آذر سوم - ۲۶) اروم یا بیزانتن که شامل یونان نیز می‌شود است.

۷. اشاره به افسانه پرواز کاوس به تحریک اهریمن برای این که خدایی را از اورمزد بستاند. به موجب افسانه کاوس پادشاه کیان پسرکی ایوه است که دیوان به فرمان او بودند و به دستور او ایپایی ساختند. تا به آسمان صعود بکند. ولی همین که از ابرها گذشتند

دیدن بدانجا آشکار شود؛ کسانی گویند که در ماهی^۱ خواهد بود، آتروک گفت که در خرچنگ^۲ باشد؛ [ای سپتامان زرتشت! چنان تاخت و تازی از خشم تخمگان به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بشود، که این مردم پذیرشوارگر و پارس و سوراخ‌نشین^۳ و کوه‌نشین و دریانشین پس از آن نهفته بمانند.]*

(۱۱) «چه، چون شوهر خویشتن را بتواند رهایی دهد، دیگرش زن و فرزند و خواسته به‌یاد نباشد.»

(۱۲) پس زرتشت گفت که: «دادار! مرا مرگ بده، نوادگان مرا مرگ بده.» [تا در آن هنگام سخت زیستن نکنند.]

(۱۳) اورمزد گفت: «ای سپتامان زرتشت! بیم مدار، چه، آن روز که دهمین سده هزاره تو زرتشتان سر برود^۴، هیچ دروند از این هزاره در آن هزاره نرود.»^۵

صفات: گرم آب، درمان آب، دور از دیوان و روانده دردها (جوید بیش) برای این دریاچه آمده است. به قول نویسنده زاداسهرم (در ششم - ۲۲) آذرگشنسپ در کنار این دریاچه بوده است. دریاچه ارومیه که نزدیک محل تولد زرتشت می‌باشد مقدس به‌شمار می‌آید.

۱. برج حوش.
۲. آدرو نام دستوری است.
۳. برج سرطان.
۴. شاید مقصود مردمان غارتنشین است.

۵. هزاره‌ای که زرتشتان نامیده می‌شود.

۶. وست در ترجمه بهمن یشت (ص ۲۱۹ یادداشت ۱) متذکر می‌شود که این مطلب بنا بر زمانه تاریخی وفق می‌دهد. ولی به‌نظر می‌آید که هزاره زرتشت بیش از آشفتگی در مذهب و قبل از هجوم دیوان به پایان رسیده باشد. جزئیات این وقایع از فصل چهارم تا فصل هفتم شرح داده شده است. به‌موجب بندهشن در سی و چهارم ۷ - ۶ فاصله بین «ظهور دین» در سلطنت کی‌گشتاسب تا آخر دوره ساسانیان ۱۰۱۶ سال می‌شود. اگر

در هفتم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد مینویی افزونی! دادار! ایوی جهان استومندان! دادار! چون آنان بشمار باشند، به چه افزار ایشان آتیه توان کردن؟»^۱

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپتامان زرتشت! چون دیو ژولیده‌موی از مخمه خشم پدید آید، نخست به‌سوی خوراسان^۲ نشان سیاهی^۳ پیدا بشود؛ هوشیدر پسر زرتشت به دریاچه فرزندان^۴ زاییده شود؛»

دوسود از ظهور دین زمانی است که زرتشت دین پذیرفت آنوقت سی‌ساله بود. از این قرار آمد در تاریخ ۱۰۴۶ سال قبل از پایان دوره ساسانیان تولد شده باشد یعنی در شانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویز که قدرت ساسانی به اوج ترقی رسیده بود و در حدود ۲۰ سال بعد رو به زوال گذاشت، هزاره او باید انجام گرفته باشد. چنین به‌دست می‌آید که نویسنده بهمن یشت همان تاریخ بند هشت را اقتباس کرده است. هرگاه مقصود از ظهور دین هنگام پذیرفتن آن توسط گشتاسب باشد از این رو زرتشت ۴۰ یا ۴۲ ساله بوده و با در نظر گرفتن این تاریخ آخر هزاره تقریباً در حدود ۵۹۳ - ۵۹۵ میلادی بوده است. به موجب تعیین زمان ناقصی که در بند هشت دیده می‌شود دهمین هزاره عالم در برج جدی یا ظهور دین آغاز می‌شود و در ۶۳۵ میلادی چهارمین سال سلطنت یزدگرد موقع هجوم مسلمانان به پایان می‌رسد. و هزاره برج دلو با هزاره هوشیدر تطبیق می‌نماید. به‌نظر می‌رسد که از هزاره هوشیدر نیز گذشته است که از ۵۹۳ - ۶۳۵ تا ۱۵۹۳ - ۱۶۳۵ بوده است.

۱. نویسنده پس از شرح شرایط دیوان در دوره آهن آلوده دوباره از نو شروع می‌کند، تا وسیله دفع آنها را نشان بدهد.
۲. خراسان یا مشرق.
۳. در ششم - ۳.

۴. به موجب بند هشت در سیستان واقع شده است. (باید یشت ۱۰۸) به اوستایی «فرزدان» آب پوستی این دریاچه را دریاچه آب ساکن جنوب غزنین حدس می‌زنند. دریاچه فرزندان جزو عجایب سیستان به‌شمار می‌رفته در زند آگاهی (بند هشت بزرگد) می‌نویسد: «دریاچه فرزندان به سگستان است. گویند که چون آزادمرد در دستکاری چیزی اندر آن افکند پذیرد، چون درستکار نباشد، آن را باز بیرون افکند. بن چشمه آن نیز با آب دریای فراخکورت - وروکرت» پیوسته است» در دوازدهم - ۶.

«سپاهی با درفش بیشمار، سپاهی از هندو و چینی که درفش افراشته دارند» ([چه درفش را افراشته گیرند.]) «با درفش افراخته و با زین افراخته، به تاخت و تاز تا بهرود^۱ روند» ([برخی ده بومه گویند؛]) «ای سپیتامان زرتشت! تا در میان دریای بهران^۲ روند.

(۸) «چون ستاره اورمزد^۳ به اوج بلندی^۴ برسد و ناهید^۵ را فرود افکند، گوند^۶ بیشمار زیباوند^۷، با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به کی رسد».

(۹) ([کسانی از سیستان و پارس و خراسان گویند، دسته‌ای از جانب پذیرخوارگر گویند، برخی از کوهستان هرات گویند؛ و کسانی از تیرستان^۸ گویند.])

(۱۰) «و از آنسوی کسانی که در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود» ([بدانید سپاه بیشمار با درفش افراشته از پذیرخوارگر، سپاه گوند آراسته ایرانشهر باشد؛ کسانی گویند پیداست که ایشان را کردان

([کسانی گویند که به دریای کیانسیه^۱ باشد و کسانی گویند به کابلستان^۲ باشد.])

(۳) «در سی سالگی به گفتگوی با من اورمزد رسد، ای سپیتامان زرتشت!» ([کسانی به سوی چین و کسانی در هندوستان گویند.])

(۴) «کی زاییده شود» ([گویند که پدرکی از نژادکیان باشد و بیاری هوشیدر^۳ به هندوستان شود. (۵) در صد سالگی کام از زنان گیرد، سپس کی چنان که از نوشته‌های دینی برمی آید، او را برهام ورجاوند^۴ خوانند از او بزاید؛ کسانی او را شاپور گویند.])

(۶) «در آن شبی که کی زاییده شود، نشانی به جهان رسد، ستاره از آسمان بیارد» ([چون کی زاییده شود ستاره‌نشان نماید، * داد اورمزد^۵ گفت که در ماه آبان و به روز باذ^۶ باشد؛]) «زندگی پدر آن کی به فرجام رسد، او را بانوان شاه بیوروند؛ پادشاه زن باشد.

(۷) «چون آن کی به سی سالگی برسد» ([کسانی هنگام را گویند])

۱. یوستی حدس می‌زند از ننگ رود باشد اما به موجب یکی از مورخین ارمنی قرن هفتم میلادی ایرانیان جیحون را بهرود می‌نامیده‌اند.

۲. احتمال می‌رود خلیج فارس دریای بهران نیز نامیده می‌شده. به مناسبت جزیره بهران که بعد معرب و بحرین نامیده شده است.

۳. مشتری.

۴. بالست در اصطلاح نجوم خانه شرف است.

۵. زهره ستاره نحس، ۶. لشکر - جزایر معرب آن چند می‌باشد.

۷. - الاحدا، در فارسیانه این بلخی می‌نویسد: «او را طهمورث زیباوند گفتندی و زیباوند لقب او بود یعنی حمام سلاح» زیباوند نیز به این معنی است و فرمان زیباوندی نام یکی از آخرین سرداران ایرانی است که با اعراب جنگید. (ماواکوارت - ایرانشهر).

۸. کوهستان‌های ساحل جنوبی بحر حزر که امروزه البرز خوانده می‌شود، اما به نظر نمی‌آید همان البرز افسانه باشد که بعد به کوه قاف مشهور شده است.

۱. کریستن گمان می‌کند دریاچه هامون در سیستان باشد که از زمان قدیم نزد ایرانیان مقدس شمرده می‌شده است. (Les Kayanides P 5 et 22 - 23) در اودیبه و سهکه سگستان می‌نویسد که: رود هینمند و دریاچه فرزدا و (زره) دریای کیانسیه و کوه اوشداشتر (اوشیدونه) اندر زمین سگستان هستند. ۲. سرزمین کابل.

۳. نام مسیح و پیغمبر آخر زمان زرتشتیان است که باید قدرت مهاجمین را در هم شکسته و دین بهی را دوباره برقرار سازد.

۴. ورجاوند از لقب اوستایی «ورچنغند» (ورج - ارج - آبرو - افتخار) می‌آید، در اوستا این لقب به فرّه کیان، ماه و ستاره شتر Sirius داده می‌شود. این شخص باید حلول فرشته بهرام باشد. بهرام پادشاه زمان هوشیدر است چنان‌که گشتاسب پادشاه زمان زرتشت بود.

۵. نام مفسری است (در دوم بند - ۲ دیده شود).

۶. یاد روز بیست و دوم از ماه هشتم سال پارسی مطابق با هفتم اکبر می‌باشد.

و کرمانیان خوانند.]

(۱۱) «سپس به یاری یکدیگر و زیریک درفش، به ده‌های ایران آیند و گروه بیشماری از شیداسپ^۱ تخمه خشم، لشکر سهمناک پیشانی فراخ^۲، گروک^۳، دیوان چرمین کمر^۴ بکشند.

(۱۲) «در کنار اروند سه کارزار کنند: یکی به... یکی به سپیدرزور^۵ و یکی به دشت نهاوند^۶»

(۱۳) [کسی گوید که به دریاچه سه تخمه^۷ باشد، کسی گوید به مرو^۸ تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد.]

(۱۴) «سپاه بیشمار خراسانی با درفش افراشته^۹ به پستی ده‌های ایران باشند» [که درفش از پوست بیر دارند، درفش بادی و بندوک^{۱۰} ایشان سپید باشد.] (۱۵) «و سپاه بیشماری تا به جایگاه دیوان بتازند^{۱۱}، چنان

۱. در گرشاسب‌نامه اسدی جزو اولاد جمشید به ترتیب ذیل: جمشید، تور، شیداسپ (سپندیت) شرح می‌دهد تا به گشتاسپ می‌رسد. اما گمان می‌رود که این شیداسپ کس دیگری باشد. دارمستر حدس می‌زند شیداسپ همان یوراسپ متفور ایرانیان است.

۲. در ششم - ۶.

۳. به نظر می‌آید اصطلاح: «گرگ دو پا» از یسن ۶۲ - ۶۳ (چاپ اشپنگل) گرفته شده است.

۴. دیوال کوستی - چرمین کمر مقصود ترکان هستند زیرا کستی زرتشتیان از پشم است.

۵. در ششم - ۹ یعنی صحرای سفید.

۶. آیا اشاره به جنگ اعراب شده است؟ نام محل جنگ اول افتاده در اینجا مصطالی که در فصل ششم - ۱۰ گفته است دوباره توضیح می‌دهد. جنگ نهاوند در سنه ۶۵۱ میلادی اتفاق افتاده است.

۷. دریاچه سه تخمه ظاهراً همان دریاچه مقدس فرزندان است که حافظ سه نطقه از زرتشت می‌باشد.

۸. مرو که در ترکستان است.

۹. در هفتم بند ۷.

۱۰. بیرق - علامت که معرف آن بندوقی است.

۱۱. گویا نویسنده از شرحی که مکرر گوشزد کرده بود در اینجا می‌خواهد نتیجه بگیرد.

کشتاری نمایند که هزار زن از پس مردی ببینند و بگیرند.»^{۱۲}

(۱۶) «ای سپیتامان زرتشت! چون زمان سر برود، این دشمنان مانند بن درختی که به یک شب سرد زمستانی که برسد^۱ و به یک شب برگ بیفکند تپاه شوند.»^۲

(۱۷) «این ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیرایند^۳ (۱۸) «به دوبارگی گنامینو^۴ با دیوان و بدنزادان و خشم سخت نیزه^۵، به پشت و یاری ایشان دیوپرستان و خشم تخمان ریزند، ای سپیتامان زرتشت!»

(۱۹) «و من اورمزد دادار، نیرو سنگ ایزد و سروش اشو^۶ را به کنگک دز^۷ که سیاوش درخشان برپا کرد بفرستم» تا به چهر و میان پسر

۱. شاید در اینجا اشاره به زمستان ملکوس شده است، که قبل از آخر دنیا خواهد آمد و افریدگان را تپاه می‌کند.

۲. وسیله ماوراءطبیعی که برای دفع شرارت دیوان به کار می‌رود در بندهای آینده شرح می‌دهد.

۳. روح خبیث = اهریمن. ۴. در چهارم - ۲۶.

۵. دو فرشته‌ای که فرستاده مخصوص اورمزد به مردمان می‌باشند. نیروسنگ در اوستا به شکل نیز پیوسته آمده است (یسن‌های هودهم ۶۸ - ۹۲ و یسیدوداد نوزدهم ۱۱۱ - ۱۱۲ است و دوم - ۲۲ و غیره دیده شود). سروش در اوستا به شکل: سروشا آمده که نماینده انوایی و اطاعت می‌باشد. وظیفه و اینست که مخصوصاً در شب جهان را پاسبانی نموده از شرارت دیوان جلوگیری بکند. او یسیدوداد هزدهم ۷۰ - ۵۱ - ۴۸ و غیره بسنا سروش است. دواخت نیز دیده شود. انتظار می‌رفت این پیام در آخر هزاره هوشیدر به پشتون فرستاده شود. و در نهم - ۹ - ۱۰ دیده شود.

۶. در اصل همان کنگه اوستایی (باغ بهشت) یا مسکن آریاها (ایرتم و یجو) می‌باشد. Pays de Cocagne که به موجب کتاب‌های پهلوی سیاوش آن را بنا نهاد، و در شمال رگستان در میان کوه‌ها واقع شده است. در بند هشن بزرگ شرح می‌دهد که کنگک دز محرک و روی کمر دیوان ساخته شده بود ولی کیخسرو آن را به زمین استوار کرد. در آن مدت دیوان: زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، بلورین و یکی دیگر از سنگ‌های در آنها وجود دارد. در میانش جاده‌هایی تعبیه شده که از میان قلعه هرکدام ۷۰۰ فرسنگ

گشتاسپ^۱ پیراستار راست فرّه دین کیان بگوید که، «ای پشوتن درخشان! به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو، و با آتش و آب آیین‌ها دخت^۲ و دوازده هومبست^۳ را به‌جا بیاور؛» ([انجام دادن با آب و آتش، آنچه که به آب و آتش آشکار است. |])

(۲۰) «و نیرو سنگ ایزد و سروش اشو از چکاد دانیستیک^۴ نیکو به کنگک دز که سیاوش درخشان برپا کرد روند، بدو بانگ کنند که: «فراز رو، ای پشوتن درخشان، چه‌رومیان پسر گشتاسپ و پیراستار راست فرّه دین کیان! فراز رو، به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم^۵، و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای.»

(۲۱) «ایشان میانند مینوئیان^۶ برروند، دوازده هومبست^۷ را به زوهر^۸ انجام دهند. (۲۲) و فراز رود پشوتن درخشان با یکصد و پنجاه مرد

طول دارد و دارای یازده دروازه است که از این دروازه به دروازه دیگر با اسب ۲۲ روز راه می‌باشد. پادشاه این قلعه پشوتن بی‌مرگ است، بوندهش و مینو خرد و صد در دیده شود. فردوسی می‌گوید:

همی‌گفت: هرکو ندیدست کنگک نباید که خواهد به گیتی درنگ

۱. لقب پشوتن است، در پشت‌ها - ۴ نوشته که درد و مرگ به او کارگر نمی‌باشد.

۲. به موجب دینکرد این کتاب بیستمین نسک ادبیات مزدیسنان بوده است.

۳. در پنجم بند ۳ دیده شود.

۴. به موجب بند هشن چکاد دانیستیک (قله تاوری) در میان جهان واقع شده و به بلندی صد مرد می‌باشد و یک سر پیل چینود (صراط) روی آن قرار گرفته است. (بند هشن در دوازدهم - ۷) چکاد سر کوه (کله - قله؟) می‌باشد. فردوسی می‌گوید:

بیامد دران دیدهبان از چکاد که آمد سیاهی ز ایران چو باد

۵. باید از زبان اورمزد باشد یعنی پیغام او را می‌رساند.

۶. به صورت روحانیان و غیرم‌لی. ۷. در پنجم بند ۳.

۸. در پنجم بند ۳.

اشو^۹ که هاوشث^۱ پشوتن هستند و جامه نیک مینویی^۲ از سمور سیاه به‌بر دارند، با منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک^۳ جلو روند و هادخت^۴ و یغان یسن^۵ را به آتش و آب به آیین انجام دهند، و من اورمزد با امشاسپندان را فراز ستایند. (۲۳) پس از آن سه یک دشمنی بشکند.

(۲۴) «فراز رود پشوتن درخشان با صد و پنجاه مرد، که جامه سمور سیاه دارند، به آذر فرهند که روشن کرب^۶ خوانند، که به دادگاه نشسته و جان آذر فرنیغ پیروزگر^۷ باشد، همه این گروه با هم آیین پرستش را به‌جای آورند، (شاخه‌های) برسم فراز گسترند، و آیین خرداد و امرداد

۱. اصحاب - است - پیرو. ۲. روحانی - معنوی.

۳. هومت و هورخت و هورشت. این کلمات در موقع شروع به کار مهمی گفته می‌شود.

۴. در هفتم - ۱۹.

۵. نام نسکی بود که از میان رفته است و فقط سه نسک از آن باقی است.

۶. جسم نورانی. به موجب بند هشن آذر فرنیغ ابتدا توسط جمشید به کوه خورده‌اومند خوارزم برقرار شد و در زمان گشتاسپ در خارج از خوارزم به کوه روشن در کابلستان برده شد. شاید در اینجا اشاره به تغییر مکان آتش می‌شود.

۷. در بند هشن بزرگ توضیح مفصلی راجع به جسم و روح آتش بهرام داده می‌نویسد که اورمزد سه آذر بیافرید: آذر فرنیغ، گشنسب و برزین‌مهر که مانند سه فرّه برای نگاهبانی جهان به‌شمار می‌روند. جم آذر فرنیغ را به دادگاه به کوه خوره اومند در خوارزم نشانید؛

کی گشتاسپ آن را به کوه روشن در کابلستان نقل مکان داد. آذر گشنسب تا پادشاهی کیخسرو از جهان نگاهبانی نمود و آذر برزین‌مهر تا زمان پادشاهی کی گشتاسپ به نگاهبانی جهان گماشته شده بود. از این سه آذر، آتش بهرام تن جسمانی و سه آذر خوره آن می‌باشند که در میانش قرار گرفته‌اند. مانند تن آدمی که در شکم مادرش پرورش می‌یابد و چون به دنیا می‌آید روحی از عالم بالا به آن تعلق می‌گیرد که تا زنده است تن او را اداره می‌کند و چون تن از هم باشد و به زمین پیوست روح به دنیای علوی صعود می‌نماید. از

این جهت آتش بهرام نامیده شده که حامی همه آذرهای زمینی بهرام است و سروش به نگاهبانی اینها گماشته شده است. آذر فرنیغ تا زمان نویسنده بند هشن هنوز به جای خود

باقی بوده است.

یسن را به نیرنگ^۱ و نیرنگستان^۲ دینی انجام دهند. (۲۵) و سه یک دشمنی بشکند.

(۲۶) «فراز رود، پشوتن پسر گشتاسپ، به دستگیری آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر^۳، به بتکده بزرگ نشیمنگاه گنامینوی دروند^۴، خشم سخت نیزه^۵ و همه دیوان و دروجان^۶ و بدتخمگان و جادوگران به ژرف ترین تاریکی دوزخ رسند؛» به همکوشی پشوتن درخشان آن بتکده را برکنند.

(۲۷) «و من دادار اورمزد با امشاسپندان به کوه هوکیریاذ^۷ بیاییم و به امشاسپندان فرماییم که به همه ایزدان مینویی گویند که: «بروید و به یاری پشوتن درخشان رسید.»

(۲۸) «و مهر فراخ چراگاه^۸ و سروش تکاور و رشن راست و بهرام^۹ تهمن و اشتاد پیروزگر و فره دین مزدیسنان^{۱۰} که آراستار نیرنگ فرمانروایی جهان باشد به فرمان دادار رسند.

(۲۹) «من دادار، به پستی و یاری پشوتن درخشان رسم.

(۳۰) «دیوان تاریک تخمه را بزنند.

(۳۱) «گنامینوی دروند به مهر فراخ چراگاه بانگ کند که: «ای مهر فراخ چراگاه! ترا به راستی سوگند بایست.»

(۳۲) «پس مهر فراخ چراگاه بانگ کند که: «در این نه هزار سال، که او (گنامینو) پیمان کرد^۱ تا کنون دهاک^۲ بد دین و افراسیاب تورانی و اسکندر ارومی و این چرمین کمران^۳؛ دیوان ژولیده موی، هنگام هزار سال بیش از پیمان خداوندی کردند.»^۴

(۳۳) «آن گنامینوی^۵ دروند که چنین بشنود سترده بماند.»

(۳۴) «مهر فراخ چراگاه، خشم سخت نیزه را بزند که به ستوهی بدود.

(۳۵) «آن گناه مینوی دروند با زاد و رود بدتخمگان باز در تیرگی و

تایکی دوزخ رانده شوند.» (۳۶) «مهر فراخ چراگاه به پشوتن درخشان

۱. اشاره به پستانی که بین اورمزد و اهریمن بسته شده بود که اهریمن فقط نانه هزار سال حق دارد به آفریدگان اورمزد زیان برساند. (ص ۲ و ۳ مقدمه دیده شود).

۲. ضحاک معرب است و او را بیوراسپ نیز می نامند. دهاک و اسکندر و افراسیاب را اهریمن بی مرگ گردانید ولی اورمزد از این قضیه جلوگیری نمود. در مینو خرد پرمش هفتم (چاپ ازود نهموس انکلسریا) می نویسد: ۲۷- چه پیناست که اورمزد جسم و فریدون و کیوس را آتوشگی داد، ۲۸- و اهریمن ایلون گردانید چونانکه آشناست، ۲۹- به اهریمن بیوراسپ و افراسیاب و اسکندر چنین نمود که انوشه باشند، ۳۰- و اورمزد برای سود بزرگ چنان گردانید همچنان که آشکار است.^۱

۳. ترکان.

۴. از این مطلب چنین برمی آید که نویسنده پایان فرمانروایی ملحدین را در خاتمه هزار سال منتظر بوده است و پایان هزاره هوشیدر با تاریخ ۱۶۳۵ - ۱۵۹۳ میلادی تطبیق می کند که مقارن سلطنت شاه عباس بزرگ می باشد.

۵. روح حیث اهریمن.

۱. عزایم.

۳. همین در بند ۲۴ به یادداشت ۱۰ رجوع شود.

۴. اهریمن نابکار.

۵. در چهارم - ۲۶.

۶. شریها.

۷. در بند هشتن صفت مرتفع به این کوه داده می شود. گویا یکی از قبل غریبی الیرز افسانه ای می باشد. لغت اوستایی آن: هرکیریا بریزو است که در یسناوان پشت و غیره نیز ذکر شده است.

۸. فراخ گویوت = چراگاه فراخ گاو (لقب مهر است).

۹. این که فرشته بهرام به صورت روحانی به کمک پشوتن می رود با این قضیه که او نیز به شکل بهرام ورجاوند می رود متناقض می باشد.

۱۰. صورت فوای روحانی و نورش گانی است که نگاهبان دین زرتشت هستند.

بانگ کند که: «آن بتکده نشیمن دیوان را بکن و ویران کن، برو به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم^۱. و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای، چه دروندان که ترا بینه شکست خورند.»

(۳۷) «و پشوتن درخشان و آذر فرنیغ و آذرگشنسپ و آذر برزین مهر پیروزگر^۲ فرارند و آن دروج^۳ بسیار توانا را بزنند و آن بتکده که نشیمن دیوان است بکنند، و آیین پرستش را فراز سازند و (شاخه) برسم^۴ فراگسترند و آیین دوازده هومیست^۵ به جای آورند، و من اورمزد و امشاسپندان را ستایند. (۳۸) این را از پیش گویم^۶»

(۳۹) «فرارسد پشوتن درخشان به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم به: ارونند و بهرود^۷، چون دروندان او را بینه این تاریک تخمگان و نالرزانیان شکست خورند.»

در هشتم

(۱) از بهرام ورجاوند پیداست که با فرهمندی بسیاری فرارسد و نندیدیم^۸ را به پایگاه موبدان موبد برگمارد، و پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازد، و ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیراید.

۱. آیا از قول اورمزد می‌گوید؟

۲. در هفتم - ۲۴ نام به آذر مقدس که به کمک پشوتن قیام می‌کنند.

۳. دیو - شرور - دروغگو - فریبده. ۴. در چهارم بند ۳۰.

۵. در پنجم - ۳.

۶. قبلاً در بند ۲۴ همین در شرح داده شده است.

۷. دجله و جیحون (در ششم - ۵ در هفتم - ۷).

۸. شاید لقب پشوتن باشد و یا نام موبدی است.

(۲) آژ و نیاز و کین و خشم و هواپرستی و رشک و دروندی از جهان کاسته شود. (۳) هنگام گرگان به سر رسد و هنگام میشان اندر آید. (۴) و آذر فرنیغ و آذرگشنسپ و آذر برزین مهر^۱ را باز به پایگاه خود نشانند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند^۲. (۵) و گنامینو^۳ با دیوان و تاریک تخمگان سترده و بیهوش بباشند^۴.

(۶) پشوتن درخشان چنین گوید که: «کشته باد دیو، و کشته پری! کشته باد دیو دروج و بدی! کشته باشند دیوان تاریک تخمه! اورمزد بزرگترین خدای دانا، با امشاسپندان که خداوندان نیک دانش باشند و فرۀ دین مزدیسنان بیفزایند! و دودمان رادان و راستان و نیک‌اندیشان بیفزایند! نیک پیراستار باد پایگاه دین و خداوندی!»^۵

(۷) فرارسد پشوتن درخشان، فرارند به او یکصد و پنجاه مرد هاوشت^۶ که سمور سیاه در بر دارند و تختگاه دین و خداوندی خویش را برگیرند.

(۸) اورمزد به سپیتمان زرتشت گفت: «این آن است که از پیش گویم: چون هزاره زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد.»^۷

۱. در هفتم - ۲۴. ۲. در چهارم ص ۳۱ یادداشت ۲.

۳. روح خبیث - اهریمن.

۴. در اثر آتش و بوی خوش دیوان همه سست و ناتوان بشوند.

۵. این جمله ترجمه فستی ز دعای: اورمزد خدای، در نیرنگ کستی بستن، می‌باشد که زرتشتیان در موقع باز کردن و بستن کستی می‌خوانند: ای هرمزد خدای! (سه بار) روح و فرۀ اورمزد خدای با امشاسپندان و ایردان دیگر بیفزایند! و زده و شکسته و نفرین‌زده باد گنامینوی دروند نادان، بددانش، فریفتار، با دیوان و دروجان و جاودان و پریان و ستمگران و گناهکاران!...»

۶. صحابه - است. یعنی یکصد و پنجاه تن پیرو به او ملحق شوند.

۷. نویسنده پس از شرح وسایفی که هوشیدر برای اصلاح دین به‌کار می‌برد، اکنون به

در نهم

- (۱) پیداست که هوشیدر به هزار و هشتصد سال^۱ زاییده شود؛ به سی سالگی به همپرسه^۲ من اورمزد رسد و دین بپذیرد (۲) چون از همپرسه بیاید، بانگ کند به خورشید تیزاسپ^۳ که: «بایست!»*
- (۳) خورشید تیزاسپ ده شبانه روز بایستد. (۴) چون چنین شود، همه مردم جهان بر دین بهی مزدیستان استوار شوند.
- (۵) مهر فراخ چراگاه^۴ به هوشیدر پسر زرتشت بانگ کند که: «ای

- هوشیدر، پیراستار دین راست! به خورشید تیزاسپ بانگ کن که: «برو!»
چه به کشور ارزه و روبرشن، و وروجرشن و نیمی از خونیرس^۱
درخشان^۲ تاریک است.»
- (۶) و هوشیدر پسر زرتشت به خورشید تیزاسپ بانگ کند که: «برو!»
(۷) خورشید تیزاسپ ورجاوند^۳ برود و همه مردم به دین بهی
مزدیستان بگردند.

(۸) اورمزد گفت: «ای سپیتامان زرتشت! این آن است که از پیش
گویم^۴ که این (پیش آمد) آفریدگان را باز به هستی خویش آورد. (۹) و
چون نزدیک سر رفتن هزاره باشد، پشوتن پسر گشتاسپ^۵ به پیدایی آید؛
فره پیروز گریان^۶ به او برسد. (۱۰) آن دشمنان که به دروغزنی به
فرمانروایی نشسته باشند چون: ترک و تازی و ارومی و ایرانیان بدتر از
ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند، و آتش را
بکشند و دین را نزار کنند و توانایی و پیروگری از آن ببرند، و همه آنها
که به دلخواه داد و دین را بپذیرند، یا بی دلخواه بپذیرند^۷، آنها داد و دین
را همی زنند^۸، تا آن که هزاره سر برود.

(۱۱) و سپس چون هزاره هوشیدر ماه^۹ آید، آفریدگان به هوشیدر ماه

موضوع تولد او اشاره می‌کند. (در هفتم - ۲ دیده شود) گویا مقصودش این است کههرخی
از اعمالش را شرح داده، موقع هزاره او را روشن تر بکند. راجع به تولد معجز آسای
هوشیدر چنانکه در کتاب دینکرد و روایات فارسی آمده در اینجا اشاره نمی‌شود. سی
سال پیش از پایان هزاره زرتشت، دختر جوانی در آبی شنا کرده از آن می‌نوشد و از نطفه
زرتشت که در آن آب است آستن می‌شود و هوشیدر به دنیا می‌آید. به موجب بند هشت
۳۲ - ۸ - ۹ هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس سه پسر زرتشت می‌باشند. چون زرتشت
سه بار با زرش هور نزدیک کرد و هر سه بار نطفه او را به زمین فروریخت. نیرو سنگ ایزد
نیرو و فره این نطفه‌ها را گرفته به ایزد ناهید سپرد، تا به موقع آن را به مادری تقبض بکند،
۹۹۹، ۹۹۹ فرور را شو به پاسبانی این نطفه گماشته شده تا دیوان نتوانند به آن زیان برسانند.
۱. در متن وست ۱۶۰۰ سال است. توضیح بالا نیز رفع اشکال را نمی‌کند. هرگاه هزاره
زرتشت را در نظر بگیریم به موجب این نظریه هوشیدر در هشتصدمین سال هزاره خود
به دنیا می‌آید و نه در آغاز آن چنانکه از (در هفتم - ۲) استنباط می‌شود و نه سی سال قبل
چنانکه در دینکرد آمده است. (در ششم - ۱۳ دیده شود). وست آغاز هزاره را ۵۹۳ -
۶۳۵ قرار می‌دهد. از این رو نویسنده انتظار تولد هوشیدر را در ۱۳۹۳ - ۱۴۳۵ میلادی
داشته است. زمانی که این کتاب نوشته شده هنوز به این تاریخ خیلی مانده بوده است. چون
هوشیدر سی ساله شود باید بهرام ورجاوند به دنیا بیاید (در هفتم - ۲ نهم - ۱) و انتظار
می‌رفته که در سی سالگی به سوی ایران بیاید (در هفتم - ۱۷ و کارزار بزرگ بین مثل اتفاق
یافتد (در ششم - ۱۰ هفتم ۸ - ۹ هشتم - ۱۷ ولی برحسب این سنوات اتفاقات پیش‌بینی
شده رخ نداده و از موعده آنها گذشته است.
۲. لقب عادی اسپ در اوستا.
۳. در هفتم - ۲۸ مهر ایزد یا میترای اوستایی یکی از فرشتگان است.

۱. نام چهار کشور از هفت کشور زمین می‌باشد. خونیرس در میان دنیا واقع شده و ایران
در آنجاست. (بند هشت ۱۱ - ۲ - ۳).
۲. بامی لقب خونیرس می‌باشد.
۳. ارجمند، در فارسی این بدخی ورجمند آمده؛ او (کیکائوس) سخت خرم گشت از
آنچه برهنر بود ورجمند.
۴. در سوم - ۲۰.
۵. در هفتم ۱۹ - ۲۴ دیده شود.
۶. نور الوهیت و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است.
۷. از روی تقیه بگردند. ۸. نابود کنند.
۹. او خشیادتر نوا او خشیادر تمانگ فروردین یشت ۱۲۸ نام یکی از پسران زرتشت است.

پیشرونده‌تر و نیرومندتر باشند، و او گوهر دروج آز^۱ را بکشد، و پشتون پسرگشتاسپ همان‌گونه دستور و رادور^۲ جهان باشد.^۳*

(۱۲) و اندر آن هزاره هوشیدر ماهان، مردم در بزشکی^۴ چنان زبردست باشند، چنان دارو و درمان به کار آورند و برند که هر چند کسی را مردن شاید^۵، پس او نمیرد، اگرچه به شمشیر و کارد زند و کشد.^۶*

(۱۳) پس آشموغی^۷ چون بهره و پاداشی خواهد، و برای بدی و آشموغی او زاندهند. (۱۴) و آشموغ از راه کین، دسترس به آن کوه دماوند^۸ یابد^۹، که به جانب بیوراسپ^{۱۰} باشد و هرزه‌درایی کند: «کنون

دینکرد نیز همان تولد معجز آسانی هوشیدر را به هوشیدر ماه نسبت می‌دهد. (در هشتم - ۶۸) در آنجا نیز موضوع ایستادن خورشید تکرار می‌شود، ولی این دفعه برای مدت ۲۰ روز می‌باشد. همه این جزئیات در روایات پارسی نیز آمده است.

۱. آزی چیترا لغت لوستایی به معنی دیو سیرت است. احتمال می‌رود که در اینجا اشاره به آزی‌دهاک (ضحاک) شده باشد. ۲. پیشوای دینی Primau.

۳. مانند هزاره‌های سابق به موجب دلایلی که در بند ۱ همین فصل ذکر شده است، هزاره هوشیدر ماه که با دوازدهمین و آخرین هزاره بند هشتم (در ۳۴) تطبیق می‌کند از روی محاسبه وست عجالتاً در حدود ۴۰۰ سال از آن گذشته است.

۴. طبیعت. ۵. رو به مرگ - در خور مردن.

۶. شبیه عقیده نویسندگانی است که ترفیقات علمی پسر را در زمان‌های آینده توصیف می‌کنند. ۷. آشمغ و آشموی نیز آمده به معنی ملحد و مرتد و زندیق می‌باشد. در لغت دهخدا آشموغ نام دیوی از تابعان آهرمن که سخن چینی و دروغ گفتن میان دو کس و جنگ، انداختن دو تن بدو متعلق است. طیان.

گفته‌اش جنگلی دروغ بود / سخن چینی چو آموغ بود.

۸. کوهی که بیوراسپ در آنجا در بند است. در بند هشتم (در ۱۲ - ۱۳) آمده زمانی که فریدون ضحاک را دستگیر کرد، قادر به کشتن او نگردید و او را در کوه دماوند در بند نهاد و زمانی که بند خود را بگسلد سام قیام نموده او را خواهد کشت. اخبارالبلدان ابن‌قتیبه همدانی دیده شود.

۹. ده‌هزار اسپ، لقب ضحاک است. در شاهنامه اسم او مترادف با تباهی و مستمگری

نه‌هزار سال هست^۱ که فریدون زنده نباشد؛ چرا تو این بند را نگسلی و برنخیزی، چون این جهان پر از مردم است، که آنان را از چینه‌ای که جم ساخت^۲ بر آورده‌اند؟^۳*

(۱۵) پس آن آشموغ چنین هرزه‌درایی کند؛ از آنجا که آزی‌دهاک^۴

است. در روایات راجع به رستاخیز آمده که او مجدداً قیام نموده مدت کوتاهی فرمانروایی کند و سپس به دست گرشاسپ کشته می‌شود.

۱. راجع به پیمان نه‌هزار سال که میان اورمزد و اهریمن بسته شده، رجوع شود به صفحه ۲ - ۳ مقدمه.

۲. ورجمکرد، حصاربری که جم برپا نمود. در این حصار مردمان و موجوداتی محفوظ می‌باشند تا هر وقت مردمان دنیا تباه شوند از آن ذخیره جانسین ایشان گردند. در مینو خرد (چاپ اروید انکلسریا پرشش ۶۲ ص ۱۶۴) می‌نویسد: «۱۵» - ورجمکرد به ایران - وج در زیر زمین است، ۱۶ - و هرگونه نخمه دامان و آفریدگان اورمزد خدا از مردم و ستور و گوسپند از آنچه که بهتر و وزین‌تر است بدانجا برده شده، ۱۷ - و هر چهل سال از زن و مردی که آنجا هستند فرزندی زاید، ۱۸ - زندگی ایشان سیصد سال باشد، ۱۹ - و دود و پتیاره ایشان کم باشد، در متن فارسی می‌نویسد سیصد سال که از دوره هوشیدر گذشت زمستان سختی می‌شود به طوری که از ده‌هزار نفر یک نفر زنده می‌ماند. (زمستان منکوس) و همه جانوران و نباتات تباہ می‌شوند. سپس به فرمان یزدان چارپایان و آدمیان از ورجمکرد بیرون می‌آیند. مینو خرد (در ۲۶ ص ۱۸۸) ۲۷ - دوم این سود که او (جمشید) ورجمکرد ساخت؛ ۲۸ - تا زمانی که باران منکوس می‌آید چنان‌که به دین گفته شده که مردم و دیگر آفریدگان و آفرینش اورمزد خدای همگی تباہ شوند، ۲۹ - پس از آن در ورجمکرد را بگشایند، ۳۰ - مردمان رگوسپندان و دیگر آفریدگان و آفرینش دادار اورمزد از آن در بیرون آیند، ۳۱ - رگیهان را دوباره بیاریند.

۳. آزی‌دهاک (اوستایی) به معنی ازدهایی است که سه سر و سه دهن و شش چشم و هزار حواس دارد و یکی از قوی‌ترین دروجان است که انگره مینو برای تباہ کردن عالم اشته آفریده است - (بشت‌های نهم - ۸ پنجم - ۳۴ چهاردهم - ۴۰ پانزدهم - ۲۴ دیده شود). در متن‌های پهلوی به نام آزی‌دهاک و ضحاک یا بیوراسپ خوانده می‌شود. فریدون او را در کوه دماوند در بند نهاد و به دست سام کشته خواهد شد. بی‌شک ملل سامی همین مار قرینده را از افسانه‌های ایرانی گرفته‌اند. (در پنجم - ۷ در هفتم - ۳۲).

از بیم آن‌که مبادا فریدون به کالبد مینویی^۱ فریدون پیش او بایستد، نخست بند را نگسلد، تا آن‌که آشموغ آن بند چوبین را از بن بگسلد.* (۱۶) پس زور دهاک بیفزاید و بند را از بن بگسلد، تنوره بکشد و آن آشموغ را در دم فروهد^۲ اندر جهان‌گریز زند و گناه‌کند و گناهان بزرگ بیشماری از او سر بزند؛* از مردم و گاو و گوسپند و دیگر آفریدگان اورمزد سه یک را دوباره هیرو کند؛ آب و آتش و رستی‌ها را زبان رساند و گناه‌گران کند.

(۱۷) پس آب و آتش و رستی‌ها به دادخواهی پیش اورمزد خدای روند. (۱۸) دادخواهی کنند که: «فریدون را باز زنده کن، تا آزی‌دهاک را بکشد؛ چه اگر تو ای اورمزد! تو این نکئی، ما به گیتی نشاییم بود. (۱۹) آتش گوید که: «نیفزایم» و آب گوید که: «روان تشوم.»

(۲۰) «پس من اورمزد دادار به سروش و نیرو سنگ بزد^۳ گویم که: «تن کرساسپ پسر سام^۴ را بجنبان تا برخیزد.»

(۲۱) «و پس سروش و نیرو سنگ یزد به کرساسپ شوند، و سه بار بانگ کنند. (۲۲) و چهارم بار، سام پیروزمندانه برخیزد و با آزی‌دهاک روبرو شود، او سخن ازش نشنود،^۱ او گرز پیروزگر را به سرش کوبد و زند و کشد.*

(۲۳) «پس تا من هزاره را به انجام برسانم دروغ‌گویی و دشمنی از این جهان بشود^۱.» (۲۴) و سپس سوشیانس^۲ باز آفریدگان را ویژه کند و رستاخیز و تن پسین^۳ بباشد.

انجام

فرجام یافت به خوشنودی و شادی و رامش! به کام یزدان باد! چنین باد! نیز چنین تر باد!

۱. جسم منالی - شبیه کالبد فریدون؟ سایه و با همزاد او.

۲. اویاردن - هویاردن - بلعیدن - نوالیدن - ناجوریده فرو دادن - هیرو کردن.

۳. سروش موافق است در ستیزگان را از روی پل چنبره اصراطا یا نابع الاسلام ص ۲۱۵ - ۱۲۱۷ بگذراند و در آخر دنیا به کمک پشوتن با دیوان و جادوگران بجنگد. در هفتم - ۱۹ دیاه شود.

۴. کرساسپ در اثر زخمی که از توهین ترک برداشت، در حالت موت کاذب (بوشاسپ) دو دشت پیشانیستی تا روز رستاخیز به خواب می‌باشد. در مینو خرد (پرمش ۶۱) می‌نویسد: «... و تن سام به دشت پشت گشتاسپان نزدیک به کوه دماوند است... (۲۳) و یزدان و امشاسپندان به نگهداری تن سام نه و تود و نه صد و نه هزار و نه بیور (۹۹/۹۹۹) فروشی اشوگماردهاند، ۲۴ - تا دیوان و دروجان آن را نیالایند. در پند هشتن (۲۹ - ۹ - ۷) می‌نویسد که به سام (پدر بزرگ رستم نیست بلکه سامة اوستایی است که به نظر می‌آید یکی

→ از نیاکان کرساسپ باشد) زندگی جاودان بخشیده شد. اما در اثر بی‌مبالاتی نسبت به دین زرتشت، ترکی با تیر او را زخمی کرد و او به خواب (بوشاسپ) رفت. ولی مورد توجه خاص فرشتگان است که از او نگاهبانی می‌کنند. برای این‌که چون ضحاکک بند شود را بگسلد او برخاسته و ضحاکک را می‌کشد.

۱. هزاره سیزدهم یا ابتدای معاد زمانی که سوشیانس ظهور می‌کند. راجع به تولد معجز آسای سوشیانس و ایستادن خورشید در مدت سی روز در دینکرد و روایات فارسی آمده است. (یادداشت ۲ در هشتم - ۸ دیده شود.)

۲. پسر سوم زرتشت. سوشیانس اوستایی (ویدو داد ۱۹-۱۸ فروردین یشت - ۱۲۹ و غیره.)

۳. معاد جسمانی (در سوم - ۳).

همه را بخشکانید، چه چون مردمان درگذرند بدان زنده کنند، و به کوه شوید، و همه کوه را بجنابید چه کوه آرایش جهان هست، و به رستنی‌ها شوید، همه رستنی‌ها را بخشکانید، و به کلبه و خانه مردمان روید، و مردم رگاو و گوسپند^۱ همه را بکشید، کمی را به کمی برید و بیشی را بیشی برید، به بد آگاهان نیکی برید تا دانایان گمان برند؛ به هپتورنگ^۲ منگرید، به وند^۳ منگرید تا در کار کردن توانا باشد.

(۲) آن دیوان و دروجان به دریا شوند؛ سین مرغ^۴ بانگ کند و سست باشند، به هوم سپید شوند، و آنجا کرماهی^۵ سر از آب برآرد و سست بیاشند؛ به کوه روند، آنجا کرکس^۶ مرغ بانگ کند و سست بیاشند، و به دشت روند و آنجا بهمن^۷ مرغ بانگ کند و سست بیاشند، به کلبه‌ها و

درایش^۱ اهریمن با دیوان

(۱) پیداست که هر شب اهریمن به دیوان درآید که: «اندر جهان روید، و نخست به دریا شوید و دریا را بخشکانید، و به هوم سپید^۲؛ شوید، و

۱. هرزه‌درایی - باوهرسرای.

۲. درخت گوگرد (کاتو کرنا ی اوستایی) که مرگ را می‌راند. در بندهشن چنین وصف شده که در دره کوهی در میان دریای فرخ رویده است. هوم سپید ضد پیری، زنده کننده مردگان، دهنده زندگی جاودان به مردم می‌باشد. اهریمن ضدی به صورت وزغ مخالف آن درخت در آب ژرف آفرید برای این که به هوم زیان برساند و برای نگاهبانی آن اورمزد ده خرماهی (کروماسیرو اوستایی) آفریده است که همواره دور هوم حلقه زده‌اند و سر یکی از آنها به جانب وزغ می‌باشد و تا فرجام دنیا در کشمکش خواهند بود. (بندهشن در ۱۳ - ۱ - ۵). در مینو خرد (پرسش ۶۱) می‌نویسد: «۲۸- هوم ریست ویراستار (مرست‌کننده استخوان‌ها) به دریای ورکش اندر آن ژرف‌ترین جا رسته است، ۲۹- و ۹۹، ۹۹۹ فروشی اثر به نگاهبانی آن گمارده شده‌اند، ۳۰- خرماهی در پیرامون آن همی گردد و بدی و دیگر خرفتر از آن باز همی دارد»، در روایت شاپور بروجی می‌نویسد: «و دیگر آن که درخت هوم اورمزد هروسپ آگاه از بهر آن آفریده است که به وقت رستخیز آب حیات و برگ هوم را به همه مردمان بدهند که از خوردن آن همه مردمان امرگ شوند برای آن آب حیات و درخت هوم آفریده است، جزئیات افسانه این درخت تطبیق می‌کند با درخت Yggdrasil افسانه‌های اسکاندیناوی. همچنین درخت حیات تورات و درخت طوبی در اسلام (کتاب بنایع الاسلام ص ۱۹۷ و سفر پیدایشاب دوم ۸ - ۱۰ دیده شود). توصیف درخت طوبی در رساله عقل سرخ تألیف سهروردی (جناب اصفهان ص ۶) با درخت هوم سپید کاملاً تطبیق می‌کند.

۱. گوسپند به معنی چهارپایان اهلی نیز آمده است.

۲. دب اکبر - خرس مهتر (ویس و رامین) یا بنات‌العش که ستاره سعد می‌باشد.

۳. سر واقع؟ وست گمان می‌کند ستاره Fomalhaut و یا Vajjo باشد. این ستاره در برج کزدم واقع شده و خوش‌یمن است و علامت پیروزی در جنگ می‌باشد. به روایت دیگر مرکل کوه البرز است و رادها و جناده‌های آن را از حمله دبران و پریان و دروجان محافظت می‌کند. (بندهشن در ۲ - ۷ پنجم - ۱).

۴. مرغوسانو اوستایی (بهرام پشت - ۴۱) مرغ افسانه‌ای که بر درخت هوم سپید نشیند. در مینو خرد (پرسش ۶۱) می‌نویسد: «۳۷- آشیان سین مرو به درخت جوید پیش هروسپ نهمه است، ۳۸- و هر زمان که پرخیزد هزار تاک از آن درخت پروید، ۳۹- و چون نشیند: هزار تاک بشکند و تخمه آنها را روان سازد، در رساله عقل سرخ سهروردی ص ۶ می‌نویسد: «گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد، بامداد سیمرغ از آشیان خرد به درآید» بر زمین بازگستراند از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نیات بر زمین».

۵. خرماهی (بزرگ ماهی) نام ماهی مقدسی است که نگهبان آفریدگان دریایی می‌باشد و خصوصاً برای حفظ درخت هوم سپید از گزند دیران گماشته شده است.

۶. کپهر کاسای اوستایی ملقب به زمان مانشن می‌باشد که خوراک او مردار است.

۷. پرندۀ مقدسی که مرکل آفریدگان دشتی است.

خروس بانگ کند، بهره‌ای از ایشان آتش بهرام^۱، و بهره‌ای آتشی که نیمه‌شب به خانه برافروزند بزند، بهره‌ای مینوی درون^۲ بزند، و دیگران را سروش هما بزند^۳.

دنباله

«من بنده دین، مرزپان فریدون بهرام^۴ نوشتم، از نوشته هیربد اردشیر بهرامشاه رستم بهرام شاد که در بوم شهر کرمان نوشته، من هم در شهر کرمان نوشتم.

«خوب فرجام باد! چنین تر باد! چنین تر باد! پیروز باد فرّه ویژه دین بهی مزداستان! به کام یزدان و امشاسپندان باد!
«اشم و هووهشتم استی» (اوستا).
«بهترین آبادی اشویی است.»

خانه مردمان شوند، از گرودمان^۱ بانگ آید، از الیز امشاسپندان آیند، که به کنگ دز^۲ رهسپارند، بانگ پشتون آید و سست بباشند، بر آسمان نگرند، و نند و هپتورنگ را بینند و نیروی ایشان برود.

(۳) پس (یزد) سروش^۳ دست به هم زند و خروس^۴ شنود چون

۱. گروتمان از لغت اوستایی: گر = خواندن و دم = مکان مشق می‌شود. یعنی خانه سرود، به سانسکریت نیز همین معنی را دارد یعنی عرش اعلی که جایگاه اورمزد می‌باشد. H.Reichelt در Avestd Reader ص ۲۹۴ خانه عشق ترجمه کرده است. در لغت فرس به غلط گروتمان آمده است و شعری از دقیقی می‌آورد.

۲. زند و هومن یسن در هفتم - ۱۹ دیده شود. در بند هشن بزرگ می‌نویسد: «کنگ - دز را گویند که دستمند و پایمند و بینا و رو و همیشه بهار به کمر دیوان بود ولی کبخسرو آن را بر زمین استوار کرده؛ آن را هفت پرسپ (دار سبتر) زرین و سیمین و پولادین و برنجین و آهنین و آبگینگین کاسگینین (لاجورد) است؛ در میانش هفتصد فرسنگ راسته (جاده) و بدان پانزده در (دروازه) باشد که از این در تا به در دیگر با اسپ به ۲۲ روز و در بهار پانزده روز می‌شود رفتن.» ص ۲۱۰ - ۱۲ در روایات پهلوی و در پشت‌ها نیز آمده که این قلعه در شمال و میان کوه‌ها واقع شده و رودخانه چهرومیان از آنجا می‌گذرد و آرامگاه خورشید چهر، یکی از پسران زرتشت می‌باشد. مردمان کنگ شاد و خرم و دیندار هستند و به ایرانشهر برمی‌گردند مگر روزی که پشون آنها را به جنگ دشمنان ایرانشهر راهنمایی بکند و دست به کار اصلاح بزند. A.Christensen, Les Koyanides, p 82, 85.

۳. سراسوشای اوستایی. فرشته‌ای که به شب دنیا را زگزند دیوان و دروجان حفظ می‌کند. خروس و سگ با او همکاری می‌نمایند. صد در بند هشن ۸۳ - ۲ ص ۱۵۲ دیده شود؛ زند و هومن یسن در هفتم - ۱۹.

۴. جانور مقدسی است که ضد دیوان و جاودان می‌باشد و در دفع آنها با سگ همکاری می‌کند. (بند هشن ۱۹ - ۳۳) مینو خرد می‌نویسد در خانه‌ای که خروس باشد دیو داخل نمی‌شود و از بانگ او می‌گریزد. صد در و بند هشن در ۳۲ می‌نویسد: «۱- این که چون خروس بی‌هنگام بانگ کند باید که نکشندش و بد قال ندارند، ۲- زیرا که از سبب آن بانگ می‌کند که در آن خانه دروجی راه یافته است و مرغ یا خروس طاقت آن نمی‌دارند که آن دروج از آن خانه بازدارد و مرغ به یاری دادن خروس می‌شود و بانگ می‌کند، ۶- باید که مرغ و خروس نگاه می‌دارند تا آن دروج را بزند و در آن خانه او را راه ندهد.» در احادیث اسلامی خروس و هدهد همدم سلیمان بوده‌اند. در تحفه اخوان الصفا خروس ←

→
مؤذن عالم است می‌گویند که در زیر عرش‌الله خروسی است که ساعات را می‌شمارد و هنگام نماز نسیح خوانی می‌کند و خروس‌های زمینی از او تقلید می‌کنند. روز نیرغ ترجمه زراشت‌نامه ص ۱۸ کریستنسن خواص الآیات ص ۲۳.
۱. زند و هومن یسن در چهارم - ۷.
۲. روح مراسم درون (ز. و. ی. در چهارم - ۳۰).
۳. فرشته گیاه هوم (بشت‌های ۹ - ۱۱) شیره این گیاه در مراسم مذهبی پارسیان استعمال می‌شود Hamna همان سرمای سانسکریت است.
۴. همین شخص دادستان دینیک را به تاریخ ۹۴۱ یزدگردی (۱۵۷۲ میلادی) در کرمان رونویس کرده است (مقدمه وست به متن‌های شماره ۱ پهلوی ص ۳۳ دیده شود). این کتاب هم کمابیش در حدود همین تاریخ رونویس شده است.

(-) شناسن^۱ نی دازار^۲ اوهرمزدئی وهئی اوزونیکک، اوزاینیدارئی
ریه اومند^۳ خوره اومند، و^۴ امهوسپندان؛ آفرینشیهئی اویزکک وه دینئی
مازدیستان؛ نن دورستیه و دیر زیوشنیه و آواذهریه^۵ اوی رانه که نویسهذا!

در نخستین

(۱) چون از ستودگريذاکک، کوزر توهشت از اوهرمزداوشیه^۶

۱. شناسیدن «خوشنود کردن».

۲. این لغت در اصل داتاره نوشته شده ولیکن در این متن هر کجا است، شاید است و در فارسی جدید به شکل «د» یا «ذ» به جا مانده است چون علامت مخصوصی نبود ناچار به جای آن «ذ» گذاشته می شود که در فارسی سابقه دارد مانند پذیرفتن، پذیراگر و غیره.

۳. در گذشته Rayouman?

۴. هر جا در متن «و» تنها آمده در پهلوی صدای «و» یا «و» می کند.

۵. آباد خیری.

۶. نوش در پهلوی به معنی سرگ است و در فارسی به شکل هوش نیز آمده است. فردوسی:

وراهوش در زاولستان بود به دست تهم پور دستان بود
(لغت فرس) انوشیه = بی مرگی = انوشگی.

خواست (۲) پس اوهرمزد خردنی هرویسپ آکاسیه^۱ به نوزرتوهشت نمود. (۳) وشنون^۲ نهبون^۳ پدش بدید، که چهار ازگک^۴ پدش بود: یک زرین، یک آسیمین، یک پولاوذین، یک آسین اور - گومیخت^۵ استاذ. (۴) ادینش په نه داشت کویه خواب دید.

(۵) که از خواب بیود، وش گویت زرتوهشت: کوخودانه^۶ مینویان^۶ گیتیان! نمائیند کوام درخت نهبون دید که چهار ازگک پدش بود. (۶) گویتش اوهرمزد نوسیتامان زرتوهشت: کو آن درخت نهبون که تو دید (آن گیتاه هست ئی من اوهرمزد داد). (۷) آن چهار ازگک آن چهار انبام هست ئی رسد. (۸) آن ئی زرین آن که من تو (دین همپورسیم^۸، و ویشناسپ شادین پذیرد، و دیوان کالپوذ^۹ بشکند، (و دیوان از آشکاره) نودور ونیهان روبشیه استند. (۹) آن ئی آسیمین خودایه^۹ ئی اردخشیرئی کی شانه. (۱۰) و آن ئی پولاوذین خودایه^۹ ئی اتوشک روبان خوسروی کوازان. (۱۱) و آن ئی آسین^{۱۰} اورگومیخت استاذ دوش پا ذخشائیه ئی

دیوان ئی و چارذک ورس^۱ ئی انشم توخمک، که دهوم ئی ستوزم^۲ ئی تو سربهوڈ، سپتامان زرتوهشت!

در دوم

(۱) په زندنی و هومن یسن، خورداد یسن، آشتاذ یسن پیداک، کوئه بارگجستک^۳ مزدک ئی بامدادان دین پتیارک^۴ ئوپدکایه مد، و شان پتیارک په دین ئی یزدان کردن. (۲) آن انوشک روبان خوسروی (کوازان، خوسروی) مائویندازان، نوشاپورئی داد اوهرمزدنی آذرباذکان دستوبر، و آذر فرنیغ ئی ادروک^۵، و آذرباذ آذرمتر، و بخت آفرینو پیش خواست. (۳) وش پدمان ازش^۶ خواست، کو این یسنیها په نیهان مدارید، به په پدوند^۷ ئی شما زند مجاشید^۸ (۴) اویشان اندر خوسروب پدمان کرد.

در سوم

(۱) په زندنی و هومن یسن پیداک، کو زرتوهشت از اوهرمزد دذیگر

۱. خرد آگه و محیط به همه چیز.

۲. درخت. در سنسکریت نیز به همین معنی است به اوستایی: vada بازمانده این لغت در فارسی جدید ونک و در لغت مرکب نارون مانده است. البته در اینجا نار به معنی انار نمی باشد مانند: نارگیل، کنار، انگنار، کونکار، نارنج، نارنگی و غیره... در پهلوی انار به شکل: انارگون آمده است. (خسرو کو: تان ویدک ص ۶۶).

۳. بن = نه.

۴. شاخه، در لغت فرس به غلط: ازغ و کزک چاپ شده است.

۵. ریم آهن - آهن تابالوده.

۶. عالم لاهوت (مرکب از امشاسپندان - مهر - سروش - فروردین - بهرام و غیره).

۷. علم ناسوت (مرکب از ماه و خورشید و تشر و غیره).

۸. مشورت - مباحثه - پرسش و پاسخ - کنفرانس.

۹. قالب. ۱۰. آهن، به زبان کردی نیز هاسین می باشد.

۱. گشاده موی.

۲. صد زمستان (زم = زمستان).

۳. ملعون.

۴. وبال = دشمن - ضد. (لغت فرس) بلا باشد و چیزی که دشمن دارند کسی گویند:

برگشت چرخ بر من بیچاره و آهنگ جنگ دارد پتیاره

در فرهنگ جهانگیری هفت معنی برای این لغت آمده است.

۵. بی دروغ، راستگو، لقب آذر فرنیغ بوده است.

۶. از ایشان. ۷. پیوند - پشت در پشت.

۸. چاشیدن = آموختن - درس دادن. چشیدن - درس گرفتن. چاشتن نیز به معنی نشان دادن، راهنمایی کردن و آموختن می باشد. (لغات وندیداد ص ۶۵).

اوهرمزد مینونه اوزونیک داذارنی گیهانئی استومندان^۱ اشوک؛ وش خردئی هروسپ - آکاسیه په آوکرپ^۲ اور^۳ دستئی زرتوهشت کرد؛ وش گوپت، وش اوهرمزد، کوفراز خور.

(۷) و زرتوهشت وش فراز خورت؛ ازش خردئی هروسپ آکاسیه په زرتوهشت اندرگومیخت^۴. (۸) هپت روز شبان زرتوهشت اندر اوهرمزد خردیه بود. (۹) وش بدیند، زرتوهشت، په هپت کیشور دمیک، مردومان گوسپندان، - کوهریک موی چند په پوشت، تاک تاک^۵ سرئوکودارد. (۱۰) وش بدیند، و دار و درخت، - که چی؛ چند ریشکئی اوروران^۶ په سپندار مذدمیک، کوچون روست استذکوگومیخت استذ.

(۱۱) وش هپتوم روز شبان خردئی هروسپ آکاس (ایه) از زرتوهشت او ازستاد. (۱۲) زرتوهشت په داشت کویه خوابئی خوشئی اوهرمزد داذ دید از خواب نه ویناردم^۷. (۱۳) وش هر دو دست بورذ، آنئی خویش کرپ^۸ او از مالید: کودیر زمان خوبت استم، و نه ویناردم از این خوابئی خوش اوهرمزد داذ.

(۱۴) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت: کوت چی دیدیه

بار ائوشیه خواست. (۲) وش گوپت: هت کو زرتوهشت، وم اندرته ئی دامان ئی تواشوکت تر و کردارتد؛ داذارا که من ائوش بکنه، چون ونئی جوید بیش^۱، گوکت شاه، ویوشت فریاب، چیتروک میان ئی ویشتاسپان، - هت پیشوتن ئی بامیک^۲ هست؛ ئی که^۳ من ائوش بکنه جون اویشان، (اویشان) په دین ئی تووه و رویند^۴، کواوی دین - بورذار^۵ کش اویزک وه دین ئی مازدیسنان از اهرمزد بپذیریت ائوش بیوڈ، و هان^۶ اویشان مردومان په دین ئی تووه و رویند.

(۳) گوپتش اوهرمزد: کو که تورانه ائوش بکنم، سپیتامان زرتوهشت! ادین^۷ تورئی براتروش ئی کرپ ائوش بیهوڈ؛ و که^۸ تور براتروش ئی کرپ ائوش بیهوڈ، ریست آخیز^۹ تن ئی پسین^{۱۰} کردن نشاند.

(۴) زرتوهشت په مینشن دوشخوار^{۱۱} سهست^{۱۲}. (۵) اوهرمزد په خردئی هروسپ آکاسیه دانست، کوش جه میند سپیتامان زرتوهشتئی اشوک فروهر^{۱۳}. (۶) وش آن ئی زرتوهشت دست فراز گریت؛ وش

۱. جدا تر درد. یعنی راننده و لثیام دهنده دردها (دختر ائوشدارو).

۲. بامی و بامیان = درخشان.

۳. حذف شود بهتر است (مرا مانند ایشان بی مرگ بکنی).

۴. گروند. Virmavistan = گرویدن (نیبرگد در یادگار جاماسپ و روشن ص ۷۰) به معنی بر روشن آمده است (لغت فرس ص ۳۵۸).

۵. پیشوای دین.

۶. نیز - همچنین.

۷. پس.

۸. چون.

۹. ریست = مرده، آخیزیدن = برخاستن (قیامت).

۱۰. معاد جسمانی.

۱۱. دوش + خوار = ناراحت (دشوار).

۱۲. سهستن = نمودن.

۱۳. ذات روحانی که قبل از تولد انسان وجود دارد و در زندگی او را حفاظت می کند و پس از مرگ باقی می ماند.

۱. به ترجمه بدداشت ۷ رجوع شود ۲. قالب مثالی.

۳. بر Über, Over.

۴. کمیختن ضد آمیختن که ترکیب در ناخس می باشد.

۵. تکد تکد - دانه دانه - تاتا.

۶. arvaran در فرهنگ جهانگیری می نویسد: ارور با اول مضموم به ثانی زده و او و مفتوح و رای زده نباتات را گویند. زراتشت بهرام: همان مینوی و ارور تیر و آتش - باستاده به پیش قوم سرخوش، به کردی aur.

۷. وینارستن = مرمت کردن (کارنامه اردشیر در ۱۲ - ۱).

۸. در اینجا به معنی تن Corps است.

خوابئی خوشی اوهرمزد داد؟

(۱۵) گوپتش زرتوهشت: کو اوهرمزد مینوئهئی اوزونیک! دادارئی گیهانئی استومندان! دیدم خویذ^۱ نی وس خواستک، که په تن دو سروب^۲ و روبان کرس^۳ نزار، و په دوش اخو^۴ بوذ، و م نه بورزشنیک^۵ سهست. (۱۶) و م دید درپوش^۶ نی نیست هیز^۷ نی اچارک، وش روبان ریه په وهشت^۸، و م بورزشنیک سهست. (۱۷) و م دید تویانیک^۹ نی نیست فرزند، م نه بورزشنیک سهست. (۱۸) و م دید شکنگک نی وس فرزند، و م بورزشنیک سهست. (۱۹) و م دید درخت نه که هیت ازگک پدش بوذ: یک زرین، یک آسیمین، یک روین، و یک برنجین، یک ارزین^{۱۰}، یک یک پولاوذین، یک آسین اورگومیخت استاد.

(۲۰) گوپتش اوهرمزد: کو سپتامان زرتوهشت! این آن نی ئو پیش گویم. (۲۱) درخت نه بون نی تودید آن گبتاه هست نی من اوهرمزد داد. (۲۲) آن هیت ازگک نی تودید. آن هیت انبام هست نی رسد.

(۲۳) و آن نی زرین خوداییهئی ویشتاسپ شا که من و تو دین همپورسیم، ویشتاسپ شا دین بپذیرد، و دیوان کالپوڈ بشکند، و دیوان از آشکاریه ئو (دورو) نیهان روبشیه استند، و اهرمن دیوان و شوذ کان^۱ اوازئو تارتم^۲ دوش اخود و بارند^۳، و پهریز^۴ نی آو و آتش و اورور و سپندارمذ دمیکک پیداک بهوذ.

(۲۴) آن نی آسیمین خوداییه نی اردخشرئی کئه، که وهومن نی سپندادان خوانیهد، که دیو از مردومان جویذاک کوند، پیرانذ هماک گیهان، دین روباک کوند.

(۲۵) آن نی روین خوداییه نی اردخشرئی گیهان آراستار و ویراستار، و آن نی شاهپورشا، که گیهان نی من اوهرمزد داد آرائند، بوختکیه^۵ په سامان^۶ نی گیهان روباک کوند، و وهیه پیداک بهوذ، و آذر پادئی پیروزبخت نی دین راست ویراستار په روی نی پساختک^۷ این دین اواجویذ ریستکان^۸ (پذکارذ و) اوازئو راستیه آورد.

(۲۶) آن نی برنجین خوداییه نی و (لخش نی) اشکانان شا، که جویوذ

۱. خویذ = نم - شاداب - تر و تازه - آباد.

۲. پندام - رسوا، ضد لغت خسروب و هوسروائی که نیکنامی است. اسم خسرو از این لغت آمده. ۳. گرسته.

۴. دوش یا دژ اخو = زندگی بند - دوزخ به زبان کردی: *darax*.

۵. برآویدن - خوب و زیبا نمودن - برآزنده - خوشنما.

۶. درویش دربوژگی از همین لغت آمده است - فقیر.

۷. مال و منال (بی چیز).

۸. از کلمه ایستایی: و هشتم اهوم = بهترین زندگی آمده است. (بسن ۱۶ - ۹ ویدوداد ۳۶ - ۱۹) در پهلوی وهشت به صورت صفت مبالغه بهترین به معنی: بهترین زندگی مانده است (که دش اهو = دوزخ ضد آن است) و در فارسی نیز به شکل بهشت باقی می باشد.

۹. توانگر.

۱۰. قلعی.

۱. گشودگان - تخم و ترکه - ترکمون زندگان.

۲. تم = تاریکی و دمه، به کردی نیز همین معنی را دارد.

۳. دواویدن = پرتاب شدن - ریختن - حمله کردن - تنوره کشیدن - مردود کردن: لغت اهریستی در مقابل رفتن.

۴. برهیز: این گونه (قلب) پس و پیش شدن حروف در فارسی زیاد است مانند: کران - مر - مزگ - هرگز - تخیل - بخل - بفر - چخر - سخر که در فارسی جدید: کنار - برف - مغز - هرگز - تلخ - بلخ - برف - چرخ - و سرخ شده است.

۵. بوختن = رستگار کردن - نجات یافتن (کارنامه اردشیر در سوم - ۱۱).

۶. پایان - حد.

۷. پیچ کرده - مهیا شده.

۸. جداراعان.

(۲) گوپتش اوهرمزدا: کوسپیتامان زرتوهشت! روشن کونم دخشک
نی هزارک سرئی تو بهوذ.
(۳) آن نی نیتوم^۱ انبام، رسذ نه صد آئینیک، نه هزار آئینیک، و
بیور آئینیک دیوان نی و چارذک ورس آئشم توخمک. (۴) از
کوستک^۲ نی خوراسان^۳، آن نیتوم توخمک نو ایرانشتر دوبارند؛ هول^۴
گرپت درفش هند، سها^۵ زین برند، وورس و چارذنو پوشت دارند؛ و
خوردک نیتوم بندک و دروک کردار^۶ زویش و پشکارویش هند.
(۵) سپیتامان زرتوهشت! آن نی ائشم توخمک وشوذا^۷، وش بون نه
پیداک. (۶) په یا ذوکیه هول... دوبارندنو این ایران دهان نی من اوهرمزدا
داذ. (۷) چون وس چیش سوزند و وناسند^۸ و مان^۹ از مانیان، ده از
دهیکانان، آواذیه و وزورگیه و دهیوکانیه و دین راستیه و پذمان و زینهار
و رامشن و هرویسپ دهشن نی من اوهرمزدا داذا. این دین اویزک نی
مازدیستان، و آتش نی ورهراپ په داذیها نشاست^{۱۰} استذو نیسته رسذ، و

ریستکیها (ئی) بوذا گیهان ببرد؛ و آن نی دزوند^۱ اکو (ان) نی گرنی
کرسیاکیه از جوید دین به اوسیهذ، از گیهان انین^۲ و ایذاک شهوذ.
(۲۷) و آن نی ارزیزین خوداییه نی و هرام نی گورشا، که مینوته نی
رامشن ویناو^۳ - پیداک کوند، و اهرمن او^۴ یادوکان او از نو تا روتوم نی
دوش اخودوبارند.
(۲۸) آن نی پولاوذین خوداییه نی خوسروب نی کواذانشا، که
گجستک مزدک نی بامدازان نی دین پتیارک اوا جوید - ریستکان
استذ، از این دین اواز دارد.
(۲۹) آن نی آسین اورگومیخت استاذ (دوش پا ذخشاییه نی دیوان نی
و چارتک ورس^۵ نی ائشم^۶ توخمک)، سپیتامان زرتوهشت! هزارک
سرئی نو، که ستوزم نی دهوم نی تو سر بهوذ، سپیتامان زرتوهشت!

در چهارم

(۱) وپتش زرتوهشت کوا! داذارنی گیهان نی استومندان مینونه
اوزونیک! دخشک^۷ نی ستوزم نی دهوم چی بهوذ؟

۱. بست‌ترین.
 ۲. کسه = جانب - طرف - خطه.
 ۳. مشرق.
 ۴. افراشته - بالا گرفته.
 ۵. سیاه.
 ۶. درو کردار - درو کننده - درونده.
 ۷. گشودن = زایش اهریمنی، ترکمون. اغلب لغات بهلوی به دو دسته می‌شود: اورمزدی و اهریمنی. مانند: درگذشتن - مردن. خانه - گریسته. گفتار - درایش، خجسته - گجسته، مان، زهر، پا - زنگ و غیره در فارسی جدید نیز این گونه افساد وجود دارد مانند: بشین، تترگ، میل کردن - ماشرا کردن، بخواب، بکپ و غیره...
 ۸. وناس - گناه (خراب کردن).
 ۹. خانه، اسدی.
 ۱۰. نشاستن = نشانیدن برپا کردن. فردوسی:
- چه مایه درو گوهری برنشاخت
چه آمد بر میهن و مان خویش
ببردش به صد لابه مهمان خویش
به فرکیانی یکی تخت ساخت
(کارنامه اردشیر در ۵ - ۱۳).

۱. در فرهنگ جهانگیری به معنی بد مذهب و فاسق آمده. زرائشت بهرام می‌گوید:
درو از ما به بهدین خردمند که دور است از ره و آیین دروند
۲. ناین - نامرنی.
۳. طرب معنی.
۴. لواک = او = با Avec.
۵. در نخستین - ۱۱ و نیز گزارش گمان‌شکن در ۱۶ بند - ۱۳.
۶. لغت اوستایی به معنی دیو خشم می‌باشد، گویا در تورا در این کلمه تحریف و به شکل Ashmadai آمده که مترادف بلزبوب (نماینده دیوان) است.
۷. دخشه = علامت (گزارش گمان‌شکن در ۱۳ - ۸۹).

زنگان و اوارکان به نو پیداکیه رسند. (۸) و آن نی وزورگ روذستاک شتره، و آن نی وزورگ شترده نه، و آن نی وزورگ ده دودک نه، و آن نی (وزورگ) دودک است نه^۱ بیهود.

(۹) سپیتامان زرتوهشت! په اناکيه^۲ کامکيه و ساستاربه^۳ - دوش پاڅشاييه^۴، بکنند این ایران دهان نی من اوهرمزد داد. (۱۰) اویشان دیوان و چارذ ورس فریفتار هند، - کو آن نی گویند نکونند، - ووتردین هند، - کو آن نی نگویند کونند. - (۱۱) و شان پشت^۵، پدمان و راستیه و آیین نیست؛ و زینهار ندارند؛ و په پشت نی کیرنداور نه ایستند^۶. (۱۲) په فریفتاریه و آزودوش پاڅشاييه بکنند این ایران دهان نی من اوهرمزد داد.

(۱۳) اندر آن انبام، سپیتامان زرتوهشت! هماک مردوم فریفتار بیهوند، کویک تو دود رائه وڅ خواهند؛ - و مترنی و زورگ جویند - گونک بیهود. (۱۴) و آرم و دوشارم^۷ و روبان دوستیه^۸ از گیهان بشهوذ. (۱۵) مترنی پید (از) پوس، و براذ از براذ بشهوذ؛ داماذ از خوسرو^۹ جویند - کیس^{۱۰} (؟) بیهود؛ و ماذر از دوخت جویندک جویند - کامک بیهود.

(۱۶) که ستو - زم نی دهوم نی تو سر بهوذ، سپیتامان زرتوهشت! خورشید راست تر و نیهنگ^۱ تر؛ و سال و ماه و روز کمتر. (۱۷) و سپندارمذ دمیک تنگتر و راس نیهنگتر. (۱۸) و بر تو خم به ندهد؛ و برنی جورداکان^۲ په ده هشت بکاھد، در به اوزایذ؛ آن نی به اوزایذ سپید^۳ نبهوذ. (۱۹) و اورور و دار و درخت بکاھد؛ که نه صد بستاند نوذ بکاھد، ده به اوزایذ؛ آن نی به اوزایذ خوروم^۴ و چاشنیک^۵ نبهوذ. (۲۰) و مردوم کوذ کتر زایذ؛ و شان هونرو نیروک کم؛ و فریفتار تر و ترداذتر بیهوند؛ و سپاس و آرم نی نان و نمک ندارند؛ و شان دوشارم پورسکيه^۶ ندارند.

(۲۱) اندر آن نی و ذتوم انبام، مورونه آرم^۷ و یش دارد کو اویائیر^۸ نی دین بورذار^۹ مردوم. (۲۲) و شان دهشن په کار کم؛ و شان ار و کریک از دست کم روز^{۱۰}؛ هماک سرذ کان^{۱۱} جویند - کیشان تو اوشان اناکيه^{۱۲} خواستار بیهوند. (۲۳) و همان گیهان نسانه^{۱۳} نکانیه و نسانه - و سترشن (ایه) بیهوذ. (۲۴) و نسانه نکانیدن، و نسانه شوستن، و نسانه سوختن، تو آو و آتش

۱. استخوان (گزارش در ۱۶ - ۱۲).
۲. زبان.
۳. ظلم - جور.
۴. پادشاهی باد - حکومت جابراه.
۵. په فتح اول، قول شرف - اطمینان (کارنامه در نخستین - ۱۵).
۶. په قول خود وفا نکند.
۷. مهر و علاقه (کارنامه در ۳ - ۳ گزارشگ. ش. در ۱۴ - ۴۲).
۸. مودت، دلبستگی - علاقه روحانی.
۹. پدروزن، در زبانهای بومی (مثلاً خراسان) معمول می باشد، لغت فرس خسر نوشته است. به زبان کردی Xwasura, Xazura.
۱۰. دیس = چهره به معنی شبیه و مانند نیز آمده است.

۱. تهنه - پنهانی به معنی اندک و خلاصه نیز آمده است. (گزارش گمان شکن در ۱۳ من).
۱. جورداکان = حیوانات - بنش ها. ۳. رسیده.
۱. خوش خوراک - گوارا. ۵. چاشنی - مزه.
۲. احوالرسی و مهر و محبت. ۷. احترام.
۸. آریایی نژاد. از نژاد ایرج = ایران - نیک. رونده به راه راست بر ضد کج می باشد.
۹. پیشوای دین. ۱۰. فریضه خود را انجام ندهند.
۱۱. انواع. ۱۲. انائیه = زبان - آزار.
۱۳. مرده.

بورذن، و نسانه خوردن^۱ په داډگیرند^۲ و نپهریزند.

(۲۵) په کار و کرپیک^۳ نی و و زورگ هنگارند و درونديه راس نی دوش - اخو و براینده^۴ و او ارونیه^۵ پنیه^۶ و ویا وانیکه^۷ نی انشم و آزارته نو دوش - اخو دوبارند.

(۲۶) اندر آن شکفت^۸ انبام، سپیتامان زرتوهشت! پاڅخشاییه نی شم نی خرو - دروش^۹ و نیوئی و چارذورس نی انشم توخمک، آن نی نیتوم بندک په ایران دهان خوداییه فراز روند.

(۲۷) و دینیکان که ایسی یانگان^{۱۰} په کوست دارند، ادینشان پاڅیاییه^{۱۱} داشتن نتوبان. (۲۸) چی، په آن نی نیتوم انبام و نسانه و وهیخر^{۱۲} اوین وس بهوذ کومرذنی گام نو گام بنهند، په نسانه روذ. (۲۹) ایوب، که په برشوم^{۱۳} شویند، پانه از مغ^{۱۴} بنهند، په نسانه روذ. (۳۰) ایوب، که په نسانه کذک^{۱۵} نی اوشان، برسوم^{۱۶} به په فراز - وستریذ، درون^{۱۷} فرازیزید، پاڅخشانه بهوذ^{۱۸} (۳۱) ایوب، (که) په آن نی نیتوم انبام، یزشن^{۱۹}

په دومرد پاڅخشانه بهوذ کردن، اندا این دین په نیستیه و نزاریه نرسند، په نه صد، په نه هزار، په بیور، یک نه بهوذ که په این دین ورویند^۱، آنیچه و رویند کار ازش نکوند، آتش نی ورهram به نو نیستیه و نزاریه رسند، از هزار اواز نو (نی) یک بهریزند، آنیچه ائسم^۲ و بود داڅیها^۳ پذیرش ندهند. (۳۲) ایوب، که مرذنه نی یشت^۴ کرد استذ و نیرنگستان نداند، په وه مینشیکیه به اوروزذ، پاڅخشانه بهوذ.

(۳۳) خواستک و آزمیکیه هماک به نو جویند کیشان جویند ریستکان رسند. (۳۲) و کرپکگرئی نیوک از دودک نی آزاد - مردان، موغ - مردان به نو و شاذ دوبار شنیه^۵ استند.

(۳۵) خوردن کان دوخت نی آزاد کان، و زورگان؛ موغ - مردان په زنیه گیرند. (۳۶) آزاد کان و زورگان و موغ - مردان به نو شکندگیه بند کیه رسند؛ و زویش و خوردک به نو و زورگیه و پاڅخشاییه رسند؟ و اوارکان خوردن کان به نو پیشکاسیه^۶ و رایذاریه رسند. (۳۷) و گویشن نی دین بورذاران، موهرک (؟) و ویجرذ^۷ نی داڅوبر^۸ نی راست گویشن نی راستان و آنیچه اشوکان انگیزینشن^۹ بهوذ؛ گویشن نی خوردن کان، اسپرگان^{۱۰}

۱. خوردن گوشت حرام.
۲. مطابق قانون انگارند.
۳. ثواب.
۴. آماده کنند.
۵. ردیلت (ضد فراونی = فضیلت).
۶. بینی - بخل - خست.
۷. گمراهی.
۸. شکیت = سخت، مشکل. شگفت = تعجب (گزارش گت. ش در ۱۳ بند ۸۹).
۹. به اوستایی، Xruu سخت؛ خونخوار. Cruel ز همین لغت می باشد. سخت درفش، صفت عشم است.
۱۰. ائیویا نگهنه اوستایی در متن albyangan به معنی کمنی (کمربند زرتشتیان) باشد = همیان.
۱۱. به یادداشت ترجمه رجوع شود.
۱۲. بهییر = آخال = پلیدی.
۱۳. تطهیر.
۱۴. چاله - مغاک.
۱۵. جایگاه موقتی میت - زادمرگ.
۱۶. برسوم.
۱۷. یادداشت ترجمه رجوع شود.
۱۸. احوط باشد.
۱۹. برمشن.

۱. وروستن = گروریدن.
۲. هیزم.
۳. به موجب قانون مقرر شده است.
۴. دعا خواندن.
۵. دواویدن = رفتن اهریمنی، حمله کردن، دوییدن.
۶. پیشگاه = صاحب تخت و مسند.
۷. ویچوردن = گزاردن، رأی و فتوی دادن، بیان کردن، داوری کردن. کلمه وزیر تحریفی از: ویچیر و به معنی فتوی و حکم دهنده است.
۸. داور.
۹. انگیزانیدن = باعث شدن - تحریک کردن.
۱۰. ناروزندگان - بدگویان.

اوارونسان^۱ و اوسوسگران^۲ و آن نی دروگ دادستانان^۳ راست و وار دارند. (۳۸) و سوکند په دروگ پدش خورند، و زور^۴ گوکاسیه پدش دهند، و زور و اناست^۵ اورمن اوهرمزد گویند.

(۳۹) اوشان که په اثر پدیه و هاوشته^۶ نام برند، یک نو دود راته و ذ خواهند و آهوک^۷ گویند و آهوک اور نکیرند؛ و شان اهرمن و دیوان پتیارک^۸ اورویش بورداستند. (۴۰) و از وناس^۹ نی مردومان کونند، از پنج وناس سه وناس اثر پدان هاوشتان کونند، و وهان دوشمن بهوند، - کویک نو دو ذرانه و ذ آهوک پدش گویند؛ و بزشن نی پذیرند نکونند، بیم از دوش اخوندارند.

(۴۱) و اندر آن دهوم ستوک - زم نه نی هزارک تی تو سر بهوذ، سپتیمان زرتوهشت! هماک مردوم آزپرست^{۱۰} اناستک دین بهوند. (۴۲) و ابرنه نی کامکار و واذنی اردانه^{۱۱} په هنگان و زمان نی خویش واران کردن نشاند. (۴۳) هماک آسمان ابرویم^{۱۲} شینید. (۴۴) آن نی گرم واذ^{۱۳} و آن نی سرذ واذ رسد، برو توخم نی جوردا^{۱۴} آن ببرد. (۴۵)

ارانچه په هنگام نی خویش نوراذ، خرفستر^۱ ویش وارذ کو آو. (۴۶) و آوئی رودان و خانیکان^۲ بکاخذ و اوزایش به نبهوذ. (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوذ کتر زائند، و وذهونر تر زائند، و بارکم ستانند، و موی کمتر و پوست تنوکت^۳، و شیر نه اوزاید؛ و چربشت کم دارد. (۴۸) و گاو ورزاک^۴ نیروک کم، و اسپ نی ارونند^۵ هونرکم، په تاک^۶ کم برذ.

(۴۹) و مردوم، په آن شکیف انبام، سپتیمان زرتوهشت! که کوستیک په میان دارند، انا که خواستاریه نی دوش پاخشائیه و وس آن نی دروگ دادستان یس اورمداستد، یس آن زیند که اندر نه آواید، مرگیه په ایابت^۷ خواهند. (۵۰) و گوشنان^۸ و اپورنایان^۹ پیم (۴) مینشن بهوند؛ و شان جوپششیک^{۱۰} و ازیک و رامشن^{۱۱} ازدیان اورناید.

(۵۱) و جشن ونهاذک^{۱۲} نی پیشینکان، و اوسو فریذنی یزدان، و یشت و یزشن و گاسانبار و فروذیگان جا ک جا ک کونند؛ و آنچه کونند پدش او - گومانیها^{۱۳} نه و رویند. (۵۲) و پاذهشن دادبها ندهند؛ و دهشن و

۱. بدکاران / ضد فراوان که نیکوکاران باشد.

۲. اوسوسگر = دلنک - مسخره. ۳. فتوی دهندگان به ناحق.

۴. به جیر. ۵. ناسزا، ناحق.

۶. هاوشته - اهل شرع - صحابه - طلبه - پیروان دین.

۷. آهو = عیب نقص. خبط، اوشکور.

یک آهوست خان را جو تاریش پیش جو پیش آوریذی صد آهوش پیش

۸. دشمنی، ضدیت - وبال. ۹. گنه

۱۰. حرص - طماع.

۱۱. ارده - تندرو - (کارنامه ا. پ در ۴ - ۱۰).

۱۲. گژوم = وحشتناک (گزارش گک، ش در ۱۴ - ۱۴ متن).

۱۳. باد Vent.

۱۴. جوردايان = حیوانات (گزارش در ۱۶ - ۳۵ متن).

۱. جانوران زیانکار - حشرات موزی (ص ۲۱ ترجمه یادداشت ۴ دیده شود) مینو خرد

پرش ۶۱ - ۳۶. ۲. جوپش.

۳. تنکتر - نازکتر.

۴. ورزا - گاو کشاورزی (به زبان مازندرانی نیز به همین معنی است).

۵. تیزرو. ۶. تکاوری.

۷. ایافتن = مراد طلبیدن - حاجت خواستن در لغت آقای دهخدا آیفست ضبط شده. دقیق:

ناسزا را مکن آیفست که آیت بشود به سزاوار کن آیفست که ارجت دارد

۸. جوانان.

۹. ابرنایان = خردسالان (کارنامه در ۱۴ - ۴).

۱۰. دل و دماغ. ۱۱. طرب - نشاط.

۱۲. رسم - وضع. ۱۳. با بی گمانی - با اطمینان - از روی یقین.

اشوک داد^۱ ندهند، آتیچ دهند او از اوخشانند.

(۵۳) و آتیچ و هدین مردوم، که این دین نی وه نی مازدیسنان ستانداستند، په آن نی اوشان راس و ریستک برهمک^۲ روبشن فراز روند؛ و شان په آن نی خویش دین نه و رویند. (۵۴) و آزاد و زورگ و دهگان نی نیوک، ازده و جاک نی خویش، په اوزدهیکه^۳، ازبون جاک^۴ و دودک نی خویش. بشهوند، و از خوردگان و وتران چپش په نیاز خواهند، تودر یوشیه^۵ اوارکیه رسند. (۵۵) این مردوم، په ده نه، په کوست نی اواختر^۶، په او سهند.

(۵۶) په اوشان دوش خوداییه، هر چپش نو نیستیه و اوارکیه و سپوکیه و هستکیه^۷ رسند. (۵۷) سپندارمذ، زمیک دهان او از و شاید، هر گوهر ایو کشوست^۸ نویذاکیه رسند، چون زر و آسیم و روی و ارزیز و سرپ. (۵۸) و خوداییه و پادخشاهیه نو ایران^۹ بندکان رسند، چون هین^{۱۰} نی تورک و اتوروتویذ، چون اودرک و کویار^{۱۱} و بینیک و کاوولیک و سویتیک و ارومانیک و کرمیک رخت^{۱۲} سپیده هین په نو ایران دهان نی من پادخشاهیه بهوند؛ فرمان و کامک نی اوشان په گیهان روباک بهوذ.

۱. بخشش به مرد پرهیزکار = صدقه.
۲. ورهمه = برهمه = جامه، لباس مبدل.
۳. جلای وطن = دربدری.
۴. جای اصلی.
۵. درویشی = فقر.
۶. باختر = شمال.
۷. آلودگی.
۸. یوخست = گوهر کان = فقرات.
۹. غیر ایرانی.
۱۰. لشکر. این لغت خبون نام قبیله هونها نیز خوانده می شود. در لغت فرس ضمن لغت یون از عنصری شاهد می آورد:
- هیون چو جنگ بر آورد و یون فکند بر او به گوش جنگ، نماید همی خیال دوال کوفشیان.
۱۲. فرمز = Chremis.

(۵۹) پادخشاهیه از اوشان دو بال^۱ کوستیکان و تازیکان و اروماییکان به نو اوشان رسند. (۶۰) اوشان ایذون دوش پادخشاهیه بههوند، کوکه مرذنه اشوک نی نیوک زند مکس نه، په چشم نی اوشان هر دو یک بهوذ. (۶۱) و در پاس^۲ (؟) و خویدیه^۳ و آواذیه^۴ و دودک و خواستک و دستگرد^۵ و کتس^۶ و رود و خانیک^۷ نی ایران و هدینان نو اوشان ایران رسند، و سپاه و مرزو درفش نو اوشان رسند؛ و (په) اشم - کامیکه خوداییه په گیهان روند. (۶۲) و آز - چشم نی اوشان از خواستک یور نهوذ؛ و خواستک گیهان گرد کونند؛ و از برنی زمیک پنهان کونند. (۶۳) و دروندیه راته کون - مرز^۷ و دشتان - مرز^۸ نی وش کونند؛ و ورون^۹ نی اوارون^{۱۰} و س و رزند.

(۶۴) و اندر آن نی شکپ انبام، شب روشنتر؛ و سال و ماه و روز سه یک نه بکاخذ؛ و سپندارمذ، دمیک اور آید؛ و سیج^{۱۱} و مرگیه و نیاز اومندیه به گیهان سخت تر بهوذ.

۱. چرمین. یادداشت ۱۲ ترجمه دیده شود.
۲. نگاهبانی؟
۳. خویب = نازگی = طراوت (در سوم = ۱۵).
۴. دسترنج = اثر.
۵. کاریز.
۶. غنات = Ganak awxKan = کندن.
۷. بجه بازی.
۸. مرزیدن = نزدیکی - مقابرت دشتان - زن - حیاض.
۹. شهوت.
۱۰. ردیلت هر فارسی جدیدیه با لغات: ورون - ارن - واذگونه - واژون - آواره - آوارین - و رنج مقایسه شود.
۱۱. رنج و محنت و مشقت باشد، برهان قاطع.

ئی شکپت انبام، اشوک بهوند و دینیک^۱ بهوند، که کوستیک په میان دارند، و دین په برسوم یزند؟ و شان دین ئی خویتو کدس^۲ په دود ک روذ؟

(۲) گوپتش اوهرمزد نوسیتامان زرتوهشت: کو مردان (ئی) پاشوم^۳ آن بهوذ که، اندر آن ئی شکپت^۴ انبام، کوستیک په میان دارد، و دین په برسوم یزد، نه (ایذون چون) په خوداییه ئی ویشتاسپ شا. (۳) که، اندر آن ئی شکپت انبام «ایشها آذیمیده» «اشم وهو»^۵ بگویند، و نرم کرد^۶ استند، ایذون چون، اندر خوداییه ئی ویشتاسپ شا دوازده هومیست ئی په زوهر (یشت استند). (۴) وکش یشت کرد استند، وگاسان سروذ استند، اوین چون کش، په خوداییه ئی ویشتاسپ شا، یشت واج^۷ سروذ کاسان بوذهته. (۵) اشوکان پاشوم آن بهوذ، که په وه دین ئی مازدیستان استند؛ و ش دین ئی خویتو کدس په دود ک روذ.

(۶) گوپتش اوهرمزد: کوسیتامان زرتوهشت! اندر این نه هزار سال ئی من اوهرمزد داد، مردوم اندر آن ئی شکپت انبام شکفتن بهوند. (۷) چی اندر دوشخوداییه^۸ ئی آزی دهاک و فراسیاونی تور، مردوم، ئی اندر آن

(۶۵) گوپتش اوهرمزد نوسیتامان زرتوهشت: این آن ئی پیش گویم. (۶۶) اوی دروند گناک - مینوئه؛ که به آواند او سپهیندن ستهبکتر دوش - پا ذخشانه تر بهوذ.

(۶۷) ایذونش گوپت اوهرمزد نوسیتامان زرتوهشت: کو بخوان، و نرم بکون^۱، په زند و پازند، و وزارشن بچاش^۲ نواثر پندان و هاوشتان گوئه، و په گیهان فراز گویند اوشان که ازستوزم نه آکاسهند ادیشان گویند همیمید^۳ ئی تن ئی پسین^۴ رانه، بوختاریه^۵ ئی روبان ئی خویش رانه، ارگ^۶ و اناکیه و بیتارکیه^۷ ئی اوشان جویند - دینان دیویسان اور گیرند^۸ بیرند.

(۶۸) وت اییچ گویم، سیتامان زرتوهشت! کو که، په آن انبام، تن خواهد، روبان بوختن نتوبان، چی، تن فریبه، روبان کرس نزار په دوش اخو که روبان خواهد، تن کرس نزار، په گیناه شکندگ و دریوش، و ش روبان فریبه په وهشت.

در پنجم

(۱) پور سیدر زرتوهشت از اوهرمزد! کو اوهرمزد! مینوئه ئی اوزونیک! داذار گیهان ئی استومندان اشوک! - هست اوهرمزد، اشوک، په خوانشن، و اوره، په ستایشن؛ هست که داذار اشوک گویند؛ داذار! په آن

۱. دیندار.
۲. خویشی دادن به یادداشت ترجمه رجوع شود.
۳. بهترین.
۴. سخت (در چهارم - ۲۶).
۵. یادداشت ترجمه دیده شود.
۶. از بر کند - یاد کند.
۷. باژ - باژ - واژ - باج، زمزمه و دعای زرتشتیان. این لغت از ریشه وچ - واج اوستایی به معنی سخن گفتن آمده و با واژه از یک ریشه است. پدواز (پنواچک - پدواژه - سؤال و جواب Puhváic) کتاب خسرو وریدک جا اونوالا ص ۹۲ دیده شود. (پدواج = بی جواب (لغت فرس ص ۱۸۵ پدواز را به غلط معنی کرده است).
۸. دژ خدایی - حکومت جاپرانه.

۱. از بر کردن.
۲. معنی پیامور، چاشیدن = درس دادن. چشیدن = درس گرفتن.
۳. امید.
۴. معاد.
۵. رستگاری.
۶. رنج.
۷. دشمنی.
۸. برگرفتن = تحمل کردن.

زیوند اندر آن ئی شکفت انبام؛ - اشوک زیوشنه ده، کودرو - ندیه و راس ئی دوش اخونه ویرایند.

(۳) گویتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! پس از نیشانک ئی سها، پاذخشاییه، از اوشان ائشم توخمکان، (نو) سلمان دهان دروج ئی شیداسپ ئی کرسیا کیک (رسد)؛ هت ماهوینداذ گویت کوارومائیک بهوند؛ و روشن گویت کوسوخر^۱ کلاه و سوخرزین و سوخر درفش بهوند؛ هت که دخشک ئی اوشان بهوذ.

(۴) که بآیند، سپیتامان زرتوهشت! خورشید و یزم^۲ نیشان نمائند، و ماه از گونک وردذ؛ په گیهان و یزم و توم تاریک بهوذ؛ په آسمان نیشانک نی گونک گونک پیدا ک بهوذ؛ و بوم گزندگ^۳ ئی وس، بهوذ وادستهمکتر آید؛ و په گیهان نیاز و ننگیه و دوشخواریه^۴ ویش نو دیدار آید؛ و تیر^۵ و اوهرمزد^۶ و تران رانه پاذخشاییه رایند.

(۵) نه صد کانک و نه هزار کانک و بیور کانک بهوند دروج ئی شیداسپ ئی کلیسا کیک درفش ئی سوخر دارند؛ و شان روبشن وس، تازندئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، اندا اروند^۷ بار^۸؛ هت بوذ که

۱. به زبان کردی: sur, suhra در فارسی: ابن البلیخی ضمن طبقه اول از ملوک فرس، افریدون می نویسد: «سپید گاو و سهر گاو یعنی سرخ گاو»
 ۲. در چهارم - ۴۳. ۳. زمین لرزه.
 ۴. دشواری.
 ۵. عطارد.
 ۶. مشتری.

۷. دجله. در پهلوی لغت دجله نیز آمده است.

۸. ساحل. لغت فرس، در لغت استرنگ این شعر از عسجدی نقل شده:

هند چون دریای خون شد، چین چو دریای باراوی - زین قبل روید به چین بر شبه مردم استرنگ.
 کتاب التفهیم ص ۱۹۸. و آنچه به دریای بار است، زنگبار شاید مقصود از ساحل سرزمین زنگ است. در حدود العالم بارگاه و بارکده در وصف بناور آمده است.

ئی شکفت انبام و به زیوشتر و ویش زیوشتر بوذند و شان پتیارک از اهرمن و دیوان کمتر بوذ. (۸) چی اندر آن ئی اوشان دوشخواییه، اندر ایرانشتر^۱ پنج ده ئی اویران بوذ، آن ئی که هزارک ئی تو سر بهوذ؛ سپیتامان زرتوهشت! (۹) چی، هماک ایران دهان، به اسپ سومب ئی اوشان بکنیه؛ اوشان درفش اندر نویدشخوارگر رسد، گاس و دین^۲ ستهم پاذخشاییه از آنوک بپرند؛ و شان زشن^۳ از آنجا ک رسد.
 (۱۰) سپیتامان زرتوهشت! این آن ئی پیش گویم.

(۱۱) که از هستان^۴ ایدون په یزشن اور^۵ (وه؛ - کو یزشن ئی) اوی وه که اوهرمزد رانه یزشن ویش کوند؛ اوهرمز آکاس از اشیه (آواکیه)؛ چیکامچانه^۶، کو (چیکامچه) کارو کرپک مزد و پاذ دهشن، اوهرمزد آکاس از اشیه دهذ؛ و هنجمنیکان^۷ تران و ناریکان یزم؛ امهوسپندان، که نریج ناریکچ، اوشان وه هند.

در ششم

(۱) پورسید زرتوهشت از اوهرمزد: کو اوهرمزد مینوه ئی اوزونیک! دادارئی گیهان استومندان اشوک! از کواواز ویرایند^۸ این دین ئی وه ئی مزدیستان؟ و په چی اوزار بزند این دیوئی؛ و چارذورس ئی ائشم توخمک؟ (۲) دادارا! من نوش ده^۹، و انباذ کان ئی من نوش ده - کومه نه

۱. مملکت ایران.

۲. حمله - ضربت.

۳. برن.

۴. انجستان به زبان کردی: هنجمن.

۵. بمران - مرگ. بده لغت فرس ص ۲۱۱.

۶. جایگاه دین.

۷. هستی ها - موجودات.

۸. هرکسی نیز.

۹. مرمت کنند.

(۹) و دذیگر، که تو سپیتامان زرتوهشت! دین پذیرپ، و همپورسکیه نی تو، ویشناسپشا و ارجاسپ نی ائشم و شوذ په کاربزارئی دین په هسکو خششینه په سپیذر زور! هت بوذکه اندر پارس گویت.

(۱۰) و سدیگر. که هزارک ئی تو سر بهوذ. سپیتامان زرتوهشت! که آن هر سه توئند جاک رسذ: و تورک و تازیک و ارومیک؛ هت، بوذکه دشت ئی نیهاوندک گویت؛ هماک ایران دهان ئی من اوهرمزد داد. از گاس ئی خویش، به ئو پدشخوارگر رسذ؛ هت بوذکه آذرگوشنپ په ور^۲ ئی چیچست^۳ ئی زیر^۴ ئی گرمو آوئی جویند دیو (گویت)؛ هت آنو کیچ دین پیدا ک؛ هت بوذکه ماهیک گویت، آتروک گویت کو کرچنگ - ایذون په تازشن بهوذ په این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، از ائشم توخمکان، سپیتامان زرتوهشت! کو این مردوم ئو پدشخوارگر و پارس، و سوراک^۵ مانشیک و کوپ مانشیک و دریا مانشیک، ادینش نهنگ^۶ بماند.

(۱۱) چی، که سوی خویشتوبان بوختن^۷، ادینش زن و فرزند و خواستک ایاذ نهوذ.

(۱۲) پس زرتوهشت گویت: کو داداز! من نوش ده^۸ ایاذ کان^۹ ئی من نوش ده، کومه (نه) زیوند اندر آن ئی شکفت انبام.

فرات روذگویت، اندائو دو وان ئی آسورستان مانشینه؛ هت دو وان سخت همار، وش اسوریک مانشینه نه کو مردوم نی اسوریک پدش مانند، آن ئی اوشان نشیمک، هت بوذکه گریستک^۱ ئی دیوان گویت.

(۶) ایذون به او ززند^۲ آئنی اوشان ائشم توخمکان صد کانک و هزار کانک و بیورکانک، و او از ورزند درفش نیشان امر سپاه ئی اوشان دیوان ئی و چارذورسان؛ برسند ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد (و) هبن ئی فرا خوانیک^۳ دوشمن تورک و کلنیر، هت هول درفش هند، چی درفش هول گیرند، هت په وس مرکیه ئو ایران دهان (ئی من اوهرمزد داد) چون بوش^۴ ئی اسپ بایستند، تورک ئی دوبال کوستیک ارومانیک شیداسپ ئی کلسیاکیک په همر سشینه فراز رسند.

(۷) و په همکو خششینه، په سه جاک، ارذیک^۵ ئی و زورگ سه بار بوذ بهوذ، سپیتامان زرتوهشت!

(۸) یک، په خوداییه ئی کته اوس^۶ که په آن نی دیوان آواکیه^۷ اوامهوسپندان.

۱. گریسته = آرامگاه اهریمن و دیوان (گزارش گمانشکن در ۱۴ - ۸۵).

۲. اوزدن = کشتن.

۳. پیشانی فراخ.

۴. busi بال اسپ. در لغت فرس بشن به فتح اول به معنی موی گردن اسپ آمده. (ص ۲۱۸) در تاریخ سیستان (ص ۳۶): ...آذرگوشنپ پیدا گشت و روشنائی بر گوش اسپ او بود... مطابق روایات پارسیان فره به بوش یعنی بال اسپ بوده است و به طور مسلم گوش اشتباه مستسخ می باشد.

۵. اردی = جنگ - بیکار (گزارش متن در ۱۶ - ۱۷).

۶. کی کاوس شکل غلطی است که مورخین بعد از اسلام کی را دوباره تکرار کرده اند و اصل لغت چنان که در دینکرد و دادستان دینیک و مینو خرد و غیره آمده کی اوس می باشد. A.Christensen, Les Kayanides, P 51.

۷. کمک - یاری.

۱. یادداشت ترجمه دیده شود.

۲. دریاچه.

۳. اسم دریاچه ارومیه.

۴. ژرف (یادداشت ۱).

۵. در سوم متن ۲۳ بهرین.

۶. سوراخ.

۷. مخفی (در چهارم متن بند ۱۶ دیده شود).

۸. نجات دادن.

۹. همین در بند - ۲.

(۱۳) گوپتش اوهرمزد: کو بیم مدار سپیتامان) زرتوهشت! چی، آن روز که ستوزم (نی دهوم نی) هزارک نی تو سر بهوذ نی زرتوهشتان، که هیچش دروند از این هزارک اندر آن هزارک نشهوذ.

در هفتم

(۱) پوزسید زرتوهشت از اوهرمزد: کو اوهرمزد مینو... نه اوزونیک! داذارنی گیهان استومندان اشوک! داذار! که اوشان ایدون وس مرک^۱ هند، به چی اوزاد بشانند او سهیندن؟

(۲) گوپتش اوهرمزد: کو سپیتامان زرتوهشت! که دیوئی و چار دورس نی انشم توخمک نو پیدا که آید، به کوست نی خوراسان، نزدیست^۲، نیشان نی سها پیدا که بهوذ؛ زاید اوشیدرنی زرتوهشتان به ورنی فرزندان؛ هت (بوذ) که به زرانه^۳ نی کیانسیه گریپ؛ هت بوذ که به کاولستان گوپت.

(۳) (به) سی سالکیه نو همپورسکیه نی من اوهرمزد رسد: سپیتامان زرتوهشت! (هت بوذ که) به کوست نی چینستان گوپت؛ هت بوذ که اندر هندوکان گوپت.

(۴) زاید گینه،... هت پیذنی اوی کی از کیان توخمک. به اپاریه نر اوشیدر (نو) هندوکان شهوذ. (۵) به هند سالکیه؛ کامک نو زنان بهوذ؛ وش ازش زاید کینه نی دینیک^۴ و هرام نی ورزاوند^۵ نام خواند، هت بوذ

۱. مره - شماره، ۲. نخست،

۳. زره - زرایه - ذریه، در لغت فرس به غلط زر آمده است.

۴. کتاب دینی، ۵. با سطوت - با قوت.

که شاپور گوپت.

(۶) کو آن شب که آن کی زاید، نیشان نو گیهان رسد، ستارک از آسمان وارد؛ که اوی کی زاید، ستارک نیشان نمائند، هت داذا اوهرمزد گوپت: کو آوان ماه و واذروز؛ پیذنی اوی کی فرجام بهوذ؛ به کنیکان^۱ نی شا پرورند؛ خودانه زن نه بهوذ.

(۷) اوی کی، کهسی سالک بهوذ، هت بوذ که انبام گوپت، به امر درفش سپاه، سپاه نی هندوک و چینیک هول گریپ درفش اومند، چی درفش هول گیرند. اوراستک درفش اومند، اوراست زینومند^۲؛ به تازشن هول تازندا نداهه رود، بوذ که بومه ده گوپت، اندا اندرگ^۳ بارنی بهار^۴ نی بهران، سپیتامان زرتوهشت!

(۸) که ستارک نی اوهرمزد^۵ هول^۶ نوبالست^۷ رسد، اناهیذ^۸ رانه فرود او کند، خودایه نوکی رسد، وس امر^۹ گوند زیناوند^{۱۰} اوراستک درفش اومند. (۹) هت بوذ که از سگستان و پارس و خوراسان (گوپت)؛ هت بوذ که از ور^{۱۱} نی پذیر خوارگر گوپت؛ هت بوذ که از هریان کوپستان گوپت؛ هت بوذ که از تورستان گوپت.

۱. کنیزان = دوشیزگان، کوپکان = به زبان کردی Kani به معنی کنیزک است.

۲. به معنی سلاح نیز آمده است. ۳. درون

۴. دریا به زبان سانسکریت نیز به همین معنی است. بحر عربی همین لغت می باشد.

۵. مشتری. ۶. لوح

۷. ترفیع - به اصطلاح نجومی؛ خاند شرف (کارنامه در سوم - ۵).

۸. زهره. ۹. یشمز.

۱۰. بادداشت ترجمه دیده شود. ۱۱. در اینجا به معنی جانب و سوی می باشد.

(۱۶) که زمان سر بهوذ، سپیتامان زرتوهشت! اوشان دوشمنان ایدونبه اوسهند چون درخت نه بن، که په نه شپ، ئی زمستان ئی سرذ اور رسذ، په نه شپ ولگک به او کند.

(۱۷) اواز ویرایند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد.

(۱۸) په دوبارشن^۱ دوبارذ^۲ گناک — مینوئه اودیوان و وتر توخمکان و انشم ئی خرو — دروش، به ئو پوشت و ایاریه ئی اوشان دیویسان^۳ انشم توخمکان رسذ، سپیتامان زرتوهشت!

(۱۹) ومن داذار اوهرمزد فریستم نیریوسنگ یزد و سروش اشوک، به کنگ — دزئی سیاوخش ئی بامیک^۴ کرد، به چیترومیان ئی و شتاسپان، کیان خوره ئی دین راست ویراستار: کوای پیشوتن ئی بامیک! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد. و (په) آتش و آوان فرازیزها ذوخت و دوازده هومیست؛ هت په آتش و آوان فرازیز آن ئی په آتش و آوان پیداک.

(۲۰) و روذ نیروک سنگ یزد و سروش اشوک، از وه چکاذه^۵ ئی داییک؛ تو کنگ دزئی سیاوخش ئی بامیک کرد؛ وش وانگ کونند: کو فراز رو، پیشوتن ئی بامیک چیترومیان ئی و شتاسپان، کیان خوره^۶ ئی دین راست ویراستار! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، او از ویرانه گاس ئی دین و خوداییه.

(۱۰) و از آن کوستک، اپرناییک^۱ نه خواستار، به ئوپیدا کیه آید؛ هت درفش ئی آراستک ووس مرک سیاه ئی بدشخوارگر از ایرانشتر زینکان^۲ و گوند و سپاه؛ بوذ که گویت، کوکورذیچ و کرمانیکیچ خوانند راسه پیداک.

(۱۱) کوپه هم ایاریه هم درفش، ئو این ایران دهان، وس مرک به او زند اوشان انشم توخمکان ئی شیداسییک، هین^۳ ئی فراخوانیک^۴ و سهم ئی گورک ئی دو زنگ^۵ و دیوئی دوبال کوستیک.

(۱۲) په اروندبار، سه کاریزار کونند: (یک په...) یک په سپیدرزور^۶ و یک په دشت ئی نپهاوندک.

(۱۳) هت بود که گویت کوپه ورئی سه تخمک؛ بوذ که گویت کواندر مروئی شیدان^۷، هت بوذ که اندر پارس گویت.

(۱۴) نویوشت ئی ایران دهان امر سپاه نی خوراسانیک اوراستک درفش هند؛ کو درفش ئی بور پوست دارند؛ وشان واذ درفش و بندوک^۸ سپید.

(۱۵) و امر هول سپاه ویسویارند^۹ اندنوگریستک^{۱۰} ئی دیوان؛ ایدون به او زند کو هزار زن پس مرذته وینند و بگریند.

۱. بچه نوزاد (در چهارم متن ۵۰).

۲. سلاحداران.

۳. سپاه.

۴. در ششم بند ۶.

۵. زنگ لغت امریسی به معنی لنگ و پاچه می باشد. بهرام پردو می گوید:

ز کستی دوال و ز روم و فرنگ ز دیو سپه پوش و گرگ دو زنگ

۶. در ششم — ۹.

۷. درخشان شید = نور — تابش.

۸. بیرق. معرب آن: بندوق.

۹. نظر به چیزی داشتن. بشتابند بتازند (کارنامه در چهارم — ۱۷).

۱۰. در ششم — ۵.

۱. دوبارگی.

۲. در سوم — متن ۲۳.

۳. دیویسان مقابل مزدیستان.

۴. بامی = درخشان و در سوم متن — ۲.

۵. قلعه کوه. یادداشت ترجمه دیده شود.

۶. فره روح القدس. نور الوهیت و تقدس که از زمان کیومرث یا پادشاهان کیان بوده است.

(۲۱) اوشان مینو نثیها^۱ اور روند، وشان بزند دوازده هومیست نی په زوهر^۲. (۲۲) و فراز روذ پیشوتن نی بامیک اوانه صد پنجاه مرد نی اشوک، که هاوشت نی پیشوتن هند، که سها سمور جامک په مینونه وه دارند؛ هول روند په هومت، هوخت، هوورشت؛ و (په) آتش و آوان فرازیزند هاذوخت و بغان یسن؛ فراز ستایند من اوهرمزد او امهوسپندان. (۲۳) پس از آن بشکنذ پتیارک سه یک نه.

(۲۴) فراز روذ پیشوتن نی بامیک، اوانه صد پنجاه مرد، که سها سمور دارند، نو آذر نی خوره اومند^۳، نی روشن کرپ خوانند، په داد - گاس نشاست، نی گان نی آذر فرنیغ نی پیروزگر، وش په همزوتیه^۴ یزشن فراز سازند، بر سوم فراز - وسترنده، ویزند خورداد، امورداد یسن، په نیرنگ و نیرنگستان نی دینیک. (۲۵) و شکند پتیارک سه یک نه

(۲۶) فراز روذ پیشوتن نی و شتاسپان، په هم ایاریه نی آذر فرنیغ و آذر گوشوسپ و آذر بورزین متر، نو اوزدیستراز^۵ نی ووزورگ نشیمک نی دروند گناک مینونه و ائشم نی خرو - دروش و هماک دیوان و دروجان و ذتوخمکان و یادوکان، نو آن نی زوپانه نوم^۶ دوش اخو رسند؛ بکنند آن اوزدیستراز په همکو خشنیه^۷ نی پیشوتن نی بامیک.

(۲۷) و من داذار اوهرمزد او امهوسپندان نی گرنی هوکیریاذ آسیم، و فرمائیم نو امهوسپندان، کو گویند نو هماک یزدان نی مینویان؛ کو رویند و

رسیدنو ایاریه نی پیشوتن نی بامیک.

(۲۸) و مترنی فراخوگویانوت^۱ و سروش تکیک^۲ و رشن نی راست و ورهرا م نی اماوند^۳ و آشتاذنی پیروزگر و خوره نی دین نی مزدیستان نیرنگ^۴ نی را بینداریه نی گیهان آراستار، په فرمان نی (من داذار رسند). (۲۹) من داذارنو پوشت رسم، نو ایاریه نی پیشوتن نی بامیک.

(۳۰) بزند دیوان نی توم توخمکان.

(۳۱) وانگ کوند گناک مینونه نی دروند نو مترنی فراخوگویانوت؛ کوبه راستیه هول ایمت، تو مترنی فراخوگویانوت!

(۳۲) پس مترنی فراخوگویانوت وانگ کوند؛ کو این نوه هزار سال پشت^۵ نی یش کردانداکنو دهاک نی دوش^۶ دین و فراسیاونی تور و الکسندر^۷ نی ارومساتیک و اوشان دویسال کستیگان دیوان نی و چارذورس، هزار سالان نیام، ویش از پدمان خوداییه کرد.

(۳۳) سترذ^۸ بهوذ آن دروند گناک مینونه که ایدون اشود.

(۳۴) میترنی فراخوگویانوت بزند ائشم نی خرو - دروش نی په ستویه دویسارذ. (۳۵) آن دروند گناک مینونه او اوشود کان ووذ

۱. یادداشت ترجمه دیده شود. ۲. نکاور - دلیر - ناخست ابرو.
۳. همانند نیز آمده است به معنی دلار سخت زور - بی باک - قوی - زورمند می باشد. به سنسکریت و فرس قدیم نیز به همین معنی است و هست عربی از این لغت گرفته شده. لقب بهرام است به کتاب علمای اسلام و Horn و Justi مراجعه شود.
۴. عزایم incantation ۵. در چهارم متن - ۱۱.
۶. یادز - بد مانند، دشنام، دشمن، دشوار دژخیم.
۷. در اغلب متن های پهلوی الاسکندر مانند زبان های اروپایی Alexandro نوشته می باشد، گویا بعد به صورت سکندر در آمده است.
۸. سترده - متحیر.

۱. به صورت روحانیون - غیر مرئی. ۲. به یادداشت ترجمه رجوع شود.
۳. باشکوه و جلال. ۴. نماز جماعت.
۵. اوزده - بنکده معبد بت پرستان. ۶. زورف ترین.
۷. باکوشش و کارزار نوأم.

توخمکان، اوازئو تاروتوم ئی دوش - اخو دوبازد.

(۳۶) و وانگ کونذ میترنی فراخو گویائوت ئو پیشیوتن ئی بامیک:
کوبکن و بزَن آن اوزدیستارئی دیوان نشیمک؛ روتو این ایران دهان ئی
من اوهرمزد داد، او از ویرانه گاس ئی دین و خوداییه، چی دروندان که تو
وینند بشکنند^۱.

(۳۷) و اور رسذ پیشیوتن ئی بامیک و آذرئی فرنیغ و آذرئی
گوشوسپ و آذرئی بورزین میترنی پیروزگر؛ بزَنذ آن دروج ئی وس
اوج^۲ بکنذ آن اوزدیستار کونشیمک ئی دیوان؛ ویزشن فراز سازند. بر
سوم فراز وسترنذ ویزند دوازده هومیست، ستاینذ من اوهرمزد او
امهوسپندان (۳۸) این آن ئی پیش گویم.

(۳۹) فراز رسذ پیشیوتن ئی بامیک، ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد
داد، ئو اروند ووه روذ؛ که دروندان اوی وینند بشکنند اوشان توم
تخمکان نه ارزانیکان^۳.

در هشتم

(۱) آن ئی وهرام ئی ورزاونذ^۴ رانه پیداک، کوبه پور خورهیه^۵ فراز
رسذ و وید ذهیم فراز بندذ^۶ په گاس ئی مغوپدان مغو پذیه، وگاس ئی و

چرذ^۱ ئی راست ئی دین گومارذه، او از ریرایذ این ایران دهان ئی من
اوهرمزد داد. (۲) آز و نیاز و کین و انشم و ورون و ارشک و دروندیه از
گیهان به نرپسذ^۲. (۳) گورگ انبام بشهوذ و میش انبام اندر آید. (۴) و
آذرئی فرنیغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میتر او از ئوگاس ئی
خویش نشاند، وانسم و بودداییها^۳ بدهد. (۵) و سترذ اوه هوش^۴ بهوذ
گناک مینوته او دیوان و توم توخمکان.

(۶) ایدون گوینذ پیشیوتن ئی بامیک: کوزذ باذ دیو، و زذ پریک! زذ
باذ دیو دروجیه و وتریه! زذ بوند توم توخمکان دیوان! و اوزایاذ
اوهرمزدئی خوداته ئی مهست^۵ داناک، او امهوسپندان هوخوذا آن ئی
هوداگان^۶ و خوره ای دین ئی مزدستان! و اوزایاذ دوزک ئی راذان و
راستان ئی هوورشت ورزیداران!^۷ خوب ویراستار باذ گاس ئی دین و
خوداییه! (۷) فراز رسذ^۸ پیشیوتن ئی بامیک، فراز رسذ اواشه صد پنجاه
مردئی هاوشت^۹ که سها سمور دارند؛ وگیرند تخت گاس ئی دین و
خوداییه ئی خویش.

(۸) گوپتش اوهرمزد ئو سینتاما زرتوهشت: این آن ئی پیش گویم! که
هزارک ئی زرتوهشتان سر بهوذ، اوشیدران بون بهوذ.

۱. در چهارم بند ۳۷.

۲. کاستن. اصطلاح نجومی برای کوچکتر شدن ماه.

۳. در چهارم بند ۳۱.

۴. بی هوش.

۵. مهمترین - مهین.

۶. نیکوکاران.

۷. قیام کند - ظهور کند.

۸. در چهارم - ۳۹.

۱. شکست بخورند.

۲. زورمند - بسیار توانا.

۳. تارزانیان.

۴. فرهمند - ارجمند - او (کیکاس) سخت خرم گشت از آنچه بر هنر بود و ورجمند.

۵. فارسانمه ابن اللخی. کارنامه اردشیر در دهم ۷ در اینجا لقب بهرام است.

۶. دستگیر کند - اسیر کند - بگمارد.

۷. با فرء بسیار.

در نهم

(۱) اوشیدر رانه پیداک، کوپه نه هزار و هشتصد سال بزایند؛ په سی سالکيه نو همپورسبکيه ئی من اوهرمزد رسد و دین پذیرد. (۲) که از همپورسبکيه بآیدوانگ کوندنو خورشید ئی اروندهاسپ: ^۱کوبایست.

(۳) بایستد خورشید ئی اروندهاسپ، ده روز شبان. (۴) که این بهود، هماک مردوم ئی گیهان په وه دین ئی مازدیسنان بایستند.

(۵) مترئی فراخو گویانوت وانگ کوند نو اوشیدرنی زرتوهشتان: کوشیدرنی دین راست و براستار! وانگ کون نو خورشید ئی اروندهاسپ: کو برو، چی تاریک هست په کیشورنی ارزه و روبرشن و وروجرشن و نیم نه خونرس ^۲ ئی بامیک.

(۶) ووانگ کوند اوشیدرنی زرتوهشتان نو خورشیدنی اروندهاسپ: کو برو.

(۷) بروذ خورشیدنی اروندهاسپ ئی و زاوند ^۳ و هماک مردوم په وه دین ئی مازدیسنانه ورویند.

(۸) گوپتنش اوهرمزد: کوسپتاماں زرتوهشتا! این آن ئی پیش گویم: کو این دام ^۴ اواز نو هستیه ئی خویش آورد. (۹) و که نزدیک ئی هزارک سر بهود، پیشوتن و شتاسپان نو پیدا کیه آید؛ خوره ئی کیان ^۵ ئی بیروزگر به اوی رسد. (۱۰) آن دشمن که در وجیه ^۶ اورنشست، چون تورک و

۱. برده - اسپ - دارنده اسپ کشور لقب خورشید است.

Vendidad, D.H. Jamasp, Vol II, Bombay, p. 30.

۲. نام چهار کشور از هفت کشور زمین خونرس در مرکز هفت کشور واقع شده است.

۳. درجائونده (در هشتم متن - ۸).

۴. آفرینندگان جهان.

۵. در هفتم - ۲۰.

۶. قرب - درین

تازیک و ارومائیک، و وتران ئی خودائی ایرانک په چیریه وستهبکيه و خوداته دوشمنیه روند، و آتش زند، و دین نزار کوند، و اماوندیه ^۱ و پیروز گریه ازش بریده و آن (ئی) داد و دین هرکه کامکها پذیرد اینیا ^۲ اکامکها اورپذیرد، آن داد ^۳ و دین هماک زند، انداکه هزارک سر بهود.

(۱۱) و پس که هزارک ئی اوشیدر ماه آید، په اوشیدر ماه دام روبا کتر په نیو کتر بهود، و دروج ئی آز چهرک ^۴ بزند، و پیشوتن ئی و شتاسپان همگونک دستور وراذ ^۵ ئی گیهان بهود.

(۱۲) و اندر آن هزارک ئی اوشیدر ماهان، مردوم په بزشکيه ایذون کیروک ^۶ بهوند، داروک و درمان ایذون په کار آورند و برند، که به نو مرگيه دادستانیه ^۷، ادینش نمیرند، که په شمشیر و کارذ زند و اوزند.

(۱۳) پس آشموک ^۸ نه از بهر داسر ^۹ ئی آئینکيه خواهد، و تیره و آشموکيه رانه ندهند. (۱۴) و آشموک، از آن کین، و یاوذ ^{۱۰} اورنو آن کوپ ئی دمباوند ^{۱۱}، کوپورسپ ^{۱۲} رون ^{۱۳}، درایند: ^{۱۴} کوکتونوه هزار

۱. در هفتم متن - ۲۸.

۲. به طریق دیگر (گزارش گ. ش. در سیزدهم متن ۱۵۹).

۳. آیین - قانون.

۴. دیو میرت.

۵. پیشوتن دینی.

۶. برده است - ماهر - کارگر ^۲ (گزارش در شانزدهم متن - ۳۱) لقب کیرو مقایسه شود.

۷. مقدر است که بمیرد.

۸. مرتکب پادشاهت ترجمه دیده شود.

۹. سهم - انعام.

۱۰. دست یابد - برسد (گزارش در سیزدهم متن - ۲۷).

۱۱. دنب آوند - دنباله دار - دنب معرب دنب است و دودنب - دودنب.

۱۲. دهزار اسپ، لقب ضحاک است.

۱۳. جهت - جانب - تمایل (گزارش ص ۹۳ بند ۲۵۲).

۱۴. هرزه رایی.

اندا ازی دهاک بزنده؛ چی اگر تو اوهرمزد! تو این نکونانه، ایسماپه گیتاه نشائیم بودن. (۱۹) آتش گویند کونه و خشم^۱، و آو گویند، کونه تچوم^۲.

(۲۰) و پس من اوهرمزدئی داذارئو سروش و نیریوکسنگ یزد گویم؛ کوتن ئی سامان کرساسپ بجمبائینید، اندا اور آخیزد.

(۲۱) و پس سروش و نیریوکسنگ یزدئو کرساسپ شهوند، و سه بار وانگ کوند. (۲۲) و چیهاروم بار، اوا پیروزگریه، سام اور آخیزد، و پذیرک^۳ ئی آزی دهاک شهود؛ وش سخون از شنه اشنود، وش گد^۴ ئی پیروزگر ئوسرپد کوپ وزند و اوزند.

(۲۳) پس و دروشک^۵ و پتیارک از این گیهان بشهوذ، اندا هزارک بون کونم. (۲۴) و پس سوکشوس دام اویزک او از کوند، وریست آخیزوتن. ئی پسین بههوذ.

انجام

فرچیت په شوم^۶ و شاذیه و رامش. په پردان کام باذا! ایذون باذا! ایذونتریچه باذا!

۱. وختش = افزایش - برکت. به زبان سانسکریت نیز به همین معنی است.
۲. روان نشوم.

۳. پذیره = بر خوردن - روبرو شدن، مضاف دادن - دچار شدن. بهرام یزدو می گویند: به خواب اندرون دیدم که باختر یکی لشکر گشن بسیار سر مر او را پذیره به راه آمدند، به نزدیک او کینه خواه آمدند در لغت فرس به معنی استقبال کردن ضبط شده است. فردوسی:

پذیره شدند و چیره شدند سیاه و سپید پذیره شدند
(کارنامه در چهارم، ۱۹). ۴. گد = گرز.

۵. دروغ. ۶. خشنودی.

سال هست فریذون نه زیندک (زیونی) چم^۱ راته که تو این بند به نه ویسنجید^۲ و اورنه آخیزید؟ که این گیهان پور از مردوم هست، و شان از ور^۳ ئی جمکرذ اور آوردهند.

(۱۵) پس آن آشموک ایذون همچون این درایذ؛ از آن چون ازی دهاک از بیم ئی آن فریذون ویسیک^۴ (؟)؛ ئی په کرب^۵ ئی فریذون پیش هول استند آن فردوم^۶ نه ویسنجذ. اندا که آشموک آن بند چوب از بون بویسنجذ. (۱۶) پس دهاک زوهر اوزاید، بند از بن بویسنجذ، (په) دوبارشن^۷ استند، و په جاک^۸ آن آشموک او از اوپارذ؛ اندر گیهان دوبارشن و ناس کردن و امر و ناس ئی گران کوند؛ از مردوم و گاو و گوسپند و اوره دام ئی اوهرمزد په سه یک نه او از اوپارذ؛ و آو و آتش و اورور^۹ زند، و وناس ئی گران کوند.

(۱۷) پس آو و آتش و اورور پیش ئی اوهرمزدئی خودانه به گرزشن^{۱۱} استند، (۱۸) گرزشن این کوند: کو فریذون زیندک او از کون،

۱. میب - علت. ۲. ویسنجیدن = شکستن - گسستن.

۳. در اینجا در به معنی حصار می باشد.

۴. ویس = خیابان. ویسوهرگان = اعیان زادگان. شاید به معنی دیس باشد.

۵. قالب مثالی - جسم مینوی (در سوم متن - ۱۶).

۶. ابتدا - اولین. فرد عربی از این لغت گرفته شده.

۷. دواریدن - حمله کردن. دویدن اهریمنی (در سوم متن - ۲۳).

۸. در جای = فوراً.

۹. زیاردن = هوپردن - هپرو کردن - بلعیدن. خوردن اهریمنی باشد مقابل: گواریدن. در لغت فرس: اوبار به معنی فرو بردن به گلو آمده. رودکی:

به دستاره شمشیر بگذاردم از آن به که ماهی یبو باردم

نوالیدن یعنی نجویده فرو بردن به همین معنی است. (گزارش در شانزدهم متن ۱۷).

۱۰. در سوم - ۱۰.

۱۱. نظلم - شکایت. در لغت فرس گرزش آمده. خسروانی:

بسنده داد من زان لبانت وگرنه سوی خواجه خواه شد از تو بگزش

و سوست بپهوند؛ ٲو هوم ئی سپید، شهوند، و آنوک کرماهیک^۱ سراز آو اور دازد، و سوست بپهوند؛ و ٲو کوپ شهوند، آنوک کرکاس مرو وانگ کوند، و سوست بپهوند، و ٲو دشت شهوند، آنوک و هومن مرو وانگ کوند، و سوست بپهوند؛ ٲو کذ کیهامان ئی مردومان شهوند، از گروذمان وانگ، از هرروز^۲ امهوسپندان، آید، از کنگ دیزرپتار^۳ پیشیوتن وانگ آید؛ و سوست بپهوند؛ اور آسمان نکیرند، وند و هپتورنگ وینند، و شان نیرک بشهوذ.

(۳) پس سروش دست ٲو خروس^۴ موروزند؛ که خروس مرو وانگ کوند، بهر ٲه آتش ئی ورهرا؛ و بهر ٲه آتش ئی خانک، که په نیمشپ به اوروزند، بزنده، بهر ٲه میتوئه درون زند، اوره سروش هماک بزند.

دنباله

من دین بندک، مرزبان فریدون و هارام نپشتم، از پچین^۶ ئی ایرپت اردشیر و هارامشاروستهم و هارامشاذ نپشته، اندریوم شترکرمان؛ من هم اندر شترکرمان نپشتم.

درایش^۱ ئی اهریمن نو دیوان

(۱) پیداک کو اهرمن هر شب ٲو دیوان دراید؛ کو اندر گیهان شوید؛ و فردوم^۲ ٲو زرایه^۳ شوید، و زرایه بخوشینید^۴؛ و ٲو هوم ئی سپید شوید، هماک بخوشینید، چیش ریست^۵ ئی مردومان پنذ ویراند؛ و ٲو کوپ شوید، کوپ هماک بجنینید، چی کوپ وینارشنیه^۶ ئی گیهان هست؛ و ٲو اورور شوید، و اورور هماک بخوشینید؛ و ٲو کذ کیهامان ئی مردومان شوید، و مردوم و گاو و گوسپند هماک بزیند، کمیه برید. ویشیه ٲو ویشیه برید. دوش آکاسان^۷ نیوکیه اور برید، اندا داناکان گومان^۸ بپهوند؛ ٲو هپتورنگ منکیرید، ٲو وند منکیرید، کوتان کار کردن ٲو بان باد.

(۲) اوشان دیوان و دروجان ٲو زرایه شهوند؛ سین مرو^۹ وانگ کوند،

۱. کرماسی = خرماهی، ماهی بزرگ.
 ۲. کوده افسانه‌ای البرز که بعد از اسلام معروف به کوه قاف شده است.
 ۳. رهسپار = مسافر.
 ۴. به شکل خروء نیز آمده است (به کارنامه اردشیر در دهم متن - ۷ مراجعه شود). در لغت فرس نیز خروء ضبط شده است. عنصری:
 شب از حمله روز گردد شود / شود پر زاغش چو پر خروء
 ۵. زند = کتک زدن، ضربت وارد آوردن. اوزدن = کشتن.
 ۶. رونویس کرده = کپی.

۱. دراییدن لغت اهریمنی مقابل گفتگو کردن = هرزه‌درایی - باوه‌گویی.
 ۲. فردم مقابل قدم به معنی: ابتدا، نخست (گزارش در سیزدهم متن - ۶).
 ۳. دریا (زند و هومن متن در هفتم - ۲).
 ۴. خشک کنید (باز گزارش در چهاردهم متن - ۱۵ مقایسه شود).
 ۵. مرده - لاشه.
 ۶. آرایش.
 ۷. دش + آکاسان = بدآگاهان - بی‌خبران (گجسته ابالیس پرسش ۷ - ۲).
 ۸. گمان = شک.
 ۹. مرغ.

«یادگار جاماسپ» یا جاماسپ‌نامه که نسخ متعددی از آن به فارسی و پازند و پهلوی وجود دارد، کتابی است که در آن گشتاسپ شاه پرسش‌هایی راجع به مسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیایی و غیره از جاماسپ می‌کند و او پاسخ می‌دهد. قسمت آخر آن مربوط به مزه‌بود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش‌آمدهایی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح می‌دهد و پیشگویی‌های زرتشت را از زبان جاماسپ نقل می‌کند. در اینجا دو باب آخر کتاب که شباهت تامی با پیشگویی‌های «زند و هومنی سن» دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل می‌کنند از روی نسخه چاپ مسینا^۱ نقل می‌شود. از آنجا که قطعه نامبرده تحت لفظ به فارسی جدید برگردانیده شده از نقل متن پهلوی صرف‌نظر شد و برای اطلاعات بیشتر خواننده را به مراجعه اصل کتاب توصیه می‌نمایم.

1. G. Messinas. I. Ayatkari Zamaspik, Roma, 1639, PP. 6680.

در شانزدهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که این دین اویزه چند سال روا (رایج) – برقرار) باشد، و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد. (۲) جاماسپ بیتخش^۱ گفتش که: این دین هزار سال روا باشد. پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند، و به آن چم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان سپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر را فرا گیرند. (۳) مردم به او ارونی (رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند و کنند به سود خودشان باشد؛ از ایشان روش فرارون (کردار نیکو) آورده شود. (۴) به پیدای به این ایرانشهر و دهبدان (فرمانروایان) بارگران رسد؛ و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند. (۵) و همه ناین (نامری) و ناپیدا شود، و بس گنج و خواسته شایگان نیز به دست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد. و مرگ بی زمانه (ناگهانی – نابهنگام) بسیار باشد. (۶) و همه ایرانشهر به دست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از نایرانی پیدا نباشد: آن ایرانی باز نایرانی باشد.

(۷) و به آن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده تر دارند، و درویشان غمزد فرخنده نباشند. و آزادگان و بزرگان به زندگی بیمزه رسند، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر

را به کابین دختر باشد. (۸) و دختری که زاینده به بها بفروشد؛ و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدایی را از ایشان جدا کند (بگیرد)، و برادر کهتر برادر مهتر را زند و خواسته ازش بستاند، و برای به دست آوردن خواسته زور و دروغ گوید، و زن شوی خویش را به مرگ ارزان بدهد (محمکوم به مرگ کند). (۹) و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنام) به پیدایی رسند و زور و گواهی ناراست و دروغ فراخ شود. (۱۰) شب با یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر به جان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند.

(۱۱) و اندر آن هنگام بد آن را که فرزند نیست فرخ دارند، و آن را که فرزند است به چشم خوار دارند. و بسیاری مردم به اوزده کی (در به در) و بیگانگی و سختی رسند. (۱۲) و اندر وانی (آسمان) در هوا آشفتنگی و باد سرد و باد گرم وزد و بر اوروران (نیانات) کم بیاند و زمین از بر بشود. (۱۳) و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار بیاشد و بسی ویرانی بکند و باران بی هنگام (بی موقع) بارد و آنکه بارد بی سود باریده باشد، و ابر بر آسمان گردد.

(۱۴) و دبیر را از نوشتن بد آید و هرکس از گفت و گفتار نوشته و پیمان باز ایستد (خودداری کند). (۱۵) و هرکس که او را اندک بهی (رفاه) است، زندگیش بیمزه تر و بتر باشد؛ و کلبه ناکرده (ناتمام – خراب) خانه باشد (۱۶) سوار پیاده و پیاده سوار باشد. بندگان به راه آزادگان روند هر چند آزادی به نشان مهمان نباشد. (ولیکن آزادی در وجودشان یافت نشود). (۱۷) و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلکشی) و اوارون

۱. در جاماسپ نامه فارسی به معنی حکیم و دانشمند آمده. در اصل پتی اخشاء می باشد. و هسپنا به معنی پرنو آسمان و چشم خدا آورده و به بغلت Majordome ترجمه می کند.

کنشی (نابکاری) گردند و مزه راست را ندانند. مهر و دوشارم (دل بستگی) ایشان به دهی (درشتی - پستی) باشد. (۱۸) مردم برنا زود پیر شوند، و هرکس از کردار بد خود شاد باشد و برمندش (مقابل فرمند یعنی ارجمند) دارند (۱۹) و شهر شهر و ده ده و روستا روستا با یکدیگر کوخشش (ستیزه) و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند (۲۰) و سترگ ورزد (حریص - طماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین را دیو دارند. و کسی نیز چنان که باید به کام خویش نرسد.

(۲۱) و مردمی که بدان هنگام بد زایند از آهن و روی سخت تر باشند. گرچه از خون و گوشت باشند همان گونه از سنگ سخت تر باشند. (۲۲) و فسوس (دلفکی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد؛ و هرکس با اهریمن بیگانه است به خویشی او رسد. و مهر - دروجی (پیمان شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند؛ (۲۳) تیز و زود دست به پاسخ برسند چون آبی که به دریا بتازد.

(۲۴) و آتشان ایرانشهر به انجام و افسردگی رسند؛ دهیر و خواسته (مال و مثال) به دست انیران (نایرانیان) و دروندان (کفار) رسد، و همه بی دین بباشند. (۲۵) و خواسته بسیار گرد کنند و بر آنرا نخورند، و همه به دست سرداران بی سود (فرومایه) رسد. (۲۶) و هرکس کاری کند کردار او را به دیگری نپسندد. و سختی و اثاثیه (کاهش - زیان) ایشان از آن برسد، که زندگی بیمزه شود و به مرگ پناه برند.

(۲۷) پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و ناپیدایی (گمنامی) یا بسیار مردم، اسپ و سرنیزه تیز برخیزد و شهر به چیرگی به پادشاهی

(فرمانروایی) خویش در آورد. (۲۸) خود میان پادشاهی نابین (نامرئی) و ناپیدا باشد. (۲۹) پادشاهی همه از ایرانیان بشود و به نایرانیان رسد؛ و بسیاری کیش و داد و گروه باشد، و اوزدن (کشتن) یکدیگر را کرپه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد.

(۳۰) ترا این نیز گویم که: اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد، و بس خواسته به آوار (غنیمت - چپو) از زمین اروم بیاورد. (۳۱) پس آن خداوند پیروزمند بمیرد، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشینند. (۳۲) و شهر به چیرگی پایند و بسا ستمگری و بیدادی مردم ایرانشهر کنند، و بسا هیر (مال) همگان به دست ایشان رسد. و پس نیز به افسردگی و نابودی رسند.

(۳۳) و اندر آن هنگام بد، مهر و آزر (احرمت) نباشد، ایشانرا مهتر از کهر و کهرتر از مهتر پیدا نباشد. و آنان را همیشهگی (دستیاری) نباشد.

(۳۴) ترا نیز این گویم که: اوی بهتر که از مادر نزاید، یا چون زاید بمیرد و این اند (چند - چنین) بدو دروشک (دغلی) را به سر رفتن هزاره زرتشتان نهیند. (۳۵) و نهیند آن کارزار بزرگی که باید بشود، آن اند خونریزی که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمی مانند.

(۳۶) ایشان تازیان با ارومیان و ترکان اندر گمیزند (مخالفت شوند) و کشور را بهوشفند (شلوغ کنند - تاراج کنند). (۳۷) و پس سپندارمذ (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که: «من این بد و اثاثیه (زیان) را نتابم، من زیر و زبر شوم و این مردم را زیر و زبر کنم... آب و آتش را مردم بیازارند از بس موس (آزار و شکنجه) و بیدادی ایشان بدان کنند»

(۳۸) و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پد کفند (برخورد کنند) اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی که وتینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد و به خداوندی بیوراسپ از بند برست. (۳۹) بیوراسپ با آن دروج هم پرسه (مشورت) داشت، و آن دروج را کار این بود که بر جور دایان (حیوانات) می‌کاهید، و اگر آن دروج نبودی هرکس جریبی بکشتی ۴۰۰ جریب بگرفتی، (۴۰) در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزند، و پس هرکه جریبی بکارد ۴۰۰ اندر انبار کند... و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشت - فلزات) به پیدایی آورد.

(۴۱) پس از کوست (جانب) نیمروز مردی برخیزد که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گوید (جند - دلیر) آراسته دارد و شهرها به چیرگی گیرد، و بسا خونریزی کند، تا کار به کام خویش بیاشد. (۴۲) و پس اقدام (آخر) از دست دشمنان به زانستان گریزد، و به آن کوست (خطه - سوی) شود و از آنجا سپاه راسته بازگردد و از آن فراز مردم ایرانشهر به ناامیدی گران رسند و مهتر و کهتر به چاره‌خواهی رسند و پناه جان خویش نگرند. (۴۳) و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پدشخوارگر مردی مهر ایزد را ببیند و مهر ایزد بسی راز نماند به آن مرد گوید. (۴۴) پیغام به پدشخوارگر شاه فرستد که: «این خداوندی کر و کور چرا داری؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چونانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند.»

(۴۵) به آن مرد گوید که: «من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گوید (جند - جرار) و گنج و سپه سردار نیست، چنانکه پدران و نیاکان مرا بودند؟»

(۴۶) آن پیغامبر (فرستاده) گوید که: «بیاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکان تو بیش سپارم.» او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید. (۴۷) چون گنج به دست آورد، سپاه گوید زابل آراید و به دشمنان شود. (۴۸) و چون دشمنان را آگاهی رسد، ترک و تازی و ارومی بهم آیند که: «پدشخوارگر شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مرد بستانیم!»

(۴۹) و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود، با بس سپاه گوید زابل، به میان ایرانشهر آید و با آن مردمان به آن دشت چنانکه تو گشتاسپ با خیونان سپید (هون‌های سفید) به سیدرزور (صحرای سفید) کردی، با پدشخوارگر شاه کوشش (ستیزه) و کارزار فراز کند. (۵۰) و به نیروی یزدان ایرانشهر، فره کیان و فره دین مزدیستان و فره پدشخوارگر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شگفتی کنند و از ایشان بهتر آیند، از دشمنان. چندان بکشند که مره (شمار) نتوان گرفت. (۵۱) و پس سروش و نیروسنگ پشوتن، پس شما را به فرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان بینگیزند. (۵۲) و برود پسر شما پشوتن، با ۱۵۰ هاوشت (امت)، که ایشان پدروموزان (جامه‌های) سپید و سیاه، و دست (فره؟...) من به درفش، تا به پارس آنجایی که آتش و آبان نشسته‌اند، (برقرارند). آنجا یشت کنند. (۵۳) چون یشت سر برود، زوهر (آب یا چربی مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند و دروندان و دیویستان را چنان به او سیهند (تباہ کنند) چنانکه به زمستان سرد برگ درختان بخشکد.

(۵۴) و هنگام گرگ بشود (سر آید) و هنگام میش اندر آید. و

هوشیدر زرتشتیان به نموداری دین پدید آید، و اناثیه (زبان) و دروشک (دروغزنی) سر آید، و رامش و شادی و خرمی باشد.

در هودهم

(۱) گشتناسپ شاه پرسید که: پس از آنکه دستوران مینویی (روحانی) به ایرانشهر آید، و آن چند اوزده (بتکده) را زنده (ویران کنند)، و جهان را از پادپایوی (آلودگی) و پاکی و بی آلاچی گردانیده باشند، چه هنگام و زمانه رسد؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند و دهد (پادشاه - فراوانرا) باشند؟ جهان را چگونه رانیند (اداره کنند)؟ دادستان اندر جهان چگونه؟ به هزاره هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آئین باشد؟

(۲) جامناسپ پیشش گفتش که: «آذر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشد، آذر هنگام سیاره (آفت - وبال) کم باشد، دروج و گمرک سرده (نوع) به اوسیهه (تباه شود)، کار داد - آن نه از داد، بلکه از همت مر (زیر دستی) کنند، سال و ماه و روز کمتر شد.

(۳) چون هزاره هوشیدر به این گونه پانصد سال سر برود، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند، هوشیدر ماه زرتشتان پدید آید و دین را روا (رایج) کند، و آذر و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.

(۴) پس دیو ملکوس آید، و آن زمستان ملکوسان کند و همه دام و جانور اندر آن زمستان تهاه شوند. پس ورجسکرد (حصار جسم) را به اوسیهه (ویران کنند - بگشایند) و مردم، ستور و جانور از آن ور (چینه) بیرون آید جهان را باز بیاریند.

(۵) پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ را از بند برهاند و جهان را فراز گیرد، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد.

(۶) پس اورمزد، سروش - نیروسنگ را بفرستد که: «سام نریمان را بینگیزید!» ایشان روند و سام را بینگیزند، نیرویشان را چنان که بود باز دهند. سام برخیزد و به سوی ازی دهاک شود.

(۷) ازی دهاک که سام نریمان را ببیند، به سام نریمان گوید که: «سام نیمان! هریک دوستیم، بیاور (یقین کن) تا من خداوند و توسته سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم!» (۸) سخن نه نیوشد (نشود) و اوگری بر سر آن دروند زند. آن دروند به سام گوید که: «مرا مزن! تو خداوند و من سه سردار باشیم و این جهان را با هم بداریم؟» و سام سخن آن دروند را نشنود و گری دیگر بر سر آن دروند زاند و او پسیرد.

(۹) پس هزاره سوشیانس اندر آید، سوشیانس به همپرسه (مشورت) اورمزد رود، دین بپذیرد و به جهان روا کند. (۱۰) پس نیروسنگ و سروش بروند. کیخسرو و سیاوشان، توست نوذران و گیبو گودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند، اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارند، مردمان گیتی هم منش (هسفکر) و هم گفتار و هم کردار باشند.

(۱۱) اهریمن و گشادگان (زادورود) او را بردارم اورمزد هیچش کار نباشد. پس دیو آذر به اهریمن در آید (هرزه درایی کند) که: «تو به دامان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی کرد!» (۱۲) پس اهریمن پیش تهمورث آید: «مرا خورش باید و خورش من و تو مهان (گران - زیاد) باید داشت!» نشنود. (۱۳) ازین رو اهریمن به آذر (دیو آذر) در آید که: «مرو،

دنباله نخستین

- (۱) گشتاسپ شاه پرسید که: «سیح (بلا) گران چند بار، نیاز چند بار و برف سیاه چند بار، تگرگ سرخ چند بار و کارزار بزرگ چند بار باشد؟»
- (۲) جاماسپ بیتخش گفتش که: سیح گران سه بار باشد: یکی به فرمانروایی بیدادانه دهاک و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزاره زرتشتان باشد.
- (۳) نیاز چهار بار باشد: یکی به فرمانروایی بد افراسیاب تورانی، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی بسر رفتن هزاره زرتشتان باشد.
- (۴) گزند گران سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشتان.
- (۵) برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد.
- (۶) کارزار بزرگ سه بار باشد: یکی به آن کاوس شاه که با دیوان به برز (بالا - آسمان) ستیزه کرد، و یکی به آن شما باخون سپید که دین را جادوگر کرد، که او را ارجاسپ خوانند. و یکی در سر هزاره زرتشتان باشد که به هم آیند ترک و تازی و ارومی چون با آن دهد ستیزند.

دنباله دوم

- (۱) گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که: به آمدن آن هنگام پسر من دخشه (علامت) و نشان چه نماید؟

تو همه دیو و دروج و خرفستر (جانوران زیانکار) و دام من بخورا! دیو آز برود و همه دام و دهش اهریمن را بخورد (تم = تیرگی...؟) پس گوید که: «سیر نشدم!» پس دیو آز و اهریمن نزار و ناتوان باشند.

(۱۴) پس سوشیانس سه یزش (عبادت) فراز کند: نزدیست (ابدا) زندگان نوشه، پس مردگان آورد. چون یزش به هاون گاه کند همه مردمان برخیزند؛ چون یزش به رپتون گاه کند مردمان زنده شوند، چون یزش به اوزرن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش (رنج) باشند. (۱۵) چون یزش به اویسروترم گاه کند مردم همه دوگانه (نریته و مادینه) پانزده ساله باشند؛ چون یزش به اوشهن گاه کند شهر یور همه کوهها به جهان بتاود، ایوشوست (فلزات) به همه جهان بازیستد و همه مردم به روی گداخته بگذرند و چنان اویزه و روشن و پاک شوند، چو نان که خورشید به روشنی.

(۱۶) اهریمن را بیرون از آسمان بکشند سرش را ببرند؛ پس دام اویزه (خالص) باشد، مردمان جاودانه، نوشه و بی مرگ و بی زرمان (بی علت - بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند. آنان را چنان باشد که به کام خواهند. فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش.

۱. بدان که شبانه روز پنج گاه است چنان که بز شدانگ روز سه دانگ گاه هاون باشد و یک دانگ و نیم گاه رپتون و یک دانگ و نیم گاه ازیرن باشد. و از شب سه دانگ اویسروترم باشد و سه دانگ دیگر گاه اشهن باشد. روایات فارسی هرمزدار فرامزیمینی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز بند هشن در ۲۵ بند ۱۰ - ۹ متون پهلوی ترجمه وست. E.W.West دیده شود.

سر آغاز

کارنامه اردشیر پاپکان بازمانده یکی از کهنه‌ترین متن‌های پهلوی است، که پس از تاراج کتاب‌های پیش از اسلام ایران هنوز در دست مانده است. البته هرکس با شاهنامه فردوسی سروکار داشته، کم و بیش از موضوع این کتاب آگاه است. داستان مزبور یک تکه ادبی شیرین و دلچسبی است که حکایت از گزارش دوره پادشاهی پرگیر و دار اردشیر می‌نماید؛ و با زبان ادبی ساده و گیرنده‌ای به رشته نگارش درآمده که تاکنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است. برخلاف کلیه افسانه‌ها و حکایاتی که راجع به اشخاص سرشناس تاریخی نوشته شده، که دور سر آنها هاله تقدس گذاشته و جامه زهد و تقوی به آنها پوشانیده‌اند؛ به طوری که از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سرمشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده‌اند (مانند اسکندرنامه و غیره). نویسنده این داستان با نظر حقیقت‌بین و موشکافی استادانه‌ای پهلوانان خود را با احساسات و سستی‌های انسانی بدون شاخ و برگ برای ما شرح می‌دهد. و

«زراتشت‌نامه» تألیف زرتشت بهرام بن یزدو، در سنه ۶۴۷ یزدگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته شده است. نویسنده پس از شرح احوال زرتشت، در آخر کتاب ناگهان پیشگویی‌های زرتشت را چنان‌که در «بهمن یشت» آمده است ضمیمه می‌کند. این منظومه در (چهاردهمین نظر) کتاب «دبستان المذاهب» به نثر گردانیده و ضمناً مؤلف ابیاتی از بهرام یزدو نقل می‌کند. در سنه ۱۹۰۴ فریدریک روزنبرگ دانشمند روسی، زراتشت‌نامه را به همراهی قطعه دبستان المذاهب با چندین نسخه خطی مقابله و با ترجمه فرانسه و یادداشت‌های گرانبهایی در شهر پترزبورگ به چاپ رسانیده است^۱ در اینجا قسمت پیشگویی‌های زرتشت که گویا همان متن بهمن یشت می‌باشد نقل می‌گردد.

1. F. Rosenberg, Le Livre de Zoroastre. St. Petersburg 1904.

گمانی چنان آمد از مرد دین
 چو باز آمدش هوش در تن به جای
 بدو گفت یزدان که: ای خوبکار
 چنین گفت پس مرد پا کیزه دین
 (۱۳۰۰) که دیدم بسی را خداوند مال
 چو از نعمت او نکردند شکر
 بدیدم بسی خلاق بی سیم و زر
 به خشنودی آنچه دیدش ز رب
 روان ورا در بسهشت برین
 (۱۳۰۵) بسی را بدیدم توانگر به مال
 چو دیدم که منزل گهش دوزخست
 بسی مرد درویش دیدم ز عام
 چو دیدم روانش میان بهشت
 بدیدم درختی برو شاخ هفت
 (۱۳۱۰) یکی شاخ زرین و دیگر ز سیم
 چهارم ز روین همه شاخ اوی
 ششم شاخ بودش ز پولاد سخت
 چنین گفت زرتشت را دادگر
 درختی که دیدی تو با هفت شاخ
 (۱۳۱۵) بود هفت ره شورش اندر جهان
 پس آن شاخ زرین که دیدی همی

که در خواب بیند دو گیتی چنین
 به فرمان دادار هر دو سرای
 نگر تا چه دیدی به من بر شمار
 به دارنده آسمان و زمین
 روانها به دوزخ میان وصال
 بر اهرمن گفت بایست عذر
 شب و روز در خدمت دادگر
 نیاسود از شکر او روز و شب
 بدیدم به جایی که بد مهترین
 ولیکن ز فرزند درویش حال
 دلم از غم او پر از آفتست
 ز فرزند همواره دل شادکام
 دل و جانم از مهر او شاد گشت
 که هر جایگاهی از او سایه رفت
 سه دیگر برنج و ز در یتیم
 و پنجم ز ارزیز بودش به روی
 چو هفتم از او بود آهن گسخت
 که: ای مرد باهوش عقل و هنر
 نهاده جهانست پیشت فراخ
 ز نیک و بد گردش آسمان
 بود آن که زی ما رسیدی همی

ز من دین پذیری و پیغام من
 بود شاخ سیم آن که شاه زمین
 شکسته شود جرم دیو پلید
 (۱۳۱۰) تن خود چو بیند بسی کالبد
 اسی کالبد لشگر خویشتن
 به پرهیز دارند در دین پاک
 ز شاخ برنجین که دیدی عیان
 کسی کو بدانگه نه بهدین بود
 (۱۳۱۵) شوند آن گوان تانه بس روزگار
 ز شاخی که روین بخوانند اوی
 کجا نام آن شاه هست اردشیر
 جهان را بیاراید او سربر
 دگر یاره آراید این دین به
 (۱۳۲۰) پذیرد همه کس از او دین راست
 بیستند همه خلق آن راز اوی
 ای آن که آیدش رنجی به تن
 به پنجم که دیدی تو از زیر فام
 که معروف بهرام نامش بود
 (۱۳۲۵) ز مینو بود رامش و شادکام
 چو مردم به گیتی بود شادخوار
 به دوزخ یماند از آن درد و غم

رسانی یکایک بدان انجمن
 پذیرد ز تو پاک و پا کیزه دین
 کنندش به زیر زمین ناپدید
 نهانی کنندش همه کار بند
 چو بیند غریوان شود اهرمن
 هم از آب و هم آتش و باد و خاک
 بود پادشاهی اشکسائیان
 ازین پاک دینانش نقرین بود
 به گیتی پراکنده و تار و مار
 بود وقت آن شاه با رنگ و بوی
 بود پور ساسان ز من یادگیر
 رهاند بهان راهم از درد سر
 کند تازه این رسم و آیین به
 ازیرا که برهانش بر دین گواست
 گدازند بر سینه اش مس و روی
 از آن پس که قوت بیابد ز من
 بود پادشاهی که بهرام نام
 وزو خلق عالم بهرامش بود
 ز گیتی بود کار او با نظام
 بود اهرمن زین قبل سوگوار
 بنالد به هر وقت چون زیر و بم

ششم شاخ پولاد ای هوشیار
 که آن هست هنگام نوشیروان
 (۱۳۴۰) به هنگام او مزدک بدگهر
 بود دین به را چو پتیاره‌ای
 چو بر مردم دین کند کار تنگ
 بدان را رهاکن به کردار خویش

۵۸ دور آهن گمیخت

به هفتم از آن شاخ آهن گمیخت
 (۱۳۴۵) هزاره سر آید ز ایران زمین
 بود پادشاهی آن دیوکین
 سیه جامه دارند درویش و تنگ
 هر آن کس که زاید بهنگام او
 نیایی در آن مردمان یک هنر
 (۱۳۵۰) نه نان و نمک را بود حرمتی
 مر آن را که باشد دلش دین پژوه
 نیینی در آن قوم رای و مراد
 نه با دین پرستان بود زور و تاب
 که با اصل پاکست با دین پاک
 (۱۳۵۰) کسی کو بد آیین بود بی‌گمان
 همه کار او نیک و بازار تیز

گرفته همه روی گیتی نسا
 در آمیخته جمله با یکدگر
 به ناکام هر جا که پی برنهند
 (۱۳۶۰) جز آز و نیاز و به جز خشم و کین
 به جز راه دوزخ نورزند هیچ
 کسی را که باشد بدین در هوا
 ندارند آزر و مدار او
 پس این دین پاکیزه لاغر شود
 (۱۳۶۵) بزرشهای بسد مرد باشد روا
 بود پر خلل کار آتشکده
 نیابند همیزم نیابند بوی
 نه تیمار داری نه انده خوری
 بسی گنج و نعمت ز زیر زمین
 (۱۳۷۰) ردانی که در بوم ایران بوند
 بود جفت آن قوم بی‌اصل و بن
 همان پور آزادگان و ردان
 به خدمت شب و روز بسته کمر
 چو باشند بی‌دین و بی‌زینهار
 (۱۳۷۵) ز ایران زمین و ز نام آوران
 به بیداد کوشند یکبارگی
 چو باشد کسی بی‌بد و راستگوی

ندارندش از خوردنی‌ها جدا
 وزین کار کس را نباشد خیر
 چو باشد نسا زو چگونه جهند
 نیینی تو با خلق روی زمین
 نیینی کسی که بود دین پیچ
 بود سال و مه کار او بی‌نوا
 بود پر خلل روز و شب کار او
 همان مرد دیندار کهنتر شود
 چو شد کار و کردارشان بی‌نوا
 صد آتش به یک جای بازآمده
 ز دین دشمنانه رسد گفتگوی
 نه پیدا مر آن بی‌سران را سری
 بر آرند آن قوم ناپاک دین
 به فرمان ایشان گروگان بوند
 بسی دخت آزاده و پاک تن
 بمانده غریوان به دست بدان
 به پیش چنان قوم بیدادگر
 ز پیمان شکستن ندارند عار
 فتد پادشاهی به بد گوه‌ران
 نرانند جز بر جفابارگی
 همه زرق دارند گفتار اوی

کسی را بود نزدشان قدر و جاه
 بدانگه هر آن کس که باشد بتر
 (۱۳۸۰) گواهی دهندش همه بر دروغ
 ندارند شرم از گناه چنین
 بدانگه که آید هزاره به سر
 بر آید بسی ابر بر آسمان
 ز گرمای گرم و ز سرمای سخت
 (۱۳۸۵) ز چشمه بکاهد همه آبها
 چو باران کم آید همی بر زمی
 بسی کم شود گاو با گوسفند
 شود خردتر مرد را کالبد
 بکاهد تک اسپ و زور سوار
 (۱۳۹۰) کسی را که کستی بود بر میان
 ز بس رنج و سختی که آید بروی
 یزشهای یزدان ندارند یاد
 نه نوروز دانند و نه مهرگان
 کسی کو کند خود یزشتی پیچ
 (۱۳۹۵) ز بهر روان هر که فرمود یشت
 بسی مرد بهدین پاکیزه جان
 بسی نامداران و آزادگان
 ز درویشی و رنج و از نام و ننگ

که جز سوی کزی نباشدش راه
 بود هر زمان کار او خو بتر
 که تا زان دروغش فزاید فروغ
 نه راه دیانت نه آیین دین
 شود کار عالم به شکل دگر
 که باران نبارد به هنگام آن
 بریزد بسی برگ و بار درخت
 در آید به هر کار در تابها
 پدید آیدش رودها را کمی
 بود جملگی کارها را گزند
 بود قوت مردمان سست و بد
 نماند هنر در تن گاو کار
 بود با نهب و گریزد نهان
 تن او کنند مرگ را آرزوی
 دگرگونه گردد همه رسم و داد
 نه جشن و نه رامش نه فروردگان
 نیاید ازو یشتی مرد هیچ
 پشیمان شد از گفت خود بازگشت
 که بر رسم جد دین روند آن زمان
 که آواره گردند از خان و مان
 بود تنگدل مردم و دست تنگ

سفنذارمذ برگشاید دهان
 (۱۱) نه مردم در آن روزگاران بد
 ز ترکان و پیکند و ختلان و چین
 چو برگردد از مهتران تخت و بخت
 بسی نعمت و مال گرد آورند
 گنه کار باشند از کار خویش
 (۱۲۰۰) ز سختی و تنگی و رنج و نیاز
 پس آنگه چنین گفت پروردگار
 که این حال با موبدان و ردان
 بدانند هر کس سرانجام خویش
 به گیتی چو بینند رنج گران
 (۱۲۰۵) چو فرسوده داری تن را به رنج
 چو آسوده داری تن را بناز
 حقیقت چنان دان ترا آن سری
 ز نیکی بیایی سرانجام نیک
 دگر باره زرتشت پرسید باز
 (۱۲۱۰) کز آن روزگار بد پر خطر
 کسی را که وستا بود بر زبان
 چگونه گنارند با آن گروه
 درون را به برسم چگونه یزند

ببرون افکنند گنجهای نهان
 ز صد یک نینی که دارد خرد
 بر آید سپاهی به ایران زمین
 ایابندگان اوفتند تاج و تخت
 مر آن را به زیر زمین گسترند
 همی نایدش شرم کردار خویش
 شود چیره بر مردمان مرگ و آرز
 به زرتشت پیغمبر روزگار
 بگو تا بگسویند با بخردان
 بورزند کرفه در ایام خویش
 به مینو بسود رامش بیکران
 روانت بسپارد از آن رنج گنج
 ز ناز تن آید روان در گداز
 همان پشت آید کز ایدر بری
 ز بدکار کی گفت کس نام نیک
 ز یزدان دارنده بسی نیاز
 چه آید ز بد مرد دین را به سر
 و یا بسند کستی بود بر میان
 روان در عذاب و تن اندر ستوه
 چگونه بخوانند رسا و زند

چگونه شود دین ناپاک پست
 چگونه شود کبار ایشان بساز
 که بی‌کار کرفته ز دنیا شود
 ازین حال کن بندگان را خبر
 دل از انده و رنج بریان شدست
 که ای مرد دیندار انده مدار
 نماند به کس بر دو گونه ستم
 به مینو چنان دان که مفهوم گشت
 که کس دین به را بود خواستار
 دگرگون شود ساز و آیین و راه
 از آن ترک بی‌رحمت تنگ چشم
 بداندیش و بدفعل و ناپاک و شوم
 یکایک به کردار دیو لعین
 پدید آید از چندگونه نشان
 شود چون شب داج تاریک و تار
 همان آب روشن شود تیره‌فام
 که ویرانی آرد به هر شهر و مرز
 فزونی بود رنج و درد و گداز
 و نساھید را باز زیر افکنند
 درافتند در هم چو باد سموم
 برانگیخته شر و شور و شعب

سیه جامه را کی نماید شکست
 در آن عمر کوتاه و رنج دراز
 سرانجام ایشان چگونه بود
 ایسا آفریننده دادگر
 که جانم ز تیمار گریان شدست
 بدو گفت دادار پروردگار
 که کس جاودانه نماند به غم
 به گیتی هر آن کس که محروم گشت
 دگر آنچه پرسیدی از روزگار
 چو آید به گیتی نشان سیاه
 بر آید همه کامه دیو خشم
 بدانگه بیاید سپاهی ز روم
 ابا جامه سرخ و با سرخ زین
 چو هنگام ایشان بود در جهان
 زمین خراسان زخم و بخار
 شود عالم از باد تاریک‌فام
 بی‌اوفتد در زمین بوم و برز
 شود چیره بر خلق آرز و نیاز
 بدان وقت هرمزد نیرو کند
 بر آیند با یکدگر ترک و روم
 همیدون بیایند قوم عرب

۵۹ آگاه کردن زراتشت را در آخر هزاره

چنین داد پاسخ جهان‌آفرین
 (۱۴۲۰) چو رنجش بود مرد دین را تمام
 نیایش که آن را بخوانند راست
 بسود پشت آن روزگار خطر
 که یک واج وستا و زند آن زمان
 دگر باره چون سر هزاره بود
 (۱۴۲۵) ز سختی کشیدن تن مرد دین
 نیامد کسی را چنان رنج و تاب
 اگر زندگی‌شان بود بیشتر
 پس آنکه چو آید هزاره بسر
 ز هر جانب آهننگ ایران کنند
 (۱۴۳۰) چو رخ زی پدشخوارگر آورند
 رسد کار آن بدسگالان به جان
 چنین بود خواهد که گفتم ز راز
 نماند به یک گونه کار جهان

۶۰ پوسیدن زراتشت دگر بار از یزدان

بپرسد زرتشت بار دگر
 (۱۴۳۵) که از بعد این محنت روزگار
 شود تازه این رسم آئین به
 ز هرمزد دادار پرروزگر
 بود دین به را کسی خواستار
 کند هیچ کس یاری دین به

تلی کشته گردد ز هر دو گروه
 ز بسی گونه گونه درفشان درفش
 (۱۱) شود سرز ایران سراسر سپاه
 همه آذران زی پندشخوارگر
 به دشواری از جایگه برگردند
 بسیارند آذرگشپ گسزین
 نشینند در غار و کسوه و کمر
 (۱۲) نیارد پندو یاد فرزندان خویش
 چنین گفت زرتشت پاکیزه‌رای
 که گر عمر این قوم نبود دراز
 نورزند بیهوده یاری گناه
 ز کوتاهی عرشان پاک نیست
 (۱۳) دگر باره گفت ای خداوند پاک
 چو آید بر ایشان زمانه به سر
 چگونه بود آخر کارشان
 چنین پاسخ آورد پروردگار
 بر آید نشان از خراسان سپاه
 چو سی ساله باشد مر آن کاردان
 (۱۴) که گردد هشیور ز مادی جدا
 یکی شاه باشد به هند و به چین
 مر ماو را یکی پور شایسته کام

ز کشته به هر سرز بر کوه کوه
 جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
 ز ترک و ز تازی و روسی سپاه
 برند اندر آن روزگار پش
 مر آن را به دشوارگر آورند
 به چپچست گرماب مردان دین
 نماند کسی در پندشخوارگر
 از آن رنج و سختی که آید به پیش
 از آن پس که نالید پیش خدای
 بیفتند سازی به گرم و گلداز
 ندانند دیوان خود را سپاه
 که با سرگ با زندگانی یکیست
 چنانکه بر آید بدان را هلاک
 سیند از اول نشسان ضرور
 کجا بشکند تیز بازارشان
 به زرتشت پیغمبر روزگار
 چو آید به وقت و به هنگام گاه
 پذیردش دین و ره راستان
 بدین وقت ندر که گفتیم تو را
 ز نهم کیان اندر آن وقت کین
 نهاده بر آن پور بهرام نام

همانند باشد سر او را لقب
 (۱۱۸) گروهیش شاهور خوانند نام
 نشان آنکه چون آید اندر جهان
 زمانه دهد باب او را به باد
 چو بیست و یکی ساله گردد پسر
 به هر سو به عالم شود تازیان
 (۱۱۹) کشد سوی بلخ و بخارا سپاه
 بسی لشکر آرد ز هند و ز چین
 درفشان بسیار چینی پرند
 وزان پس چو هر مزد بالا کند
 بدانگاه بینی که بنند کمر
 (۱۲۰) ز پارس و خراسان و از سیستان
 سه گونه درفش درفشان بود
 شود لشکر دیو ناپایدار
 ز کستی دوال و ز روم و فرنگ
 به ایران بیاید سه جنگ تمام
 (۱۲۱) همه پارس و شیراز پر غم شود
 بیاید پس آنکه شه سرفراز
 چو دانسته باشد ز کار فلک
 به نیروی دادار پیروزگار
 چنان گردد احوال آن روزگار

ز شاهان گیتی به اصل و نسب
 بیاید ز گیتی بسی نام و کام
 ستاره فرو بارد از آسمان
 به هنگام آبان مه و روز باد
 ایسا لشکر گشن بسیار مر
 بیاید مراد دل از دشمنان
 کند روی کشور ز هر سو نگاه
 شه نامور سوی ایران زمین
 شود شاد از دیدنش مستمند
 و نماید را زیر خویش آورد
 یکی مرد دین در پندشخوارگر
 یکی لشکر آرد عجب بیکران
 وز آنجا به یاری ایران شود
 بسی خسته و کشته در کارزار
 ز دیو سپه‌پوش و گرگ دوزنگ
 بسی کشته گردند مردان نام
 به جای طرب رنج و ماتم شود
 ایسا خصم ایران شود کینه‌سا
 بر آردش دشمن ز سر سمک
 بر آرد از آن بد فعالان دمار
 کجا زن بیاید ز خانه هزار